

غذای خدایان



نویسنده: ترنس مک‌کنا

مترجم: عرقان گ.م.ب

غذای خدايان

غذای خدايان

کاوشی درباره سرچشمه درخت دانش

تاریخ بنیادین گیاهان، مخدرها و تکامل انسان

ترنس مک‌کنا

مترجم: عرفان گ.م.پ

۱۴۰۱

Food of the Gods - The Search for the Original Tree of Knowledge

First Published in the US in 1992 by Bantam Books, New York

Reprinted 1994 in England by Clays Ltd, St Ives plc

چاپ اول؛ آمریکا، نیویورک - سال ۱۹۹۲

«تمدن از آنجا آغاز شد که انسان به جای سنگ، کلمه پرتاب کرد.»
- زیگموند فروید

مقدمه مترجم

در ابتدای مفتخرم که توانسته‌ام چنین کتاب ارزشمندی را برای اولین بار به زبان فارسی برگردان کنم. چرا که اطلاعات قابل توجه و البته مهم، دقیق، علمی و گفته نشده‌ای را که دولت‌ها و نظام‌های آموزشی هیچگاه زبان به بازگو کردن آن نگشوده‌اند، در این کتاب آمده است. کتابی که اینک پیش روی شماست، حاصل یکسال و چند ماه تلاش بی‌وقفه‌ام در این زمینه بوده است.

کتابی که در اوایل که خواندم هدفی برای انتشارش نداشتم؛ اما هرچه بیشتر پیش رفت، مصمم شدم که این اثر را در قالب کتاب منتشر کنم. چون یکی از تاثیرگذار و حقیقی‌ترین اثرهایی بود که در زندگی با آن روبرو شده‌ام، در این کتاب خواننده با موضوعاتی از قبیل تاثیر مخدوها (عدم‌گیاهی) بر رشد فرهنگ‌ها، جوامع، افراد و حتی فرگشت انسان حیوانی به انسان خردمند امروزی روبرو خواهد شد. در ادامه با نحوه شکل‌گیری و تغییر ادیان از اشکال اولیه‌اش تا عصر حاضر، استفاده و نقش بعضی مخدوها در خودکاوی و رشد شخصی انسان‌ها تا تبدیل شدنشان به سلاح‌ها و ابزارهایی برای کنترل، سرکوب و استعمار جوامع و مردمان دیگر توسط فرهنگ‌های سلطه‌گر به بحث گذاشته شده است.

این کتاب که برجسته‌ترین اثر ترنس کیمپ مک‌کنا (۱۹۴۶-۲۰۰۰) متخصص مردم‌گیاه‌شناسی، عارف، شمن‌باور، سخنران برجسته و نویسنده است، که یکبار برای همیشه موضوع و جایگاه مخدوها در زندگی و باورمان را از ابتدای تا به امروز بررسی و شفاف‌سازی می‌کند. لازم به ذکر است که بیشتر توضیحات داده شده در این کتاب از وقایع اتفاقی افتاده در کشور آمریکا و فرهنگ آن مکان نام برده شده است. در آخر هیچ‌گونه تبلیغ، تشویق یا منعی به استفاده کردن یا نکردن مواد ذکر شده در این اثر نداشته و مسئولیت استفاده‌ی هر

کدام از آنها بر عهده‌ی مصرف‌کننده می‌باشد. باشد که قدمی در جهت آگاهی هرچه بیشتر شما مخاطبان عزیز
برداشته شود.

بکم بهمن ماه ۱۴۰۰ خورشیدی

قدردانی‌ها

مایلم از دوستان و همکارانم برای صبوری و تشویقشان در نوشتن این کتاب تشکر کنم، به ویژه رالف آبراهام، روپرت شلدریک، رالف متزner، دنیس مکنا، کریس هریسون، نیل هاسال، دن لوی، ارنست واو، ریچارد برد، روی و دایان تاکمن، فاستین بری و برایان والاس، ماریون و آن‌هانت-بادینر. همچنین متشرکم از خبرنگاران دکتر الیزابت جاد و مارک لامورو که اطلاعات مفیدی را ارائه دادند. هر کدام سهم منحصر به فرد خود را در تفکر من داشتند. اگرچه نتیجه‌گیری‌هایم برای دفاع از خودم است. کلکسیونر و دوستم مایکل هوروویتز سهم عمیقی در این کار داشت. او نسخه خطی را به دقت خواند و نقد کرد و آرشیو تصویری کتابخانه یادبود فیتز هیو لادلو را در دسترسی قرار داد که بدین ترتیب جنبه بصری استدلال من را به شدت غنی کرد. از مایکل و دولس مورفی، استیو و آنیتا دونووان، نانسی لانتی، پل هربرت، کاتلین اوشانسی و تمامی مؤسسه‌های اسالن به خاطر فرصتی که برایم فراهم کردند تا در ژوئن ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ محقق اسالن باشم قدردانی می‌شود. بخش‌هایی از این کتاب در آن دوره‌های اقامتی نوشته شده است. همچنین با تشکر از لو و جیل کارلینو و رابرت چارت، دوستان صبوری که به بخش‌هایی از این کتاب حتی بدون اینکه متوجه شده باشند، گوش سپردن. همسرم کیت، کاتلین هریسون مک‌کنا، مدت‌هایست که اشتیاق من به اقیانوس روانگردان‌ها و ایده‌هایی که در آنجا شنا می‌کنند را به اشتراک گذاشته است. در سفرهایمان به آمازون و جاهای دیگر، او بهترین همراه، همکار و انگیزه ممکن بوده است. کیت و دو فرزندم، فین و کلیا، از طریق نوشتن این کتاب از من حمایت کردند، اما از روحیات گوناگون و دوره‌های طولانی بدلخلقی نویسنده در امان بودند. من عمیق‌ترین عشق و قدردانی خود را به آنها تقدیم می‌کنم. ممنون از حضورتان بجهه‌ها. تشکر ویژه از لزلی مردیت، ویراستارم در کتاب‌های

انتشارات بَنْتِم، و دستیارش، کلودین مورفی. اعتقاد بی‌پرده آنها به اهمیت این ایده‌ها، منبع الهام‌بخشی بود برای شفافسازی و گسترش تفکرم در حوزه‌های جدید. همچنین از وکیل، جان براکمن، تشکر می‌کنم، که من را از طریق شروع ویژه‌ای که فقط «باشگاه واقعیت» می‌تواند انجام دهد، هدایت کرد. در نهایت می‌خواهم بدھی عمیق خود را به جامعه روانگدان، صدھا نفری که در طول عمری که در تعقیب حتی نگاهی به مَلک طاووس^۱ گذرانده‌ام که افتخار من بوده است، پیذیرم. این شمن‌ها در میان ما هستند، چه باستانی و چه مدرن، کسانی که چشمانشان به مناظری خیره شده است که قبلًاً توسط کسی دیده نشده بود، آنها بودند که راه را نشان دادند و الهام‌بخش من بودند.

^۱ در زبان انگلیسی به عنوان فرشته طاووس ترجمه شده، پکی از چهره‌های اصلی ایزدیان است. در داستان خلقت یزیدی، بر اساس عقیده یزیدی‌ها، خداوند هفت فرشته را برای اداره زمین خلق کرد که ملک طاووس در رأس آنان قرار دارد.^۲

فهرست

مقدمه: بیانیه‌ای برای تفکر جدید در مورد مخدرها / ۱۳
یک ارزیابی مجدد در دنک • احیای باستانی • مانیفستی جدید • وراثت سلطه‌گر

فصل اول: بهشت / ۲۱

۱. شمنیسم: آماده‌سازی صحنه / ۲۳

شمنیسم و دین رایج • تکنیک‌های خلصه • جهانی از جنس زبان • واقعیت ابعاد بالاتر • یک الگوی فرهنگی شمنی • شمنیسم و جهان باستانی از دست رفته

۲. سحر و جادو در مواد غذایی / ۳۳

داستان پشمaloی نخستین • شما آنچه هستید که می‌خورید • همزیستی • دیدگاه جدیدی در سیر تکامل انسان • پیوند گمشده واقعی • سه گام بزرگ برای نژاد بشر • هدایت‌های روشن لامارک • سلایق اکتسابی

۳. کاوش درباره سرچشمه درخت دانش / ۴۷

توهم‌زاهای بعنوان پیوند گمشده حقیقی • در جستجوی درخت دانش • از بین بردن نامزدهای انتخابی

- گیاه آغازین • گیاهان توهمند چیستند؟ • ماوراء دیگر

۴. گیاهان و نخستینیان: کارت پستال‌هایی از عصر حجر / ۵۷

- ویژگی‌های منحصر به فرد انسان • قابلیت مغزی انسان • دگردیسی میمون‌ها
- ظهور ماقبل تاریخ تخیل انسان • الگوها و ادراف • کاتالیز خودآگاهی
- جسم کلمه را ساخت • زبان و زبان

۵. رشدکرایی به عنوان فرهنگ و آئین / ۶۹

- خلصه • شمنیسم به عنوان کاتالیزور اجتماعی • یکتاپرستی • تمایلات جنسی باستانی • ایبوگایین در میان قبیله فنگ • تضادها در سیاست‌های جنسی

۶. مناطق مرتفع عدن / ۸۱

- فلات تاسیلی • تمدن سرگرد • بهشت پیدا شد؟ • فرهنگ پیوند گشده • سفر پیدایش آفریقا • چاتال هوبیوک • تفاوت بسیار اساسی • ذهنیت گیاهی • کل نگری گایان

فصل دوم: بهشت گم شد / ۱۰۷

۷. در جستجوی سوما: معماه ارزشمند و دایی / ۱۰۹

- تماس با ذهنیت ماوراء طبیعت • سوما چیست؟ • هاوما و هارمالین • نظریه آمانیتای واسون‌ها • مخالفت با استدلال قارچ مگس • واسون: تناقضاتش و سایر نامزدهای قارچی برای سوما • اسپند به عنوان سوما • سوما به عنوان خدای مذکور ماه • سوما و احشام [مخصوصاً گاو] • تردیدهای واسون • استدلالی قابل قبول تر • هندواروپاییان

۸. گمانهزنی‌ها در عدن: کوت مینوی و رمز و راز الوسینیان / ۱۳۱

- رهایی از رمز و راز • سقوط چاتال هوبیوک و عصر آغاز عصر شاهنشاهی • فانتزی قارچ مینوی • افسانه گلوكوس • عسل و تریاک • ارتباط دیونیزوس • السرار الوسیس • معماهی روانگردان؟ • نظریه آجوجی حاصل از ارگوت • نظریه سیلوسایین گریوز • نقطه عطفی تاریخی

۹. الکل و کیمیاگری تقطیری / ۱۴۵

- اندوه جدایی از بهشت • الکل و عسل • شراب و زن • مخدراهای طبیعی و آزمایشگاهی • کیمیاگری و الکل • الکل به عنوان مصیبت • الکل و زنانگی • کلیشه‌های جنسی و الکل

۱۰. سرایندگان رویایی: شاهدانه و فرهنگ / ۱۵۷

- حشیش • اسکیت‌ها • هند و چین • حشیش به عنوان سبکی فرهنگی • شاهدانه کلاسیک
- شاهدانه و زبان داستانی • شرق شناسی و شاهدانه در اروپا • شاهدانه و آمریکای قرن نوزدهم
- نگرش‌های در حال تکامل مخدرها • فیتز هیو لادلو • شاهدانه در قرن بیستم

فصل سوم: جهنم / ۱۷۱

۱۱. رضایتمندی از لباس‌های راحتی: شکر، قهوه، چای و شکلات / ۱۷۳

- گسترش ذاتقه‌مان • زندگی بدون ادویه • ورود شکر • شکر به عنوان اعتیاد • شکر و برده داری • شکر الگوی سلطه‌گر • مخدوهای طبقه‌ی اشراف • قهوه و چای: جایگزین‌هایی جدید برای الكل • چای، انقلابی می‌کند
- چرخه‌های استثمار • قهوه • برعلیه قهوه • شکلات

۱۲. دودش به چشم خودتان می‌رود: تریاک و دخانیات / ۱۸۹

- نگرش‌های متناقض • معرفی سیگار کشیدن به اروپا • فریب باستانی تریاک • تریاک شیمیایی
- تتباقوی احیا شده • دخانیات شمنی • تتباقو به عنوان دارویی تقلیبی • بر علیه تتباقو • دخانیات پیروزمند
- جنگ‌های تریاک • تریاک و سبک فرهنگی: د کوئینسی • آغاز روان‌داروشناسی

۱۳. صنعتی‌ها: هروئین، کوکائین و تلویزیون / ۲۰۷

- مواد مخدر سخت • کوکائین: وحشت سفیدی • مزیت کوکائین • تشنجه ضد مخدر مدرن • مواد مخدر و دولت‌ها
- مواد مخدر و سرویس اطلاعات بین‌المللی • مخدوهای الکترونیکی • سلاح پنهان

فصل چهارم: بهشت دوباره پیدا شده است؟ / ۲۲۱

۱۴. مختصی از تاریخچه روانگردان‌ها / ۲۲۳

- توهم‌زاهای دنیای جدید • آیا هواسکا • پدر روانپژوهی • لذت‌های مسکالین • رنسانسی مدرن • زمزمه یک جهان قارچی جدید • اختراع ال اس دی • جمعیه پاندورا باز شد • ال اس دی و روانگردان دهه شصت
- ریچارد شولتس و گیاهان توهمزا • لیری درهاروارد • سیلوسایین: روانگردان‌ها در دهه هفتاد
- پیامدهای روانگردان • آگاهی عمومی از مسئله

۱۵. چشم به راه بهشت باستان / ۲۴۵

گزینه‌های دنیای واقعی • سرگذشت تریتامین‌های توهمندا • چه حسی دارد؟ • مواجهه با پاسخ • بررسی هشت پا • هنر و انقلاب • گسترش آگاهی • جنگ مخدوشی • فراغا و آزادی انسان • چه جدیدی اینجاست • تجربه DMT • فراغا و قانون • برخوردها با فرازه‌هایی چشمگیر • بازیابی ریشه‌هایمان • مداخله اصولگرایان • موضوع قانونی شدن • پیشنهادی متواضعانه

سخن آخر: نگاه به بیرون و درون دریایی از ستاره / ۲۶۷

اگر ما نه، چه کسی؟ اگر حالا نه، پس کی؟ • یافتن راه خروج • از علفزارها تا سفینه فضایی • ما در چشم انداز منتظر خودمان هستیم

مقدمه بیانیه‌ای برای تفکر جدید در مورد مخدرها

یک کابوس، فرهنگ سیاره‌ای ما را آزار می‌دهد؛ و آن کابوس مواد مخدر است. به نظر می‌رسد تعریف کرامت انسانی که توسط رنسانس ایجاد شد و به ارزش‌های دموکراتیک تمدن مدرن غربی تبدیل شد، در حال انحلال است. رسانه‌های بزرگ با حجم بالا به ما اطلاع می‌دهند که ظرفیت انسان برای رفتار وسوسی و اعتیاد، پیوندی شیطانی با داروشناسی، بازاریابی و حمل و نقل پرسرعت مدرن ایجاد کرده است. آشکال استفاده از مواد شیمیایی که قبلاً مبهم بودند، اکنون آزادانه در یک بازار جهانی عمدتاً کنترل نشده رقابت می‌کنند. کل دولت‌ها و ملت‌ها در جهان سوم در دام کالاهای قانونی و غیرقانونی‌ای هستند که رفتارهای وسوسی را ترویج می‌کنند. این وضعیت جدیدی نیست، اما در حال وخیم شدن است. تا همین اواخر کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر مخلوقات مطیع دولت‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی بودند که در جست‌وجوی منابع پولی «نامرئی» بودند تا با آن رفتار وسوسی نهادینه شده، خود را از نظر مالی تأمین کنند. امروزه، این کارتل‌های مواد مخدر، از طریق افزایش بی‌سابقه تقاضا برای کوکائین، به غول‌های سرکشی تبدیل شده‌اند که حتی سازندگانشان در برابر قدرتشان شروع به ناراحتی کرده‌اند. ما گرفتار مناظر غم‌انگیز «جنگ‌های مواد مخدر» هستیم که توسط نهادهای دولتی ای به راه اندخته می‌شوند که معمولاً به دلیل رخوت و ناکارآمدی فاجح شده‌اند یا در تبانی شفاف با کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر هستند که علنًا متعهد به نابودیشان هستند. هیچ نوری نمی‌تواند در این وضعیت مصرف و سوء مصرف مواد مخدر همه گیر نفوذ کند، مگر اینکه ما یک ارزیابی مجدد با چشمانی واقف به وضعیت فعلی خود و بررسی برخی از الگوهای قدیمی تقریباً فراموش شده، تجربه و رفتار مرتبط با مواد مخدر انجام دهیم. اهمیت این وظیفه را نمی‌توان نادیده گرفت. بدیهی است که مصرف خودسرانه مواد روانگردان،

قانونی و غیرقانونی، به طور فزاینده‌ای بخشی از گسترش فرهنگ جهانی در آینده خواهد بود.

یک ارزیابی مجدد در دنار

هرگونه ارزیابی مجدد درباره استفاده مان از مواد باید با مفهوم عادت، یعنی «یک گرایش یا عمل ثابت» آغاز شود. عادت‌های آشنا، تکراری و تا حد زیادی بررسی نشده، به سادگی کارهایی هستند که ما انجام می‌دهیم. یک ضربالمثل قدیمی می‌گوید: «مردم مخلوقات عادت هستند.» فرهنگ عمدتاً یک عادت است که از والدین و اطرافیانمان آموخته می‌شود و سپس با تغییر شرایط و نوآوری‌های الهام‌گرفته به آرامی اصلاح می‌شود. با این حال، هرچقدر هم که این تغییرات فرهنگی آهسته به نظر برسند، وقتی با تغییر شکل آهسته‌تر یخسارهای طبیعی، گونه‌ها و اکوسیستم‌ها در تضاد باشد، وقتی طوفانی و تازگی مداومی را به نمایش گذاشته است. اگر طبیعت نمایانگر یک اصل اقتصاد است، پس فرهنگ باید از طریق افراط، اصل نوآوری را مثال بزند. وقتی عادات ما را می‌بلعند، وقتی وفاداری ما به آنها از هنجارهای تعریف شده فرهنگی فراتر می‌رود، آنها را وسوسات می‌نامیم. ما در چنین شرایطی احساس می‌کنیم که گویی بُعد منحصر به فرد انسانی اراده‌ی آزاد به نحوی نقض شده است. تقریباً می‌توانیم نسبت به هر چیزی وسوسات پیدا کنیم: الگوی رفتاری مانند خواندن روزنامه صبح یا اشیاء مادی (گرداورندگی)، زمین و دارایی (امپراتوری‌سازی)، یا تسلط بر افراد دیگر (سیاستمداری). در حالی که بسیاری از ما ممکن است گرداورنده باشیم، تعداد کمی از ما این فرصت را داریم که وسوسات‌های خود را تا حد تبدیل شدن به سازندگان امپراتوری یا سیاستمداران در اختیار داشته باشیم. وسوسات‌های یک فرد معمولی تمایل دارد بر اینجا و اکنون متمنک شود، بر قلمرو ارضای آنی از طریق رابطه جنسی، غذا و مخدّرها.

وسوسات نسبت به ترکیبات شیمیایی غذاها و مخدّرها اعتیاد نامیده شده است. اعتیاد و وسوسات منحصر به انسان نیست. بله، شواهدی فراوان از وجود ترجیح حالت‌های مستنی در میان فیل‌ها، شامپانزه‌ها و برخی پروانه‌ها حکایت می‌کند. اما وقتی توانایی‌های زبانی شامپانزه‌ها و دلفین‌ها را با گفتار انسان مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که این رفتارهای حیوانی سیار متفاوت از رفتارهای انسانی است. خو گرفتن، وسوسات، اعتیاد. این کلمات نشانه‌های مسیری هستند که اراده آزاد روز به روز در حال کاهش است. انکار قدرت اراده آزاد در مفهوم اعتیاد مستتر است و در فرهنگ ما^۱ به اعتیادها به طور جدی نگریسته می‌شود، بهویژه اعتیادهای عجیب و غریب یا ناآشنا. در قرن نوزدهم، فرد معتاد به تریاک «شیطان تریاک» نام داشت؛ توصیفی که به ایده تسخیر شیطانی توسط یک نیروی کنترل کننده‌ی بیرونی بازمی‌گردد. در قرن بیستم، معتاد به عنوان فردی تسخیر شده با مفهوم اعتیاد به عنوان بیماری، جایگزین شده است. و با مفهوم اعتیاد به عنوان بیماری، نقش اراده آزاد در نهایت به نقطه محو شدن کاهش یافت. به هر حال، ما در قبال بیماری‌هایی که ممکن است به ارث

^۱ اشاره به آمریکا . م

بپریم یا ایجاد کنیم، مسئول نیستیم. اما امروزه وابستگی شیمیابی انسان نقش آگاهانه‌تری نسبت به قبل در شکل‌گیری و حفظ ارزش‌های فرهنگی ایفا می‌کند. از اواسط قرن نوزدهم و با سرعت و کارایی بیشتر، شیمی آلی در دستان محققان، پزشکان و در نهایت همه، قرنیه بی پایانی از مخدوهای مصنوعی را در اختیار گرفت. این مخدوهای قوی‌تر، مؤثرتر، ماندگارتر و در برخی موارد، چندین برابر بیشتر از بستگان طبیعی خود اعتیاد‌آور هستند. (در این مورد کوکائین یک استثناء است، چرا که محصولی طبیعی است، اما وقتی تصفیه، تقلیل و تزریق می‌شود بطوط ویژه‌ای مخرب است). ظهور فرهنگ اطلاعاتی جهانی منجر به فراگیر شدن اطلاعات در مورد موارد تقریبی، تقویت کننده جنسی، تحریک کننده، آرام بخش و گیاهان روانگردانی شده است که توسط انسان‌های کنجکاو ساکن در نقاط دورافتاده و نامرتبط کره زمین در گذشته، کشف شده اند. همزمان با ورود این سیل اطلاعات گیاه شناسی و مردم شناسی به جامعه‌ی غربی، عادات، فرهنگ‌های دیگر را به خود پیوند زد و به ما بیش از پیش انتخاب‌های بزرگتری داد. گام‌های بزرگی که در سنتز مولکول‌های آلی پیچیده و درک ماشین مولکولی ژن‌ها و وراثت این بیش‌ها و فناوری‌های جدید به فرهنگ بسیار متفاوتی از مهندسی روان‌داروشناسی کمک کردند. مخدوهای طراح مانند ام دی امای MDMA، یا اکستازی، و استروئیدهای آنانبولیک که توسط ورزشکاران و نوجوانان برای تحریک رشد عضلانی استفاده می‌شوند، منادی دوره مداخله دارویی مکرر و مؤثرتر در ظاهر، عملکرد و احساس ما هستند. مفهوم تنظیم، در مقیاس سیاره‌ای، ابتدا صدها و سپس هزاران ماده مصنوعی که به راحتی تولید می‌شوند، اما بسیار مورد توجه قرار می‌گیرند، برای هرکسی که به آینده‌ای بازتر و کمتر سازماندهی شده امیدوار است، وحشتناک است.

احیای باستانی

این کتاب امکان احیای نگرش باستانی یا ماقبل صنعتی و پیش‌الفبایی نسبت به جامعه، مصرف مواد و طبیعت را بررسی می‌کند، نگرشی که بیش از ظهور سبک فرهنگی کنونی که ما آن را «غربی» می‌نامیم، مدت‌ها و به خوبی به اجداد ما قبل تاریخ عشایری خدمت کرده است. باستان به دوران پارینه سنگی فوکانی اشاره دارد، دوره‌ای از هفت تا ده هزار سال پیش، درست قبیل از اختراع و اشاعه کشاورزی. دوران باستان دوران دامداری عشایری و مشارکتی بود، فرهنگی مبتنی بر پرورش دام، شمنیسم و پرستش الهه. من بحث را تقریباً به ترتیب زمانی سازماندهی کرده‌ام و آخرين و آينده‌نگرترین بخش‌ها و موضوعات کهن، فصل‌های اولیه را دربرمی‌گیرند و از تو می‌سازند. بحث در امتداد مسیرهای سفر یک مسافر دارویی بیش می‌رود. بنابراین کتاب را به چهار بخش «بهشت»، «بهشت گمشده»، «جهنم»، و البته نه چندان خوشبینانه، «بهشت بازیابی شده» نامگذاری کرده‌ام. بدیهی است که نمی‌توانیم با همان روش‌های قدیمی به مصرف مخدوهای فکر کنیم. به عنوان جامعه‌ای جهانی، ما باید یک تصویر هدایت‌گر جدید برای فرهنگ خود بیاییم، تصویری که آرزوهای بشریت را با نیازهای این کره خاکی و فرد یکی کند. تحلیل ناقص وجودی درونمان که ما را به ایجاد روابط وابستگی

و اعتیاد به گیاهان و مواد مخدر سوق می‌دهد، نشان می‌دهد که در ابتدای تاریخ، چیزی گران‌بها را از دست داده‌ایم که نبود آن ما را به خودشیفتگی مبتلا کرده است. تنها بازیابی رابطه‌ای که ما با طبیعت از طريق استفاده از گیاهان روانگردان قبل از سقوط به تاریخ ایجاد کرده‌ایم، می‌تواند به ما امید آینده‌ای انسانی با پایانی باز را پیشنهاد دهد. پیش از اینکه به طور غیرقابل برگشتی خود را متعهد به خیال واهی فرهنگی عاری از مواد مخدر کنیم که به قیمت کنار گذاشتن کامل آرمان‌های یک جامعه سیاره‌ای آزاد و همگانی تمام شده است. باید سوالات اساسی‌ای پرسیم: چرا به عنوان یک گونه، اینقدر مجنوب حالات تغییر یافته هشیاری هستیم؟ تأثیر آنها بر امیال زیبایی شناختی و معنوی ما چه بوده است؟ با انکار مشروعیت تمایل هر فرد به استفاده از مواد برای تجربه شخصی ماورایی و مقدس چه چیزی را از دست داده‌ایم؟ امیدوارم که پاسخ به این سوالات ما را وادار کند که با پیامدهای انکار گذشتگی مبنی شویم، زیرا طبیعت را چیزی جز «منبعی» که باید بر سر آن جنگید و غارت شود، نمی‌بینیم. بحث آگاهانه در مورد این موضوعات تحت هیچ شرایطی، کنترل کردن مشغله‌های ذهنی را آسوده نخواهد گذاشت و هیچ آسایشی برای بنیادگرایی جهل مذهبی و فاشیسم یکپارچه شده، به همراه نخواهد آورد.

این سوال که ما، به عنوان یک جامعه و به عنوان افراد، چگونه با گیاهان روانگردان در اوخر قرن بیستم ارتباط برقرار می‌کیم، سوال بزرگتری را مطرح می‌کند: چگونه، در طول زمان، ما توسط اتحادهای در حال تغییری که با اعضای مختلف جهان نباتی شکل داده و شکسته ایم، درحالی که راه پر پیچ و خمی را در طول تاریخ گذرانده‌ایم، ایجاد کرده‌ایم؟ این سوالی است که در فصول بعدی ما را با جزئیات به خودش مشغول خواهد کرد.

نخستین اسطوره فرهنگ ما با خوردن میوه درخت داشن در باغ عدن آغاز می‌شود. اگر از گذشته خود درس نگیریم، این داستان، می‌تواند با سیاره‌ای مسموم شده، جنگل‌های به یاد پیوسته، انسجام بیولوژیکی در هم شکسته و میراث تولدمان که یک زمین بایر خفه شده است، به پایان برسد. اگر در تلاش‌های قبلی خود برای درک منشأ و مکان خود در طبیعت چیزی را نادیده گرفته باشیم، آیا اکنون در موقعیتی هستیم که به گذشته نگاه کنیم و نه تنها گذشته، بلکه آینده خود را به روشنی کاملاً جدید درک کنیم؟ اگر بتوانیم حس از دست رفته طبیعت را به عنوان رازی زنده بازیابی کنیم، می‌توانیم از دیدگاه‌های جدیدی در مورد ماجراجویی فرهنگی که مطمئناً باید در پیش باشد، اطمینان حاصل کنیم. ما این فرصت را داریم که از پوچ‌گرایی تاریخی تیره و تار که مشخصه حاکمیت فرهنگ عمیقاً مردسالار و سلطه‌گرمان است، فاصله بگیریم. ما در موقعیتی هستیم تا درک دیرینه رابطه نزدیک همزیستی خود با گیاهان روانگردان را به عنوان سرچشمه‌ای از بینش و هماهنگی که از دنیای نباتی به دنیای انسانی جریان می‌یابد، به دست آوریم.

رمز و راز هشیاری‌مان و قدرت بازتاب‌مان به نوعی با این کانال ارتباطی ذهن پنهانی که شمن‌ها اصرار دارند روح دنیای زنده طبیعت است مرتبط می‌باشد. برای شمن‌ها و فرهنگ‌های شمنی، کاوش در این راز همیشه جایگزین معتبری برای زندگی در فرهنگ ماتریالیستی محدود بوده است. ما از دموکراسی‌های صنعتی می‌توانیم اکنون این ابعاد ناآشنا را کشف کنیم یا می‌توانیم منتظر بمانیم تا پیشروی نابودی سیاره زنده همه کاوش‌های بیشتر را بی‌ربط کند.

مانیفستی جدید

بنابراین زمان آن فرا رسیده است که در گفتمان طبیعی بزرگی که تاریخ ایده‌ها است، به طور کامل در مورد شیفتگی خود به استفاده همیشگی از گیاهان روانگردان و فیزیوакتیو تجدید نظر کنیم. ما باید از افراطهای گذشته، بهویژه دهه ۱۹۶۰ درس بگیریم، اما نمی‌توانیم به سادگی از « فقط نه بگو » حمایت کنیم تا بتوانیم از « امتحان کن، خوشت می‌آید » دفاع کنیم. ما نمی‌توانیم از دیدگاهی حمایت کنیم که بخواهد جامعه را به دو دسته کاربر و غیرکاربر تقسیم کند. ما به رویکردی جامع برای این پرسش‌ها نیاز داریم که مفاهیم تکاملی عمیق‌تر و تاریخی را در برگیرد. تأثیر رژیم غذایی بر انسان‌های اولیه و تأثیر متابولیت‌های عجیب و غریب بر تکامل شیمی عصبی و فرهنگ آن‌ها محدوده‌هایی هستند که هنوز مطالعه نشده است. اتخاذ یک رژیم غذایی همه‌چیزخوار توسط انسان‌های اولیه و کشف قدرت برخی از گیاهان، عوامل تعیین کننده‌ای در انتقال انسان‌های اولیه از جریان تکامل حیوانات به سمت جزر و مد زبان و فرهنگ بود. اجداد دور ما کشف کردند که گیاهانی خاص، زمانی که خودتجویزی شوند، اشتها را سرکوب می‌کنند، درد را کاهش می‌دهند، انرژی ناگهانی‌ای را ایجاد می‌کنند، در برابر عوامل بیماری زا ایمنی ایجاد کرده و فعالیت‌های شناختی را هم‌افزایی می‌کنند. این اکتشافات ما را در سفری طولانی به سوی خودگاکوی قرار دادند. هنگامی که ما تبدیل به موجوداتی که از ابزار استفاده می‌کنند و دارای رژیمی همه‌چیزخوار شدیم، خود تکامل از یک فرآیند آهسته برای اصلاح فرم فیزیکی مان به آشکارسازی سریع اشکال فرهنگی با بسط آئین‌ها، زبان‌ها، نوشتمن، مهارت‌های یادآوری و فناوری تغییر کرد.

این تغییرات عظیم عمدتاً در نتیجه هم‌افزایی بین انسان‌ها و گیاهان مختلف که با آنها تعامل و تکامل یافته‌اند رخ داده است. یک ارزیابی صادقانه از تأثیر گیاهان بر پایه‌های نهادهای انسانی، آنها را کاملاً ابتدایی می‌داند. در آینده، استفاده از راه حل‌های پایدار با الهام از گیاهشناسی، مانند توقف رشد جمعیت، استخراج هیدروژن از آب دریا، و برنامه‌های بازیافت عظیم، ممکن است به سازماندهی مجدد جوامع و سیاره ما به امتداد راههای جامع‌تر، آگاهی از محیط زیست و نویاستان کمک کند.

سرکوب شیدایی طبیعی انسان نسبت به حالات تغییریافته آگاهی و وضعیت خطرناک کنونی همه حیات روی زمین ارتباطی نزدیک و علی دارند. وقتی دسترسی به خلسله شمنی را سرکوب می‌کنیم، آب‌های با طراوت عاطفه را که از داشتن یک رابطه پیوندی عمیق و تقریباً همزیستی به زمین سرازیر می‌شود، می‌بندیم. در نتیجه، سبک‌های اجتماعی ناسازگاری که جمعیت بیش از حد، مدیریت نادرست منابع و مسمومیت محیطی را تشديد می‌کنند، در جهت حفظشان خود را توسعه می‌دهند. هیچ فرهنگی بر روی زمین به اندازه غرب صنعتی از نظر آسیب رسانی و ایجاد پیامدهای رفتاری ناسازگارانه به این شدت مخرب نبوده و نیست. ما در فضایی سورئال از بحران‌های فزاینده و تضادهای آشتبی ناپذیر، این نگرش متداول را دنبال می‌کنیم. به عنوان یک گونه، ما باید عمق معضل تاریخی خود را بشناسیم. تا زمانی که به تحمل کاردینال‌های حکومت و علم که تصور می‌کنند کنجدکاوی انسان کجا می‌تواند به طور مشروع توجه خود را متمرکز کند و کجا نمی‌تواند، به

بازی با نصف دسته کارت^۲ ادامه می‌دهیم. چنین محدودیت‌هایی در تخیل انسان تحریرآمیز و مضحك است. دولت نه تنها تحقیقات روی روانگردان‌ها که به طور قابل تصوری می‌تواند بینش‌های روانشناختی و پژوهشی ارزشمندی را به همراه داشته باشد را محدود می‌کند، بلکه فرض می‌کند باید از استفاده مذهبی و معنوی آنها نیز جلوگیری کند. استفاده مذهبی از گیاهان روانگردان یک موضوع حقوق مدنی است. محدودیت آن سرکوب یک حساسیت مشروع مذهبی است.

در واقع، این حساسیتی مذهبی نیست که سرکوب می‌شود، بلکه حساسیت مذهبی، تجربه‌ای از آین مبتنی بر روابط گیاه و انسان است که مدت‌ها قبل از پیدایش تاریخ وجود داشته است. ما دیگر نمی‌توانیم ارزیابی مجدد صادقانه هزینه‌ها و مزایای واقعی استفاده همیشگی از گیاهان و مخدراها را در مقابل هزینه‌ها و مزایای واقعی سرکوب استفاده از آنها به تعویق بیندازیم. فرنگ جهانی ما خود را در خطر تسليم شدن در برابر تلاش اورول برای از بین بردن مشکل از طریق تروپیسم نظامی و پلیسی که به سمت مصرف‌کنندگان مواد مخدر در جمعیت خودمان و تولیدکنندگان مواد مخدر در جهان سوم هدایت می‌شود، می‌بیند. این واکنش سرکوبگرانه تا حد زیادی توسط ترس بررسی نشده‌ای که محصول اطلاعات نادرست و جهل تاریخی است تقویت می‌شود. تعصبات عمیق فرهنگی توضیح می‌دهد که چرا ذهنیت غربی به طور ناگهانی در تصور مواد مخدر مضطرب و سرکوب می‌شود. تغییرات ناشی از مواد در آگاهی به طور چشمگیری نشان می‌دهد که زندگی ذهنی ما دارای پایه‌های فیزیکی است. بنابراین، داروهای روان‌گردان، فرض مسیحیت تخطی ناپذیر و وضعیت خاص هستی‌شناختی روح را به چالش می‌کشند. به طور مشابه، آنها ایده مدرن نفس و تخطی ناپذیری و ساختارهای کنترلی آن را به چالش می‌کشند. به طور خلاصه، مواجهه با گیاهان روانگردان کل جهان‌بینی فرهنگ سلطه‌گر را زیر سوال می‌برد. ما اغلب در این بازنگری تاریخ با این مضمون ایگو و فرهنگ سلطه‌گر مواجه خواهیم شد. در واقع، وحشتی که ایگو در اندیشیدن به انحلال مزه‌های بین خود و جهان احساس می‌کند، نه تنها در پس سرکوب حالت‌های تغییریافته آگاهی نهفته است، بلکه به طور کلی تر، سرکوب تجارب زنانه، بیگانه و عجیب و غریب و متعالی را توضیح می‌دهد. در دوران ماقبل تاریخ اما پساباستانی در حدود ۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، سرکوب جامعه مشارکتی توسط مهاجمان مردسالار زمینه را برای سرکوب تحقیقات تجربی بی‌پایان در مورد طبیعت که توسط شمن‌ها انجام می‌شد فراهم کرد.

در جوامع بسیار سازمان یافته، سنت باستانی جای خود را به سنت‌های دُگمی، کشیشی، پدرسالاری، جنگ و در نهایت «عقلانی و علمی» یا ارزش‌های سلطه‌گر داد. تا به اینجا من از اصطلاحات «مشارکت» و «سبک‌های سلطه‌گر» بدون توضیح استفاده کرده‌ام. من این اصطلاحات مفید را مدیون ریانه ایزLER و بازنگری مهم او از تاریخ، کتاب «جام و تیغه» هستم. ایزLER این تصور را مطرح کرده است که مدل‌های «مشارکتی» جامعه مقدم بوده و بعداً با آشکال «سلطه‌گر» سازمان‌دهی اجتماعی رقابت کرده و تحت ستم قرار گرفته‌اند. فرهنگ‌های سلطه‌گر سلسله مراتبی، پدرسالارانه، مادی گرایانه و تحت سلطه مردان هستند. ایزLER معتقد است که تنش بین سازمان‌های مشارکتی و سلطه‌گر و بیان بیش از حد الگوی سلطه‌گر، عامل بیگانگی ما از طبیعت، از خود و

یکدیگر است. ایزلر ترکیبی درخشنان از ظهور فرهنگ بشری در خاور نزدیک باستانی و بحث سیاسی در حال گسترش در مورد زنانه شدن فرهنگ و نیاز به غلبه بر الگوهای تسلط مردانه در ایجاد آینده‌ای مناسب نوشته است. تحلیل او از سیاست جنسیتی سطح بحث را فراتر از کسانی که این یا آن «مدرسالاری» یا «پدرسالاری» باستانی را مورد تحسین و تقویح قرار داده‌اند، می‌برد. جام و تیغه مفهوم «جوامع مشارکتی» و «جوامع سلطه‌گر» را معرفی می‌کند و از سوابق باستان‌شناسی استفاده می‌کند تا استدلال کند که در مناطقی وسیع و برای قرون متتمادی، جوامع مشارکتی خاورمیانه باستانی بدون جنگ و آشوب به حیاتشان ادامه می‌دادند درحالی که جنگ و مدرسالاری با ظهور ارزش‌های سلطه‌گر وارد شد.

وراثت سلطه‌گر

فرهنگ ما که توسط محصولات زهراگین و ایدئولوژی خودمحور به خود مسموم شده است، وارث ناخشنود نگرش سلطه‌گر است که تغییر آگاهی با استفاده از گیاهان یا مواد به نحوی نادرست، بیهوده و به طرزی انحرافی ضد اجتماعی است. من استدلال خواهم کرد که سرکوب عرفان شمنی، با تکیه و اصرار آن بر انحلال خلصه‌آمیز نفس، معنای زندگی را از ما سلب کرده و ما را به دشمنان این سیاره، خود و نوه‌هایiman تبدیل کرده است. ما در حال کشتن این سیاره هستیم تا مفروضات نادرست سبک فرهنگی سلطه‌گر نفس را دست نخورده نگه داریم؛ اما زمان تغییر فرا رسیده است.

فصل اول

بہشت



۱

شمنیسم: آماده‌سازی صحنه



رائونگی در نور کم آتش آرام نشسته بود. او احساس کرد درون بدنش، به گونه‌ای که برایش یادآور تکان خوردن مارماهی‌ای بود، پیچ می‌خورد. همانطور که این فکر را در سر می‌پیوراند، سر مارماهی، بزرگ‌تر از حد معمول و غرق در رنگ آبی براق، مطیعانه در فضای تاریک پشت پلک‌هایش ظاهر شد.

«روح مادر اولین آبشار...»

«مادر بزرگ اولین رودها...»

«خدوت را نشان بده، خودت را نشان بده».»

در پاسخ به ندایها، فضای تاریک پشت مارماهی که اکنون به آرامی می‌چرخد مملو از جرقه شد؛ امواج نور همراه با غرشی فزاینده بیشتر و بیشتر می‌شدنند. «این اولین ماریا است.» صدای مانگی، شمن بزرگ روستای جاروکامنا، بود. «نیرومند است. بسیار نیرومند.»

مانگی ساكت است زیرا رویاها بر روی آنها بسته می‌شود. آنها در آستانه و تنویری، دنیای واقعی، محدوده آبی رنگ هستند. صدای باریدن باران در بیرون قابل تشخیص نیست. در آنجا صدای خش برج‌های خشک آمیخته با رنگ‌ها در دوردست می‌آید. تالاوشان بیشتر شبیه نور بود تا صدا.

تا همین اواخر، اعمال مانگی و قبیله دورافتاده آمازونی او در همه جا نوعی عمل مذهبی متداول بود. تنها در همین چند هزاره‌ی اخیر الهیات و مناسک به شکل‌هایی مفصل‌تر و نه لزوماً کاربردی‌تر ارتقا یافته است.

شمنیسم و دین راجح

وقتی در اوایل سال ۱۹۷۰ وارد آمازون شمالی شدم، چند سالی را در جوامع آسیایی زندگی کرده بودم. آسیا مکانی است که پوسته‌های متلاشی شده هستی‌شناسی مذهبی، آن چشم انداز غبارآلود را مانند قیراق‌های ماسه‌ای مخروطی پر می‌کنند. در جستجوی ماوراءالطبیعه، به هند سفر کرده بودم. من از معابد و آشرام‌ها، جنگلهای و کوهپایه‌های آن بازدید کردم. اما یوگا، یک پیشه‌ای مادام‌العمر، علاقه‌مندی بیش از حد عده‌ای منظم و زاهد، برای اینکه مرا به چشم‌اندازهای درونی‌ای که دنبالشان بودم برسانند، کافی نبود. من در هند یادگرفتم که دین، در همه زمان‌ها و مکان‌هایی که شعله درخشان روح فروریخته است، هیاهو و سروصدایی بیش نیست. دین در هند از نگاه خسته جهان که با چهار هزار سال کشیش‌گری آشناست، به آن خیره می‌شود. هندوی مدرن هند برایم هم ضد و هم مقدمه‌ای مناسب برای شمنیسم تقریباً باستانی بود که هنگام ورود به آنجا در ریو پوتومایو در جنوب کلمبیا یافتم و شروع به مطالعه کاربرد شمنی از گیاهان توهم‌زا کردم.

شمنیسم تعلیمی از سنت پارینه سنگی شمالی در درمان، پیشگویی و اجراهای نمایشی بر اساس جادوی طبیعی است که ده تا پنجاه هزار سال پیش توسعه یافته است. میرجا الیاده^۱ نویسنده کتاب «شمنیسم: فنون باستانی خلسه» و مهمترین مرجع شمنیسم را در متن آینین تطبیقی، نشان داده است که در تمام زمان‌ها و مکان‌های شمنیسم انسجام داخلی و شگفت‌انگیزی از روش و باور را حفظ کرده است. خواه یک شمن ساکن قطب شمال^۲ باشد یا یک ویتوتو^۳ از شمال آمازون، برخی از تکنیک‌های خاص و انتظارات به همان شکل باقی مانده است. مهمترین این موارد بدون تغییر خلسه یا سرمستی^۴ است، نکته‌ای که من و برادرم در کتاب مشترکمان «چشم‌انداز نامرئی» بیان می‌کنیم: «تجزیه و تحلیل قسمت شروع خلسه شمنی دشوارتر است، زیرا این امر به پذیرش خاصی نسبت به حالت خلسه و وجود از طرف تازه‌کار بستگی دارد؛ او ممکن است بدخلق باشد، تا حدی ضعیف و بیمار، مستعد تنها بی باشد و ممکن است دارای موارد صرع یا کاتاتونیا، یا برخی دیگر از انحرافات روانشناختی باشد. (البته نه همیشه همانطور که برخی از نویسنده‌گان موضوع گفته‌اند).

در هر صورت، آمادگی روانی او نسبت به خلسه فقط نقطه آغازین او برای شروع است: تازه‌کار، پس از سابقه بیماری روان‌تی یا انحراف روانشناختی که ممکن است کم و بیش شدید باشد، بالآخره شروع به تحمل بیماری و خلسه می‌کند. او دراز خواهد کشید گویی مرده یا برای روزها در یک خلسه است تا پایان یابند. در این مدت، ارواح

^۱ محلی دورافتاده و آرام که هندوها به ساده‌زیستی و عبادت می‌گذرانند. عموماً یوگیست‌ها در این مکان‌ها زیر نظر گورو زندگی می‌کنند.

² Mircea Eliade

³ inuit

یک قبیله سرچپوست که در شمال کانادا و آلاسکا زندگی می‌کنند و واژه اینویت را به اسکیمو مناسب‌تر می‌دانند.

⁴ witoto

⁵ ecstasy

درخواب به او نزدیک می‌شوند و ممکن است از آنها دستور بگیرد. در طول این خلسه طولانی مدت، تازه کار، بی‌تردید، یک قسمت از مرگ و قیامت عرفانی را تجربه خواهد کرد؛ ممکن است خودش را به یک اسکلت تبدیل کند و سپس با گوشت جدید پوشاند؛ یا ممکن است خودش را ببیند که در دیگی آب پیش شده، توسط ارواح بلعیده و سپس دوباره کامل شده یا او توسط ارواح جراحی شده، اعضای بدنش برداشته شده و با «سنگهای جادوی» جایگزین شده و دوباره دوخته می‌شوند. الیade نشان داد در حالی که نقش خاص ممکن است بین فرهنگ‌ها و حتی افراد متفاوت باشد، ساختار کلی شمنیسم واضح و روشن است: شمن مبتدی تحت یک مرگ و رستاخیز نمادین قرار می‌گیرد، که به عنوان تغییرشکلی بنیادی به یک وضعیت درک فوق بشری دست پیدا می‌کند. از این به بعد، شمن به مرحله‌ای فوق بشری دسترسی دارد، استاد خلسه است، می‌تواند بنا به میل خود در قلمرو روح سفر کند و مهمنتر از همه، می‌تواند درمان شده و ملکوتی باشد.

همانطور که در کتاب «چشم انداز نامرئی» اشاره کردیم: به طور خلاصه، شمن از یک حالت نامقدس به یک حالت مقدس از بودن تبدیل می‌شود. نه تنها او درمان خود را از طریق این تغییر حالت عرفانی انجام داده است، بلکه اکنون به او قدرتی مقدس اختصاص یافته است، و از این رو دیگران را نیز می‌تواند درمان کند. اولین مرتبه مهم این است که باید بخارطه سپارید، که شمن چیزی بیش از یک انسان بیمار یا یک دیوانه است. او بیماری بوده است که خود را شفا داده، معالجه شده، و باید برای درمان، آئین شمنیسم را انجام دهد. لازم به ذکر است که الیاده کلمه «نامقدس» را عمداً با هدف ایجاد یک شکاف روشن و آشکار بین مفهوم تجربه دنیای ناپاک عادی و جهان مقدسی که «کاملاً متفاوت» است بکار بردé است.

تکنیک‌های خلسه

همه شمن‌ها از مسمومیت با گیاهان برای به دست آوردن خلسه استفاده نمی‌کنند، اما هدف همه آنها این است که خلسه را بوجود آورند. طبل زدن، دستکاری در تنفس، مصائب سخت، روزه گرفتن، توهمات تماشایی، پرهیز از رابطه جنسی – تماماً روش‌هایی لازم برای ورود به لحظه شکوهمند خلسه هستند. با این وجود هیچ یک از این روش‌ها به اندازه استفاده از گیاهان حاوی ترکیبات شیمیایی موثر در ایجاد الهمات باستانی، تاثیرگذار و طاقت فرسا نیستند. این عمل استفاده از مسکرات گیاهی الهام دهنده ممکن است برای برخی از غربی‌ها بیگانه یا غافلگیر کننده به نظر برسد. جامعه ما داروهای روانگردان را غیرعادی یا حتی خطرناک می‌داند که در بهترین حالت برای درمان وخیم بیماران روانی که هیچ روش موثر دیگری در دسترس نیست، تجویز می‌کنند. ما مفهوم درمانگر را در شکل متخصص پزشکی نگه داشته‌ایم، که با داشتن دانشی خاص، می‌تواند درمان کند. اما دانش تخصص یافته از پزشک مدرن، دانشی بالینی است که از درام تکامل یافته زندگی منحصر به فرد و خاص هر انسانی حذف شده است. شمنیسم متفاوت است. معمولاً، در صورت استفاده از داروها، شمن و نه بیمار دارو را مصرف می‌کنند. انگیزه نیز کاملاً متفاوت است. گیاهان مورد استفاده شمن برای تحریک

سیستم ایمنی بدن یا سایر دفاع‌های طبیعی بدن در برابر بیماری در نظر گرفته نشده است (کاملاً برعکس متدهای درمان امروزی). در عوض، گیاهان شمنی اجراه می‌دهند تا درمانگر به یک قلمرو نامنی سفر کند که در آن علیت جهان عادی با منطق شگفت‌انگیز طبیعت جایگزین می‌شود. در این قلمرو، زبان، ایده‌ها، و معانی قدرت بیشتری نسبت به علت و معلول دارند. همدردی، طینهای، نیت‌ها و اراده شخصی از طریق شعارهای شاعرانه از نظر زبانی بزرگ می‌شوند. تخیل مورد استناد قرار می‌گیرد و بعضی اوقات اشکال آن به شکل شهودی دیده می‌شوند. در ذهنیت جادویی شمنی، ارتباطات عادی جهان و آنچه ما قوانین طبیعی می‌نامیم مورد تایید یا نادیده گرفتن واقع می‌شوند.

جهانی از جنس زبان

شواهد جمع‌آوری شده از هزاره تجربه شمنی بیانگر این است که جهان در واقع از زبان ساخته شده است. اگرچه با انتظارات علم نوین را برآورده نمی‌کند اما این گزاره بنیادی با سیاری از تفکرات زبانی فعلی مطابقت دارد. میسیا لاندو^۷، انسان‌شناس دانشگاه بوستون، می‌گوید: «انقلاب زبان‌شناختی قرن بیستم، به رسمیت شناختن این موضوع است که زبان صرفاً وسیله‌ای برای انتقال ایده‌ها درباره جهان نیست، بلکه ابزاری برای به وجود آوردن جهان در وهله اول است. واقعیت صرفاً در زبان، «تجربه» یا «بازتاب» نمی‌شود، بلکه در واقع توسط آن بوجود می‌آید». از دیدگاه شمن روان‌گردان، به نظر می‌رسد که جهان بیشتر ماهیت یک گفتار یا داستان را دارد تا به هر نحوی که به لپтан‌ها^۸ و بایون‌ها^۹ یا بار و چرخشی که کاهنان اعظم ما یعنی فیزیکدانان، از آن صحبت می‌کنند، مرتبط باشد. برای شمن، کیهان داستانی است که همانطور که گفته می‌شود، و همانطور که خودش می‌گوید واقعیت می‌باشد. این دیدگاه بیانگر این است که تخیل انسان می‌تواند طبیعت را درک کرده و بخشی از آن شود. آزادی، مسئولیت‌پذیری شخصی^{۱۰} و آگاهی فروتنانه از اندازه و هوشمندی واقعی جهان در این دیدگاه باهم ترکیب شده و آن را مبنای برای داشتن یک زندگی اصیل نو باستانی قرار می‌دهند. احترام و غوطه‌وری در قدرت‌های زبان و ارتباطات، اساس این راه شمنی است. به همین دلیل است که شمن جد دور شاعر و هنرمند است. به نظر می‌رسد نیاز ما به احساس بخشی از جهان، ایجاب می‌کند که ما خود را با فعالیت خلاقانه بیان کنیم. چشم‌های نهایی این خلاقیت در رمز و راز زبان نهفته است. خلسه‌ی شمنی یک عمل تسلیمی است که هم خود فرد و هم آن چیزی که تسلیم شده است، رمز و راز هستی را تایید می‌کنند. از آنجا که تطبیق‌های ما از واقعیت توسط شرایط فعلی مان تعیین می‌شود، ما تمایل به از دست دادن آگاهی الگوهای

⁷ Misia Landau

⁸ انواع فرمیون‌های سبک که با ذرات اتمی مانند الکترون‌ها، نوترون‌ها و... کثش زیاد ندارند.م

⁹ ذرات سنگین.م

¹⁰ این اصل که هر فرد مسئول رفتار خودش است، صرف نظر از رفتار دیگران.م

بزرگتر از زمان و مکان را داریم، تنها با دستیابی به تعالی می‌توان آن الگوهای زمانی و مکانی و نقش ما در آنها را به طور خلاصه مشاهده کرد. حال، شمنیسم در تلاش برای این دیدگاه بالاتر که از طریق شاهکار زبانی حاصل می‌شود، است.

شمن کسی است که به چشم اندازی از آغاز و پایان همه چیز دست یافته است و می‌تواند آن چشم انداز را برقرار کند. از نظر یک متفکر عاقل، این قابل تصور نیست، اما تکنیک‌های شمنیسم به این منظور هدایت می‌شوند و این منبع قدرت آنهاست. استفاده از گیاهان توهمزا، مخازن گیاهی اسرار عرفانی زنده که در گذشته باستانیمان بوده و امروزه تقریباً فراموش شده است، از تکنیک‌های برجسته‌ی شمنی است.

واقعیت ابعاد بالاتر

شمن با ورود به گستره آگاهی گیاه، به نوعی از دیدگاه بعدی والاتر از تجربه برخوردار می‌شود. تصویر عام پذیرفته است، اگرچه زبان‌ها همیشه در حال تکامل هستند، اما ماهیت اولیه آنچه زبان بیان می‌کند نسبتاً ثابت و در بین همه انسان‌ها مشترک است. با این حال ما همچنین می‌دانیم که زبان هوی^{۱۱} زمان و مفهوم گذشته یا آینده ندارد. پس چگونه دنیای هوی می‌تواند مانند جهان ما باشد؟ و اینوئیت‌ها ضمیر اول شخص ندارند پس چگونه دنیای آنها می‌تواند مانند جهان ما باشد؟

دستور زبان‌ها به دقت مورد مطالعه قرار گرفته است. با این وجود توجه خیلی کمی به بررسی چگونگی شکل‌گیری و ایجاد مرزهای واقعیت توسط زبان، اختصاص یافته است. شاید زمانی که زبان را به عنوان جادو می‌پندارند، به درستی درک شود، زیرا این موقعیت ضمنی جادو است که دنیا را از زبان ساخته است. اگر زبان به عنوان داده اصلی شناخت پذیرفته شود، پس متأسفانه ما در غرب گمراه بوده‌ایم. فقط رویکردهای شمنی قادر به پاسخگویی به سوالاتی هستند که بیشتر به آنها علاقه مندیم: ما کی هستیم، از کجا آمدیم و به سوی چه سرنوشتی در حرکت‌ایم؟

این سوالات هرگز به اندازه‌ی امروز مهم نبوده‌اند، جایی که شواهد از عدم موفقیت علم در پرورش روح بشریت در هرجای اطراف ما حکایت می‌کند. روح خسته و ملالت بار ما صرفاً زودگذر و موقتی نیست؛ اگر مراقب نباشیم عارضه نهایی، انبوه انباشته شده‌ی این جسم و روح مان است. تعصب فکری، رفتار مانشینی و ضد معنویت بودن فرهنگ ما باعث شده است که ارزیابی ذهنیت شمن برایمان غیرممکن شود. ما از نظر فرهنگی و زبانی نسبت به دنیای نیروها و ارتباطات متقابل نایینا هستیم که به وضوح برای کسانی که رابطه باستانی با طبیعت را حفظ کرده‌اند قابل مشاهده است. البته، وقتی بیست سال پیش وارد آمازون شدم، هیچ چیز از موارد بالا نمی‌دانستم. شبیه اکثر غربی‌ها، من معتقد بودم که جادو پدیده‌ای سطحی و بدیع است، زیرا که علم می‌تواند

¹¹ hopi

زبان نوعی قبیله‌ی سرخپوستی در شمال غربی آریزونا

توضیحی برای عملکرد جهان ارائه دهد. در آن موقعیت سطحی فکری، من برای اولین بار در سن آگوستین در آلمان^{۱۲} در جنوب کلمبیا با قارچ سیلوساپیسین^{۱۳} مواجه شدم. بعداً در فاصله‌ای نه چندان دور، در فلورانسیا، من نیز با یک جوشانده رویایی ساخته شده از شراب‌های بانیستریوپسیس^{۱۴}، یا گه^{۱۵} یا آیاهواسکا^{۱۶} از افسانه‌های زیزیمنی دهه ۱۹۶۰ مواجه شده و از آنها استفاده کردم. تجربیاتی که در طول آن سفرها داشتم شخصاً متتحول کننده بودند و از همه مهم‌تر، آنها من را با سطحی از تجربیات که برای بازگرداندن تعادل در دنیای اجتماعی و محیطی، حیاتی است آشنا کردند. من ذهنیت جمعی را که در جلسات الہامی^{۱۷} ایجاد می‌شود، به اشتراک گذاشته‌ام. من پیکانهای نوری جادوی قرمز رنگی را دیدم که یک شمن می‌تواند علیه دیگری ارسال کند. اما وحیانی تر از عملکردهای مأمور، الطبعیه‌ی جادوگران با استعداد و شفابخشان روحی ثروت درونی بود که در اوج این تجربیات در ذهن خودم کشف کردم. من حساب خود را به عنوان نوعی شاهد، یک کل (جزئی از کل بشریت)؛ ارائه می‌دهم. اگر این تجربه‌ها برای من اتفاق افتاده باشد، پس می‌تواند بخشنی از تجربه عمومی زنان و مردان در هر کجا جای جهان باشد.

یک الگوی فرهنگی شمنی

آموزه‌های شمنی من منحصر به فرد نبود. هزاران نفر به هر طریقی به این نتیجه رسیده‌اند که گیاهان روانگردن و نهادهای شمنی که استفاده از آنها دلیل دارد، ابزارهای عمیقی برای کاوش در اعماق درونی روان انسان هستند. شمن‌های روانگردن اکنون خرد فرهنگی جهانی و رو به رشد، از کاوشگران فرا بُعدی را تشکیل می‌دهند که بسیاری از آنها از نظر علمی پیچیده هستند. چشم‌اندازی در حال قرار گرفتن در کانون توجه است. قلمروی که هنوز نا‌آگاهانه بررسی می‌شود، اما در حال ظهور است؛ چشم‌اندازی که در حال جلب توجه گفتمان‌های عقلانی است و احتمالاً ارزش‌های ایشان را تهدید به مختل شدن کند. هنوز ممکن است به یاد داشته باشیم که چگونه رفتار کنیم، چگونه در الگوی اتصال، شبکه یکپارچه کائنات، جای درست خود را بیابیم. درک چگونگی دستیابی به این تعادل در فرهنگ‌های فراموش شده و پایمال شده جنگل‌های بارانی و بیانان‌های جهان سوم، و در سرکوب‌ها و مناطق بومی نشین سرخپوستی که فرهنگ‌های سلطه‌گر مردمان بومی را تحت فشار گذاشته‌اند، باقی مانده است. احتمالاً عرفان شمنی در مزد نابودی؛ اما قطعاً در حال تغییر است. با این حال، توهم‌زاهای گیاهی که منشاء قیمی‌ترین ادیان بشری هستند، همانند گذشته همچنان چشم‌هایی روشن و روان باقی مانده‌اند. شمنیسم به دلیل مواجهه فردی با چالش و شگفتی، و خلصه و تعالی

¹² psilocybin

¹³ Banisteriopsis

¹⁴ yage

¹⁵ ayahuasca

¹⁶ ayahuasqueros

ناشی از گیاهان توهمند، حیاتی و واقعی است. برخورد من با شمنیسم و مواد توهمند در آمازون مرا به اهمیت نجات بخش بودن آنها متقاعد کرد. زمانی که متقاعد شدم، مصمم شدم که اشکال مختلف زبانی، فرهنگی، دارویی و سر و صدای اشخاصی که این راز را پنهان می‌کرد، پایانش کنم. امیدوار بودم که بتوانم جوهر شمنیسم را تقطیر و آن را تا نمودش در زمین دنبال کنم. می‌خواستم فراتر از حجاب‌های رقص سما را بینم. رویای مواجهه با زیبای برهنه را همچون یک چشم چرانی کیهانی دیدم. ممکن است شخصی بدین در سبک سلطه‌گر این را به عنوان توهمند رمانیک جوانی رد کند. از قضا من هم زمانی همانقدر بدین بودم. بیهودگی جستجو را احساس و نواقص را شناسایی کردم. «ماورا؟ زیبایی عربان افلاطونی؟ حتیاً شوخی می‌کنی!» و باید اعتراف کرد که در این راه اتفاقات وحشیانه زیادی رخ داد. یکی از آشنایان مشتاق ذن^{۱۷} یک بار اصرار کرد: «ما باید دیوانگان خدا شویم.» منظورش این بود که «بنز به جاده!». جستجو و یافتن، روشی بود که در گذشته برایم کارساز بود. می‌دانستم که شیوه‌های شمنی مبتنی بر استفاده از گیاهان توهمند را هنوز در آمازون باقی مانده‌اند، و تصمیم گرفتم حس درونی ام را تأیید کنم که راز بزرگی در پس این حقیقت کشف نشده نهفته است.

واقعیت فراتر از ادراک رفت. وقتی آتشی که او از آن مواقبت می‌کرد و با هیزم بیشتر ناگهان شعله ور شد، صورت خالدار پیرزن جذامی به طرز شگفت انگیزی وحشتناک تر شد. در نیمه تاریک پشت سرش، می‌توانستم راهنمایی را بینم که مرا به این مکان بی‌نام و نشان در ریو کومالا^{۱۸} آورده بود. در کرانه شهری رودخانه، این برخورد شانسی با قایق‌رانی که می‌خواستم را به دیدن جادوگر معجزه‌آفرین آیاوهاسکای افسانه‌های محلی ببرد، مانند اقبالی بزرگ برای داستان بود. حالا، پس از سه روز سفر در رودخانه و نیم روز تلاش در مسیرهای پر از گل و لای که با هر قدم چکمه‌هایت را به درون خود می‌کشید، چندان مطمئن نبودم. در این مرحله، هدف اصلی جستجوی من، آیاوهاسکای واقعی جنگلهای بومی بود، که بنا بر گزارشات، بسیار متفاوت‌تر از آشغال پزهای بازار که به سختی علاقه‌ای در من به آنها ایجاد می‌کردند، بود.

«بگیرید، قربان!» پیرزن همانطور که یک فنجان کامل از مایع سیاه و غلیظ را به من می‌داد، قهقهه‌ای سر داد. سطح آن درخششی مانند روغن موتوور داشت. در حال نوشیدن فکر کردم که او باید در این نقش رشد کرده باشد. طعمش گرم، شور، گس، تاخ و شیرین بود. طعم شیره‌ی بعضی چیزهای قدیمی را می‌داد. سعی کردم به این فکر نکنم که الان چه اندازه مورد لطف این افراد عجیب و غریب قرار گرفته‌ام. اما در واقع شجاعتم در حال فروپاشی بود. هم دونا کاتالینا و هم چشمان تمسخر آمیز راهنما کم کم سرد و چیزی شبیه مانتیس شده بودند. به نظر می‌رسید که موجی از صدای حشرات که رودخانه را فرا می‌گرفت، تاریکی را بایجه‌هایی از نور بُران، از هم دریده است. احساس کردم لب‌هایم بی‌حس شدند. سعی کردم آنطور که احساس می‌کردم سربار به نظر نرسم؛ به سمت بانوجم^{۱۹} رفت و دراز کشیدم. پشت پلک‌های بسته ام رودخانه‌ای از نور سرخابی، جاری بود. در نوعی رقص سمای ذهنی رویایی، احساس کردم که هلیکوپتری باید بالای کلبه در حال نشستن باشد،

^{۱۷} ذن بودیسم، م

^{۱۸} Rio Cumala

^{۱۹} نو یا تختخوابی که از تور درست شده و معمولاً بین دو درخت بسته می‌شود.

و این آخرین تصویری بود که داشتم، وقتی به هوش آمدم به نظرم رسید که در حال موج سواری بر قوس درونی موجی از اطلاعات شفاف، با نور روشن، به ارتفاع چند صد فوتی هستم. وقتی متوجه شدم موج به سرعت به سمت یک خط ساحلی سنگی می‌رود، نشاط و هیجان جای خود را به وحشت دادند. همه چیز در هرج و مرج خروشان موج اطلاعاتی در برخورد با سرزمین مجازی ناپدید شد. زمان زیبادی از دست رفته بود و سپس تصور یک کشتنی غرق شده در کرانه‌ای استوایی را پیدا کردم. صورتم را به شن‌های داغ ساحل فشردم. از اینکه زنده بودم احساس سرزنشگی می‌کردم. با خود می‌گفتم: «من از اینکه زنده هستم، احساس خوش شانسی می‌کنم! یا اینکه من زنده‌ام تا خوش‌شانس باشم؟» از خنده‌دن دست کشیدم. در این هنگام پیززن شروع به آواز خواندن کرد. ترانه‌اش یک ترانه معمولی نبود، بلکه ایکارو بود؛ یک ترانه‌ی درمانی جادویی که در حالت سرمستی و سرخوشی ما بیشتر شبیه به یک ماهی آبسنگی گرم‌سیری یا یک شال ابریشمی متحرک با رنگ‌های گوناگون بود تا اجرایی آوازی. ترانه مظهر قدرتی بود که ما را در بر گرفته و این می‌کرد.

شمنیسم و جهان باستانی از دست رفته

شمنیسم توسط میرچا الیاده به زیبایی با عنوان «تکنیک‌های باستانی خلسه» تعریف شده بود. استفاده الیاده از اصطلاح «باستانی» در اینجا مهم است، زیرا ما را متوجه نقشی می‌کند که شمنیسم باید در هر احیای اصیل اشکال حیاتی باستانی وجود، زندگی و ادراک ایفا کند. شمن وارد دنیای می‌شود که از دید کسانی که در واقعیت زندگی می‌کنند پنهان است. در این بُعد، نیروهای کمک کننده و بدخواه هردو در کمین هستند. قوانین این آنچه قوانین دنیای ما نیست. آنها بیشتر شبیه قوانینی هستند که در دنیای اساطیر و رویا عمل می‌کنند. شفادهندگان شمنی بر وجود هوشمند متعالی در ابعادی نزدیک اصرار دارند. وجود اکولوژی ارواح یا شعوری نامجسم چیزی نیست که بتوان انتظار داشت علم با آن دست و پنجه نرم کند و با مقدمات دست نخورده ظاهر شود. مخصوصاً اگر این متعالی مدت‌های است که بخشی از بوم‌شناسی زمینی بوده است، یک اشتراک مخفی جهانی اما در حال حاضر نا‌شناخته.

نوشته‌های کارلوس کاستاندا و میردانش منجر به مد «آگاهی شمنی» شده است که اگرچه بهم ریخته و مبهم است، اما شمن را از شخصیتی پیرامونی در ادبیات انسان‌شناسی فرهنگی به الگویی رسانه‌ای برای عضویت کامل در جامعه نوباستان تبدیل کرده است. علی‌رغم نفوذی که شمنیسم بر تصور عمومی دارد، پدیده‌های مأمور اطیعه‌ای که آن را واقعی و حقیقی تصور می‌کنند هرگز توسط علم مدرن جدی گرفته نشده است، حتی اگر دانشمندان، در موارد نادری از تواضع، از روانشناسان و انسان‌شناسان برای بررسی شمنیسم استفاده کرده باشند. این نایابنایی نسبت به دنیای مأمور اطیعه یک نقطه کور فکری در جهان بینی متداول ما ایجاد کرده است. ما کاملاً از دنیای جادویی شمن بی‌خبریم. خیلی ساده‌تر از آن چیزی است که ما می‌توانیم تصور کنیم. شمنی را در نظر بگیرید که از گیاهان برای گفتگو با دنیایی نامرئی استفاده می‌کند که هوشی غیرانسانی

در آن زیست می‌کند. به نظر می‌رسد که این یک سرتیتر در مجالات زرد^{۲۰} سوپرمارکت‌ها ارزیابی می‌شود. با این حال مردم شناسان همیشه چنین چیزهایی را گزارش می‌کنند و کسی توجه‌ای به خرج نمی‌دهد. این به این دلیل است که ما تمایل داریم فرض کنیم که شمن تجربه خود از سرمایتی را به عنوان ارتباط با ارواح یا اجداد تفسیر می‌کند. مفهوم این است که من یا شما این تجربه مشابه را متفاوت تفسیر می‌کنیم و بنابراین برخی رعیت‌های فقیر و بی سواد فکر می‌کنند که صحبت کردن او با یک فرشته چیز مهمی نیست. هر چند این نگرش بیگانه هراسی^{۲۱}، روش عملیاتی خوبی را پیشنهاد می‌کند، زیرا آنچه که می‌گوید این است: «تکنیک‌های خلصه خودتان را به من نشان دهید تا خود در مورد اثربخشی آنها قضاوت کنم.» من این کار را انجام دادم. این اعتبار من برای تئوری‌ها و نظراتی است که دارم. من در ابتداء از چیزی که دریافتیم وحشت کردم: جهان شمنیسم، متعددان، تغییر شکل و حمله جادویی بسیار واقعی‌تر از ساختارهای علم هستند، زیرا این اجداد روح و دنیای متعالی آنها قابل مشاهده و احساس هستند. آنها را می‌توان در واقعیت غیرعادی شناخت. اگر توجه تحقیقاتی خود را به سمت پدیده توهم‌زاها گیاهی شمنی معطوف کنیم، چیزی عمیق، غیرمنتظره و تقریباً غیرقابل تصور در انتظار ماست. مردم خارج از تاریخ غرب، کسانی که هنوز در رویای پیش‌سوادی هستند، شعله رازی عظیم را روش نگه داشته‌اند.

اعتراف به این امر و آموختن از آنها تحقیرآمیز خواهد بود، اما این نیز بخشی از احیای باستانی است. این بدان معنا نیست که ما باید در برابر جولان دستاوردهای «بدوی» در نسخه دیگری از وحشی نجیب^{۲۲}، سست باشیم. همه کسانی که در این زمینه کار کرده‌اند از تضاد مکرر بین انتظارات ما در مورد نحوه رفتار «مردم بومی جنگل‌های بارانی» و واقعیت‌های زندگی روزمره قبیله‌ای آگاه هستند. هنوز هیچ کس هوش مرموز موجود در گیاهان یا مفاهیم این ایده را درک نکرده است که طبیعت با یک زبان شیمیایی اولیه که ناخودآگاه اما عمیق است ارتباط برقرار می‌کند. ما هنوز نمی‌دانیم که چگونه توهم‌زاها پیام را در ناخودآگاه به مکافشه‌هایی تبدیل می‌کنند که توسط ذهن خودآگاه مشاهده می‌شود. از آنجایی که افراد باستانی شهود و حواس خود را با استفاده از گیاهانی که در دست داشتند برای افزایش مزیت سازگاری خود تقویت می‌کردند، زمان کمی برای فلسفه داشتند. تا به امروز پیامدهای کشف شده توسط شمن‌ها که خبر از وجود این ذهن در طبیعت می‌دهد، هنوز به طور کامل روش نشده است. در این میان، شمنیسم بی سر و صدا و خارج از تاریخ، گفتوگوی خود را با جهانی نامرئی دنبال کرده است. میراث شمنیسم می‌تواند به عنوان نیروی ثابتی عمل کند تا آگاهی ما را به سمت سرنوشت جمعی زیست کرده‌دایت کند. باور شمنی این است که بشریت بدون متحد نیست. نیروهای

^{۲۰} مجله‌هایی مصور که بیشتر به جنجال می‌پردازند تا اخبار (tabloids) م.

^{۲۱} Xenophobic

^{۲۲} وحشی نیک یا وحشی نجیب اصطلاحی است که در سده هجدهم توسط پیروان مکتب بدی‌گرایی درباره مردم جوامع ابتدایی ابداع شد. این اصطلاح واکنشی بود علیه حرکت انسان به سوی تمدنی که به از دست دادن سرشت طبیعی‌اش می‌انجامد، تقدیس ذات انسان به عنوان بخشی از طبیعت و تأکید بر این که سرشت نیک همان فطرت آزاده و نجیب طبیعی است که در مردمان جوامع ابتدایی دیده می‌شود.

دوستانه‌ای برای عبور از چالش‌هایمان وجود دارند تا ما را به عنوان گونه‌ای هوشمند، متولد کنند. اما آنها ساکت و خجالتی‌اند. آنها را نه در ورود ناوگان ستارگان بیگانه به آسمان زمین، بلکه در همان نزدیکی، در خلوت بیابان، در اطراف آبشارها و مراتعی که اکنون به ندرت زیر پای ما هستند، باید جستجو کرد.

۲

سحر و جادو در مواد غذایی



برای چندین روز قبیله‌ی روباه^۱ مشغول جمع‌آوری و ذخیره غیرمعمول مقادیر زیادی از غذا بودند. نوارهای گوشت غزال در تاریکی یکنواختی دودی شده، و بچه‌های قبیله بنه‌های علف شیرین و شفیره حشرات را جمع کرده بودند. زنان بیشترین تعداد تخمی که تا کنون بوده است را جمع‌آوری کرده‌اند. این تخمهای لامی را به خود مشغول کرده که مراقبشان باشد و به وظیفه‌ای که به او محول شده بود رسیدگی کند. گذشته از این‌ها آیا او دختر معشوقه تمام پرندگان نبود؟ تخمهای باید به دقت در سبدهای حصیری چیده و سپس روی سر برخی از دختران مسئول حمل می‌شد. آیین داد و ستد غذا زمانی برگزار می‌شود که مردم قبیله روباه یعنی مردم لامی، با مردم شاهین، ساکنان مرمر مرموز سرزمین قله‌های ماسه‌سنگی ملاقات کنند. در همین روز آنها برای رقص‌های بزرگ جشنواره و تبادل غذا، مانند هر سال برای این زمان غیرقابل وصف، به یکدیگر می‌پیوندند. لامی آخرین گردھمایی خواهرش را به یاد می‌آورد، زمانی که وندا، شمن پر سابقه‌ی مردم قبیله روباه، جشنواره و انگیزه آن را اعلام کرده بود. «به اشتراک گذاشتن غذا به معنای این است که ما از یک پیکریم. همانطور که قبیله شاهین از غذای ما می‌خورد، آنها مانند ما می‌شوند. همانطور که ما از غذای آنها می‌خوریم مانند آنها می‌شویم. با خوردن غذای یکدیگر، ما آن تن واحد باقی می‌مانیم.» وندا با سینه‌هایی افتاده و پشت خمیده‌اش برای لامی، پیر و کهنسال به نظر می‌رسید. هر سنی که داشت، هیچ کس بیشتر از او به یاد نمی‌آورد، و حرفش به ندرت در گروه زیر سوال می‌رفت. لامی به آرامی بار خود را برای حرکت بلند کرد. حالا اگر مردم شاهین تخم می‌خواستند، آنها داشتند.

روش‌های استفاده انسان از گیاهان، غذاها و مخدراها باعث تغییر ارزش‌های افراد و در نهایت کل جوامع می‌شود. خوردن برخی غذاها ما را خوشحال می‌کند، برخی دیگر خواب آلود و برخی دیگر هوشیار. ما بسته به آنچه می‌خوریم شاد، بی قرار، برانگیخته یا افسرده می‌شویم. جامعه به طور ضمنی رفتارهای خاصی را تشویق می‌کند که با احساسات درونی مطابقت دارد و در نتیجه استفاده از موادی را تشویق می‌کند که رفتارهای قبلی قبولی ایجاد می‌کنند. سرکوب یا بیان تمایلات جنسی، باروری و قدرت جنسی، میزان دقت بینایی، حساسیت به صدا، سرعت پاسخ حرکتی، سرعت بلوغ و طول عمر – اینها همه برخی از ویژگی‌های جسمانی هستند که می‌توانند تحت تأثیر گیاهان غذایی با مواد شیمیایی عجیب و غریب قرار گیرند. شکل‌گیری نماد انسانی، امکانات زبانی و حساسیت به ارزش‌های جامعه نیز ممکن است تحت تأثیر متابولیت‌های روان‌گردان و فعال فیزیولوژیکی تغییر کند. شبی صرف مشاهده رفتار مجردانها در یک بار باید یک تحقیق میدانی کافی باشد تا این مشاهدات را تأیید کند که، شور و اشتیاق همسریابی همیشه امتیاز بالایی را برای تاسیسات زبانی به ارمغان آورده است. وقتی که به مخدراها فکر می‌کنیم، تمایل داریم روی قسمت‌های سرمستی آن تمرکز کنیم، اما بسیاری از آنها معمولاً در دوزهای ماندگاری^۲ یا زیر آستانه استفاده می‌شوند مانند قهوه و تباکو نمونه‌های باز از فرهنگ ما هستند. نتیجه این امر نوعی «حیطه مسمومیت» است. مانند ماهی در آب، مردم یک فرهنگ نیز در محیطی تقریباً نامرئی از حالت‌های ذهنی که از نظر فرهنگی تایید شده و در عین حال مصنوعی هستند زندگی می‌کنند. زبان‌ها برای افرادی که بوسیله‌ی آنها صحبت می‌کنند نامرئی به نظر می‌رسند، با این حال آنها تار و پود واقعیت را برای کاربران خود ایجاد می‌کنند. مشکل اشتباه‌گرفتن زبان با واقعیت در دنیای روزمره بسیار شناخته شده است. استفاده از گیاه، نمونه‌ای از زبان پیچیده تعاملات شیمیایی و اجتماعی است. با این حال بسیاری از ما از تأثیرات گیاهان بر خود واقعیت‌مان آگاه نیستیم، تا حدی که فراموش کرده‌ایم گیاهان به طور کلی همیشه واسطه روابط فرهنگی انسان با جهان بوده‌اند.

داستان پشمaloی نخستین

در پارک ملی گومبه استریم در تانزانیا، نخستی‌شناسان دریافتند که گونه‌ای خاص از برگ در مدفوع شامپانزه‌ها به صورت هضم نشده ظاهر می‌شود. آنها دریافتند که شامپانزه‌ها هر چند روز یک بار، به جای خوردن معمول میوه‌های وحشی، بیست دقیقه یا بیشتر به محلی می‌روند که گونه‌ای از آسپیلیا رشد می‌کند. شامپانزه‌ها بارها و بارها لب‌های خود را روی یک برگ آسپیلیا قرار داده و آن را در دهانشان نگه می‌داشتند. آنها یک برگ را می‌چینند، آن را در دهان خود می‌گذارند، برای چند لحظه آن را به اطراف می‌چرخانند، سپس کامل می‌بلعند. به این ترتیب تا سی برگ کوچک را می‌خورند.

^۲ آخرین مرحله تغییر رفتار اعتیادی که در آن پرهیز از رفتار اعتیادی فرد تداوم پیدا می‌کند.

الوی رودریگز^۳، بیوشیمیدان از دانشگاه اروابن کالیفرنیا، ماده فعال آسپیلیا را جدا کرد - روغنی مایل به قرمز که اکنون تیاروبرین-ای^۴ نام دارد. نیل تاورز^۵ از دانشگاه بریتیش کلمبیا دریافت که این ترکیب می‌تواند باکتری‌های رایج در غلظت‌های کمتر از یک در میلیون^۶ را از بین ببرد. سوابق گیاکده^۷ که توسط رودریگز و تاورز مورد مطالعه قرار گرفت نشان داد که مردم آفریقا از برگ‌های آسپیلیا برای درمان جراحات و معده درد استفاده می‌کردند. از چهار گونه این گیاه آفریقایی، مردم بومی هم فقط از همان سه گونه‌ای که شامپانزه‌ها استفاده می‌کردند، استفاده کرده‌اند. رودریگز و تاورز به مشاهدات خود از تعامل شامپانزه‌ها و گیاهان ادامه داده‌اند و اکنون توансه‌اند نزدیک به دوازده گیاه را شناسایی کنند که یکی از آنها ماده دارویی واقعی است که در میان جمعیت شامپانزه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

شما آنچه هستید که می‌خورید

دانستان پیشنهادی ما از ظهور انسان در پرتو خودکاوی، دانستان «شما همان چیزی هستید که می‌خورید»، است. تغییرات عمدۀ آب و هوایی و یک رژیم غذایی تازه گسترش یافته و در نتیجه چهش زا، فرصت‌های زیادی را برای انتخاب طبیعی فراهم کرد تا بر تکامل صفات اصلی انسان تأثیر بگذارد. هر مواجهه با غذا، مخدر یا طعم دهنده‌ای جدید مملو از خطرات و پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی بوده است و این موضوع امروزه حتی بیشتر صدق می‌کند، در حالی که غذای ما حاوی صدھا ماده نگهدارنده و افزودنی است که به شکلی ضعیف مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. به عنوان نمونه‌ای از گیاهان که تأثیر بالقوه‌ای بر جمعیت انسانی داشته است، سیب‌زمینی شیرین از گونه *Dioscorea* را در نظر بگیرید. در بیشتر مناطق گرم‌سیری، سیب‌زمینی شیرین منع غذایی مغذی و قابل اعتمادی است. با این وجود، چندین گونه نزدیک به هم حاوی ترکیباتی هستند که می‌توانند عمل تخمک‌گذاری را مختلف کنند. (این‌ها منابع مواد خام برای قرص‌های ضدبارداری مدرن شده‌اند). چیزی نزدیک به هرج و مرچ ژنتیکی بر جمعیت پستاندارانی که برای تغذیه از این گونه‌های *Dioscorea* استفاده می‌کردند، نازل شد. بسیاری از این سناریوها، اگرچه از اهمیت خارقالعاده کمتری برخوردارند، باید زمانی رخ داده باشند که انسان‌های اولیه غذاهای جدید را آزمایش می‌کرند و عادات غذایی همه‌چیزخواری خود را گسترش می‌دادند. خوردن یک گیاه یا حیوان راهی برای دریافت نیرویشان است، راهی برای جذب جادوی آنها به خود. در ذهن افراد بی‌سواد، مرز بین مخدرها، غذاها و ادویه‌جات گھگاه بهوضوح

³ Eloy Rodriguez

⁴ thiarubrine-A

⁵ Neil Towers

⁶ ppm

⁷ herbarium مجموعه‌ای از گیاهان خشک که به منظور مطالعات علمی بر روی مقوا می‌چسبانند و برچسب می‌زنند و به روشنی نظاممند مرتب می‌کنند.

ترسیم می‌شود. شمنی که برای بالا بردن گرمای درونی خود در خوردن فلفل چیلی زیاده‌روی می‌کند، پس از تنفسی طولانی، به سختی احوال دگرگون شده‌ی کمتری نسبت به علاوه‌مندان نیتروز اکسید^۸ دارد. در ادراک ما از طعم و تلاشمان برای تنوع در احساس غذا خوردن، ما حتی با عموزاده‌های نخستینمان تفاوت چشمگیری داریم. جایی در این مسیر، عادات غذایی همه چیزخواری جدید و مغز در حال تکامل مان با ظرفیت پردازش داده‌های حسی، در این ایده خوشحال کننده که غذا می‌تواند یک تجربه باشد، متعدد شدند. غذا شناسی برای پیوستن به داروسازی متولد شد، که مطمئناً باید قبل از آن باشد، زیرا حفظ سلامت از طریق تنظیم رژیم غذایی در میان بسیاری از حیوانات دیده می‌شود. استراتژی همه انسان‌های چیزخوار اولیه این بود که هر چیزی را که شبیه غذا به نظر می‌رسید بخورند و هر چیزی که ناخوشایند بود استفراغ کنند. گیاهان، حشرات و حیوانات کوچکی که با این روش خوارکی یافت می‌شوند، سپس در رژیم غذایی آن‌ها گنجانده شدند. تغییر رژیم غذایی یا همه چیزخواری به معنای قرار گرفتن در معرض یک تعادل شیمیابی دائمی در حال تغییر است. یک موجود زنده ممکن است این ورودی شیمیابی را از طریق فرآیندهای داخلی تنظیم کند، اما در نهایت، تأثیرات جهش‌زا افزایش می‌باید و تعداد بیشتری از افراد دارای تنوع ژنتیکی تا فرآیند انتخاب طبیعی ارائه می‌شوند. نتایج این انتخاب طبیعی تغییرات سریع در سازمان عصبی، حالات هوشیاری و رفتار است. هیچ تغییری دائمی نیست، هر کدام جای خود را به دیگری می‌دهند. تمام جریان‌ها.

همزیستی

همانطور که گیاهان بر رشد انسان و سایر حیوانات تأثیر گذاشتند، خود نیز به نوبه خود تحت تأثیر قرار گرفتند. این همتکاملی^۹ ایده همزیستی را فرامی‌خواند. «همزیستی» چندین معنی دارد؛ من از آن به معنای رابطه‌ای بین دو گونه استفاده می‌کنم که باعث ایجاد روابط متقابل می‌شود و همه اعضای آن سود می‌برند. موفقیت بیولوژیکی و تکاملی هر گونه با گونه دیگر مرتبط است و توسط یکدیگر تقویت می‌شوند. این وضعیت برخلاف زیست آنگلی است، اگرچه انگل خوشحال است که می‌تواند به یک همزیست تبدیل شود. روابط همزیستی، که در آن هر یک از اعضاء به دیگری احتیاج دارد، می‌تواند از نظر ژنتیکی سیار محکم بسته شود یا پیوند تا حدودی بازتر باشد. در حالی که فعل و افعال انسان و گیاه در الگوی سود متقابل و همزیستی بود، این روابط از نظر ژنتیکی برنامه‌ریزی نشده بودند. در عوض به وضوح می‌توان به عنوان عادات عمیق در تقابل با نمونه‌هایی از همزیستی واقعی از جهان طبیعت مشاهده کرد. یک نمونه از یک رابطه ژنتیکی محدود و از این رو واقعاً همزیستی، دلک ماهی و

^۸ این گاز در کنار کاربردهای زیادش، نوعی روانگردان است که در جوامع غربی به صورت گسترشده به منظور ایجاد حس سرخوشی و توهمند مصرف قرار می‌گیرد بهطوری که تخمین زده می‌شود در سال ۲۰۱۴ توسط

نیم میلیون جوان بریتانیایی مصرف شده باشد.^۹

^۹ مثل رابطه گرده افشاری و تقدیه بین حشرات و گیاهان.

شقایق دریایی است. دلک ماهی اُسلاریس^{۱۰} که زندگی خود را در مجاورت با گونه‌های خاصی از شقایق دریایی سپری می‌کند و توسط شقایق در برابر شکارچیان بزرگتر محافظت می‌شود؛ همچنین ذخیره غذای شقایق‌ها توسط دلک ماهی، که ماهی‌های بزرگتر را به منطقه تعذیه‌ی شقایق جذب می‌کند، گسترش می‌یابد. وقتی چنین توافق دو طرفه‌ای برای مدت طولانی درکار باشد، در نهایت با از بین رفتن تمایز ژنتیکی واضح، بین همزیست‌ها خود را «نهادینه» می‌کند. سرانجام ممکن است یک ارگانیسم بخشی از موجود دیگر شود، تقریباً به همان روشی که میتوکندری‌ها، نیروگاه‌های سلول حیوانی را، با ساختارهای دیگر پیوند داده و سلول را تشکیل می‌دهند. میتوکندری‌ها یک مولفه ژنتیکی جداگانه دارند که می‌توان نزد آنها را تا باکتری‌های بروکاریوتی آزاد^{۱۱} که زمانی، صدها میلیون سال پیش، موجودات مستقلی بودند، جستجو کرد.

نمونه همزیستی دیگری که آموزنده و ممکن است مفاہیم عمیقی برای وضعیت خود ما داشته باشد، رابطه‌ای است که بین مورچه‌های برگ‌شکن و گونه‌ای از قارچ بنام بازیدیومایست^{۱۲}، شکل گرفته است. ادوارد ازبورن ویلسون^{۱۳} در مورد این رابطه صحبت می‌کند: در انتهای مسیر، مورچه‌های باربر بار سنگین خود را به پایین سوراخ لانه، میان انبوهی از هم کلونی‌ها، در امتداد کانال‌های پریچ و خمی که پانزده فوت یا بیشتر پایین در زیر سطح آب قرار دارند، می‌برند؛ تکه‌های برگ را به کف محفظه می‌برند، تا کارگران با اندازه کمی کوچکتر که آنها را به قطعات تقریباً یک میلی‌متری می‌برند، بردارند. در عرض چند دقیقه مورچه‌های کوچکتر، همانطور که قطعات را خرد کرده و قالب آنها را به صورت گلوله‌های مرطوب درآورده‌اند، با دقت آنها را درون توده‌ای از مواد مشابه قرار می‌دهند. اندازه‌ی این توده بین یک مشت گره کرده و سر انسان است، و مانند یک اسفنج خاکستری رنگ پر از سوراخ است. این باغ مورچه‌هاست: در سطح آن یک قارچ همزیست رشد می‌کند که همراه برگ شیره، پایه‌ی غذایی مورچه‌ها را تشکیل می‌دهد. قارچ مانند یک برفک سفید گسترش می‌یابد و هایله^{۱۴}‌های خود را در خمیر برگ فرو می‌برد تا سلول و پروتئین‌های فراوانی که در محلول‌های جزئی در آن نگهداری می‌شوند را هضم کند و همینطور چرخه باغبانی ادامه می‌یابد. مورچه‌های کارگر، این رشته‌های قارچ را حتی کوچکتر از آن‌هایی که قبل اوضیح داده شده از مکان‌های متراکم می‌چینند و آنها را روی سطوح تازه ساخته شده می‌کارند. سرانجام، کوچکترین و پرکارترین کارگران در بستر رشته‌های قارچ گشتنی می‌کنند، با ظرافت آنها را با شاخک‌های خود بررسی می‌کند، سطح آنها را تمیز لیس می‌زنند وهاگ و خط نزد گونه‌های بیگانه قالب را بیرون می‌کشنند. این کوتوله‌های کلنی قادر به عبور از باریکترین کانال‌ها در عمق توده‌ای باغ

¹⁰ *Amphiprion ocellaris*

¹¹ free-swimming eukaryotic bacteria

¹² basidiomycete

¹³ E.O.Wilson

زیست‌شناس برجسته آمریکایی حشره شناس بزرگ و بنیانگذار علم زیست جامعه‌شناسی. وی به داروین جدید و داروین سده ۲۱ معروف است.م

¹⁴ hyphae

هستند. هر از گاهی دسته‌های قارچ را شل می‌کنند و آنها را به لانه‌های بزرگتر منتقل می‌کنند. هیچ حیوان دیگری توانایی تبدیل پوشش گیاهی تازه به قارچ را پیدا نکرده است. این رویداد فرگشتی میلیون‌ها سال پیش، تنها یک بار، در آمریکای جنوبی، رخ داده است. این یک مزیت عظیم به مورچه‌ها داد: آنها اکنون می‌توانند کارگران متخصصی را برای جمع‌آوری پوشش گیاهی اعزام کنند در حالی که بخش عمده‌ای از جمعیت خود را در پناهگاه‌های زیرزمینی این نگه داشته‌اند. در نتیجه، انواع مختلفی از برگ شکن‌ها باهم، شامل چهارده گونه از نژاد آتا^{۱۵} و بیست و سه گونه از آکرومیرمکس^{۱۶}، بخش عمده‌ای از مناطق گرمسیری آمریکا را تحت سلطه خود قرار داده‌اند. آنها بیش از هر گروه دیگر از حیوانات از جمله گونه‌های فراوان کرم‌ها، ملخ‌ها، پرنده‌گان و پستانداران از پوشش گیاهی استفاده می‌کنند.

ما می‌توانیم ویلسون، برجسته‌ترین نماینده زیست جامعه شناس را به این خاطر که فکر می‌کرد تنها همین یک گونه در تاریخ زمین رابطه‌ای سودمند و متقابل با نوعی قارچ ایجاد کرده است، بیخشیم. توصیف وی از جامعه مورچه برگ‌شکن و رابطه آنها با کشت قارچی ملاحظات اساسی را در تلاش من برای بازنگری در رابطه پیچیده خود با گیاهان را پیش‌بینی و معرفی می‌کند. زیرا همانطور که خواهیم دید، محصول جانبی سبک زندگی انسان دامپور عشاپر افزایش در دسترسی و استفاده از قارچ‌های روانگردان بود. مانند فعالیت‌های کشاورزی مورچه‌ها، الگوهای رفتاری جوامع انسانی عشاپری به عنوان راهی موثر برای گسترش دامنه برخی از قارچ‌ها عمل می‌کند.

دیدگاه جدیدی در سیر تکاملی انسان

اولین برخوردها بین گونه انسان و قارچ‌های حاوی سیلوسایین ممکن است قبل از اهلی شدن گاوها در آفریقا، یعنی یک میلیون سال قبل یا بیشتر باشد. و در این دوره میلیون ساله، قارچ‌ها نه تنها جمع‌آوری و خورد شده‌اند بلکه احتمالاً به مقام فرقه‌ای نیز رسیده‌اند.

اما اهلی‌سازی دام‌های وحشی، گامی بزرگ در تکامل فرهنگی بشر، با نزدیک‌تر شدن انسان به گاو بود. همچنین باعث افزایش تماس با قارچ‌ها شده بود، زیرا این قارچ‌ها فقط در کود گاو رشد می‌کردند. در نتیجه، وابستگی بین گونه‌های انسان و قارچ تقویت و عميق یافت. در این زمان بود که مراسم مذهبی، ساخت تقویم و جادوی طبیعی به شکل خاص خود درآمد. اندکی پس از آنکه انسان‌ها با قارچ‌های الهام‌بخش علفزارهای آفریقا روبرو شدند، مانند مورچه‌های برگ شکن، ما نیز به گونه‌ی غالب منطقه خود تبدیل شدیم، و روش‌های «ایمن نگه داشتن عده جمعیت خود در پناهگاه‌های زیرزمینی» را آموختیم. در مورد ما این پناهگاه‌ها شهرهای محصور بودند. برخی از ناظران متفکر در تأمل درباره‌ی سیر تکامل گونه‌ما، ستاریوی را که انسان‌شناسان

¹⁵ Atta

¹⁶ Acromyrmex

فیزیکی ارائه داده‌اند را زیر سوال بردند. تکامل در حیوانات روی خشکی مدت زمان زیادی طول می‌کشد؛ به ندرت در بازه‌های کمتر از یک میلیون سال و غالباً طی دهها میلیون سال رخ می‌دهد. اما ظهور انسان‌های مدرن نسبت به نخستین - با تغییرات عظیم در اندازه و رفتار مغز در کمتر از سه میلیون سال رخ داده است. از نظر جسمی، در حد هزار سال گذشته، ظاهراً ما بسیار اندک تغییر کرده‌ایم. اما گسترش شگفت‌انگیز فرهنگ‌ها، نهادهای اجتماعی و سیستم‌های زبانی آن چنان سریع اتفاق افتاده است که زیست‌شناسان تکاملی مدرن به سختی می‌توانند آن را محاسبه کنند. اکثراً حتی سعی در توضیح هم ندارند. در واقع، نبود یک مدل تئوریک جای تعجب ندارد؛ چیزهای زیادی وجود دارد که ما در مورد وضعیت پیچیده حاکم بر انسان‌های نخستین و در زمان ظهور انسان‌های مدرن بر روی صحنه نمی‌دانیم. شواهد بیولوژیکی و فسیلی به وضوح نشان می‌دهد انسان از نسل پستانداران است که هنوز تقاضا اساسی با گونه‌های پستانداران یافت نشده است، و با این حال انسان امروزی^{۱۷} آشکارا از اعضای سفارشی این گروه، جدا است.

تفکر در مورد تکامل انسان در نهایت به معنای تفکر در مورد تکامل آگاهی انسان است. بنابراین، منشأ ذهن انسان چیست؟ برخی از محققان در تحقیقات خود یک مقدمه فرهنگی را اتخاذ کرده‌اند. آنها به زبان‌شناسی و قابلیت‌های نمادین منحصر به فردان، استفاده از ابزارها و توانایی ما در ذخیره اطلاعات از نظر ژنتیکی به عنوان آهنگ‌ها، هنر، کتاب‌ها و کامپیوترها اشاره می‌کنند و از این طریق نه تنها فرهنگ، بلکه تاریخ نیز ایجاد می‌شود. برخی دیگر، با رویکردی تا حدی بیولوژیکی، بر ویژگی‌های فیزیکی و عصبی ما تأکید کرده‌اند، از جمله اندازه و پیچیدگی فوق العاده زیاد نئوکorteks^{۱۸} که بخش عمده‌ای از آن به پردازش پیچیدگی زبان، ذخیره‌سازی و بازیابی اطلاعات اختصاص یافته است. مانند ارتباط با سیستم‌های حرکتی حاکم بر فعالیت‌هایی مانند گفتار و نوشتن. اخیراً فعل و افعالات بازخورده، میان تأثیر فرهنگی و استحسان بیولوژیکی به رسمیت شناخته شده است و در برخی از موارد عجیب و غریب رشد انسانی، مانند کودکی و نوجوانی طولانی مدت، تاثیر در شروع بلوغ جنسی، و تداوم بسیاری از ویژگی‌های اساسی دوران نوزادی در طول زندگی بزرگسالان دخیل است. متأسفانه اتحاد این دیدگاه‌ها هنوز منجر به قدرت شکل دادن به ژنوم در ترکیبات غذایی روانگردن و جسمی نشده است. در ۳ میلیون سال پیش و با ترکیبی از فرآیندهای بحث شده در بالا سه گونه انسان نخستین به درستی شناخته شده و در شرق آفریقا وجود داشته‌اند. آنها *Homo boisei*^{۱۹}، *Homo africanus*^{۲۰} و *Homo robustus*^{۲۱} بودند.

¹⁷ homo sapiens

¹⁸ neocortex

لایه‌ی نازک خاکستری و بیرونی مغز.

^{۱۹} گونه جنوبی آفریقایی.

^{۲۰} ۱ تا ۲ میلیون سال پیش در شرق آفریقا می‌زیسته‌اند.

^{۲۱} گونه‌ای در جنوب آفریقا.

همچنین در آن زمان، گونه همه چیزخوار^{۲۲}، اولین گونه‌ی انسان واقعی، به وضوح از تقسیم گونه‌ای ظهور کرده است که همچنین باعث ظهور دو انسان- میمون گیاهخوار شده. علفزارها به آرامی گسترش یافته‌ند. گونه انسان‌های اولیه به صورت تکه و پراکنده از چمنزارها و جنگل‌ها نقل مکان کردند. این موجودات، با مغزی که نسبتاً کمی بزرگ‌تر از شامپانزه‌ها بودند، در حال قدم زدن به حالت ایستاده بودند و احتمالاً غذا و ابزار را بین تکه‌های جنگل که آنها را برای نهایت استفاده از غدد گیاهی زمینی (مانند قارچ دنبلان.م) و حشرات حمل می‌کردند. بازوهاشان به نسبت بلندتر از دستان ما بود، و توائی‌ی چنگ اندازی قدرتمندتری را داشتند. فرگشت به حالت ایستاده و توسعه نخستین به یک زیست بوم چمنزار، بین ۹ تا ۵ میلیون سال پیش رخ داده است. متأسفانه شواهد فسیلی برای این گذار اولیه را نداریم.

بشر احتمالاً رژیم غذایی اصلی خود را با خوردن میوه و شکار حیوانات کوچک و با افزودن ریشه‌های زیزمه‌ی غده‌های گیاهی و بنه‌ها گسترش داده است. یک تکه چوب حفاری ساده امکان دسترسی به این منبع غذایی که قبلاً استفاده نشده بود را فراهم می‌کرد. بابون‌های امروزی ساوانا در فصوص خاص عمداً در بنه‌های چمنی زندگی و شامپانزه‌های همان منطقه نیز هنگام ماجراجویی، مقدار قابل توجه‌ای لوبيا را به رژیم غذایی خود اضافه می‌کنند. بابون و شامپانزه هر دو به طور مشترک همکاری و حیوانات کوچک را شکار می‌کنند. با این حال، آنها عموماً در شکار از ابزار از استفاده نکرده، و هیچ مدرکی وجود ندارد که گونه انسان‌های اولیه هیچ یک از آن دو را انجام داده باشند. به نظر می‌رسد که در میان شامپانزه‌ها، بابون‌ها و انسان‌های اولیه، شکار یک نوع فعالیت مردانه باشد. گونه انسان‌های اولیه هم به صورت دسته جمعی و هم انفرادی شکار می‌کردند.

همراه با هموهاییلیس رشدی ناگهانی و مرموز در اندازه مغز آغاز شد. وزن مغز هموهاییلیس به طور متوسط ۷۷۰ گرم (۲۷.۵ اونس) بوده که در مقایسه با ۵۳۰ گرم (۱۹ اونس)، برای انسان اولیه رقیب محسوب می‌شود. ۲۱۲ میلیون سال آینده سرعتی غیرمعمولی را در فرگشت اندازه و پیچیدگی مغز به همراه داشت. از ۷۵۰ هزار تا ۱۱ میلیون سال پیش نوع جدیدی از انسان، به نام هومو ارکتوس^{۲۳}، فراوان شد. اندازه مغز این گونه انسان جدید ۹۰۰ تا ۱۱۰۰ گرم (۲۰.۴ پوند) بود. شواهد حاکی از آن است که گونه هومو ارکتوس از ابزار استفاده کرده و دارای نوعی فرهنگ ابتدایی بودند. در غار Choukoutien در آفریقای جنوبی، شواهد خوبی از استفاده آتش به همراه استخوان سوخته که نشان دهنده پخت گوشت است یافت شده. این‌ها همه را به هومو ارکتوس نسبت می‌دهند، که اولین گونه انسانی بود که آفریقا را در یک میلیون سال پیش با بیشتر ترک کرد.

نظریه‌های قدیمی حاکی از آن است که انسان مدرن از هومو ارکتوس در مناطق مختلف تکامل یافته است. با این حال، به طور فزاینده‌ای، دیرینه شناسان تکاملی امروزی این نظریه را می‌پذیرند که همو ساپینس مدرن نیز در آفریقا، حدود ۱۰۰ هزار سال پیش، ظهور کرد و از آنجا به طرف دیگر کره زمین مهاجرت برون مرزی بزرگی را انجام داده‌اند. در غار مرزی و دهانه غار رودخانه Klasies واقع در آفریقای جنوبی، شواهدی از اولین هومو

²² homo habilis

²³ Homo erectus

سایپینس مدرن وجود دارد که در یک محیط جنگل و علفزار مخلوط زندگی می‌کردن. در یکی از تلاش‌های بسیار برای درک این مهم چارلز جی. لومسدن^{۲۴} و ادوارد ویلسون نوشتند: بوسنماسان رفتاری به تدریج نظریه‌ای را جمع آوری کردند تا توضیح دهنده چرا پیشروی به حالت ایستاده صورت گرفته است، نظریه‌ای که متمایزترین صفات بیولوژیکی انسان امروزی را نشان می‌دهد. اولین انسان-میمون‌ها از جنگل‌های همیشه سبز گرسیزی به زیستگاه‌های فصلی بازتری منتقل، و آنجا به موجودیتی کاملاً زمینی متعهد شدند. آنها پایگاه‌هایی ساختند و شروع به تقسیم کار کردند که توسط آن برخی از افراد، احتمالاً زنان، کمتر سرگردان بوده و زمان بیشتری را به مراقبت از جوانان اختصاص می‌دادند؛ در این بین مردان، به صورت گروهی یا انحصاری، در جستجوی حیوانات به طور گسترشده‌ای پراکنده می‌شدند. یک مزیت بزرگ به دوپایان^{۲۵} در جابجایی در فضای باز اعطا و همچنین باعث آزادی دست‌ها شد و به انسان-میمون اجادی اجازه استفاده از ابزار و حمل حیوانات مرده و سایر مواد غذایی تا بازگشت به پایگاه را داد. تقسیم غذا و انواع متقابل آن به طور خودکار به عنوان فرآیندهای اصلی زندگی اجتماعی انسان-میمون‌ها دنبال می‌شد. پیوندهای جنسی نزدیک و طولانی مدت و افزایش رابطه جنسی نیز که در خدمت پرورش جوانان قرار گرفت بود، به انجام رسید. بسیاری از متمایزترین آشکال رفتار اجتماعی انسان محصول این مجموعه سازگاری کاملاً در هم تنیده است.

یک نوع گونه‌ی انسان پیشرفته در آزمایشگاه فرگشتی آفریقا همراه با گونه دیگر، و با آغاز هوموارکتوس نمایندگان هر دو گونه در دوره بین بخندان‌ها از سرزمین اوراسیا شروع به پراکنده شدن کردند. در طی هر بخندان مهاجرت به خارج از آفریقا من نوع می‌شد؛ گونه‌های انسان جدید در فضای آفریقایی نیروهای جهش یافته از رژیم‌های غذایی عجیب و غریب «پخته» شده، و از نظر اقلیمی باعث افزایش انتخاب طبیعی شدند. در پایان این سه میلیون سال واقعاً قابل توجه در تکامل گونه انسانی، اندازه مغز انسان سه برابر شده بود! لومسدن و ویلسون این امر را «شاید سریعترین پیشرفت ثبت شده برای هر اندام پیچیده در کل تاریخ حیات» نامیدند. از آنجا که دانشمندان قادر به توضیح این افزایش سه برابری مغز در یک بازه زمانی کوتاه از زمان تکامل نیوتند، برخی از دیرینه شناسان اولیه و نظریه پردازان تکاملی شواهدی از اسکلت‌های انتقالی مورد انتظار را جستجو کردند. امروزه ایده «پیوند گمشده» اصطلاحی غیر علمی برای یک فسیل انتقالی است. این موضوع اغلب در علوم عامه و رسانه‌ها برای هر شکل انتقالی جدید مورد استفاده قرار می‌گیرد و اصطلاحی است که برای توصیف فرم میانی فرضی در سری تکاملی نیاکان انسان شناس به انسانهای آناتومیک مدرن (یکسان‌سازی) ایجاد شده است. این اصطلاح تحت تأثیر نظریه تکاملی زنجیره بزرگ وجود قبل از داروین و این مفهوم منسوخ شده (ارتوزن) مبنی بر ابتدایی بودن ارگانیسم‌های ساده از موجودات پیچیده وجود دارد. اصطلاح «حلقه گمشده» مورد علاقه زیست‌شناسان قرار نگرفته است زیرا بدین معنی است که روند تکاملی پدیده‌ای خطی است و شکل‌گیری آن به طور متواالی در یک زنجیره انجام می‌گیرد. در عوض، آخرین جد

²⁴ Charles J. Lumsden

زیست‌شناس برجسته‌ی کانadalی.م
²⁵ موجودات که بر دوپای خود راه می‌روند.م

مشترک ترجیح داده می‌شود زیرا این مفهوم معنای تکامل خطی را ندارد، زیرا تکامل فرآیندی انشعابی است.^{۲۶} حلقه گمشده یا پیوند گمشده تا حد زیادی کنار گذاشته شده است. دو پایی، دید دو چشمی^{۲۷}، انگشت شست، بازوی پرتاب کننده، همگی به عنوان ترکیباتی که دلیل اصلی خودکاوی انسان‌ها برای تبلورکردن انواع و اقسام استراتژی‌های گونه انسان شده، مطرح شده‌اند. با این حال آنچه که ما واقعاً می‌دانیم این است که تغییر در اندازه مغز با تغییرات چشمگیری در امور اجتماعی تشکّلات گونه انسان همراه بوده است. آنها به استفاده کنندگان ابزار، آتش و زبان تبدیل شدند. این فرآیند را به عنوان موجودات خشکی آغاز، و ۱۰۰ هزار سال پیش به عنوان افراد خودآگاه و آگاه، ظهرور کردند.

پیوند گمشده واقعی

استدلال من این است که ترکیبات شیمیایی روانگردن در رژیم غذایی اولیه انسان مستقیماً در تسریع سازماندهی ظرفیت پردازش اطلاعات مغز تأثیر گذاشت. آلکالوئیدها در گیاهان، به ویژه ترکیبات توهم‌زاوی مانند سیلوسایبین، دی متیل تریپتامین (DMT) و هارمالین می‌تواند عوامل شیمیایی در رژیم غذایی اولیه انسان باشد که ظهور خودکاوی در انسان را تسریع بخشد. عملکرد توهم‌زاها موجود در بسیاری از گیاهان معمولی، فعالیت پردازش اطلاعات یا حساسیت محیطی ما را افزایش داده و در نتیجه به گسترش ناگهانی اندازه مغز انسان کمک کرده است. در مرحله بعد از همین فرآیند، توهم‌زاها به عنوان کاتالیزور در رشد تخیل عمل کردند، به ایجاد لایه‌های داخلی و امیدهایی دامن زندن که احتمالاً باعث ظهور زبان و آینش شده‌اند.

در تحقیقی که در اوخر دهه ۱۹۶۰ انجام شد، رولند فیشر^{۲۸} مقادیر کمی از سیلوسایبین را به دانشجویان فارغ التحصیل داد و سپس توانایی آنها را در تشخیص لحظه‌ای خطوطی که موازی کج شده اند، اندازه گیری کرد. وی دریافت که توانایی عملکرد در این کار خاص پس از دوزهای کم از سیلوسایبین بهبود یافته است. وقتی من در مورد این یافته‌ها با فیشر صحبت کردم، او پس از توضیح نتیجه‌گیریش لبخند زد و سپس خلاصه کرد: «فرد در صورت مصرف دارو در دنیای واقعی هوشیاری بهتری دارد تا اینکه مصرف نکرده باشد.» اظهارات واهی او ابتدا به عنوان داستانی دانشگاهی، بعداً به عنوان تلاشی از جانب وی برای برقراری ارتباطی عمیق در ذهنمن ماند. عاقب نظریه تکاملی در پذیرفتن اینکه برخی از عادات شیمیایی مزیت سازگاری دارند و در نتیجه در رفتار

^{۲۶} این اصطلاح علاوه بر دلالت بر یک تکامل خطی، حاکی از آن است که هنوز یک فسیل خاص پیدا نشده است. بسیاری از کشفیات معروف در تکامل انسان اغلب «حلقه‌های گمشده» نامیده می‌شوند.

^{۲۷} دید دوچشمی گونه‌ای از بینایی است که در آن جانور می‌تواند از هر دو چشم در بینایی بهره ببرد. یکی از مزایای دید دوچشمی عبارت است از: جانور می‌تواند در صورت آسیب یک چشم به خوبی از چشم دیگر در بینایی بهره ببرد.

²⁸ Roland Fischer

و حتی ژنوم برخی از افراد تحریف می‌شود، چه خواهد بود؟

سه گام بزرگ برای نژاد بشر

در تلاش برای پاسخ به این سوال من سناریویی ترتیب داده‌ام که برخی ممکن است آن را فانتزی بنامند. این جهانی است که از نقطه نظر ذهنی که هزاران سال مانند گذر فضول برایش می‌گزرد، دیده می‌شود؛ چشم‌اندازی که سال‌ها ذهنیم به خود مشغول کرده به سمت خود سوق داده است. بیاید لحظه‌ای تصویر کنیم که در خارج از انبوه جمعیت ژنتیکی که تاریخ بیولوژیکیمان را تشکیل داده است ایستاده‌ایم و می‌توانیم پیامدهای درهم تبیده تغییرات رژیم غذایی و آب و هوایی را بینیم که مطمئناً برای اجداد ما بسیار کند بوده است.

این سناریو شامل ارتباط بهم پیوسته و اثرات تقویت متقابل سیلوسایین است که در سه سطح مختلف گرفته شده. از نظر خواص متحصر به فرد، سیلوسایین تنها ماده‌ای است که به اعتقاد من، می‌تواند این سناریو را ارائه دهد. در سطح اول، سطح پایین و کم مصرف آن، تأثیری است که فیشر خاطرنشان کرد: مقادیر کم سیلوسایین، زمانی که به عنوان نقش اصلی در جستجوی مواد غذایی، بدون آگاهی از فعالیت روانشناختی اش و شاید بعداً با مصرف آگاهانه باعث افزایش قابل توجهی در بینایی، به ویژه تشخیص لبه شد^{۲۹}. از آنجا که دقت بینایی در جمع شکارچی-گردآورندهای یک مزیت محاسب می‌شود، کشف معادل «دید دوچشمی شیمیایی» توانست تأثیری در شکار و موفقیت در جمع‌آوری افرادی که از این مزیت بهره‌مند شده‌اند، داشته باشد. گروه‌های مشارکتی دارای افراد با بینایی تقویت شده در تغذیه فرزندان خود موفق‌تر بودند. به دلیل افزایش غذای موجود، فرزندان در این گروه‌ها احتمال بیشتری برای رسیدن به سن باروری داشتند. در چنین شرایطی، توقف (یا کاهش) تولیدمثل دسته‌هایی که از سیلوسایین استفاده نمی‌کردند، امری طبیعی بود. از آنجا که سیلوسایین یک محرک سیستم عصبی مرکزی است، در صورتی که در دوزهای کمی بیشتر مصرف شود، باعث ایجاد بی‌قراری و تحریک جنسی می‌شود. بنابراین در این سطح دوم، با افزایش موارد رابطه جنسی، قارچ‌ها مستقیماً تولید مثل انسان را مورد توجه قرار دادند. تمایل به تنظیم و برنامه‌ریزی فعالیت‌های جنسی در گروه، از طریق پیوند دادن شان به دوره ماهانه رسیدن قارچ، ممکن است به عنوان اولین قدم به سمت مراسم مذهبی و آیینی، مهم باشد. مطمئناً در سومین و بالاترین سطح مصرف، نگرانی‌های مذهبی در خط مقدم قرار آگاهی قبیله می‌گیرند؛ فقط به دلیل قدرت و عجیب بودن ماهیت تجربه. بنابراین، سطح سوم، سطح خلصه شمنی تمام عیار است. مسمومیت با سیلوسایین چنان حیرت‌انگیز و مجذوب کننده است که در وسعت و عمق آن، کلام از بیانش قاصر است.

این تجربه‌ای کاملاً متفاوت و برای ما بیشتر از نیاکان قارچ خورمان مرموز است. کیفیت از بین برنده‌ی حد و مرزهای شخصیتی خلصه شمنی، گروه‌های مصرف کننده‌ی توهیم‌زا را مستعد پیوندهای اجتماعی و فعالیت‌های

جنسي گروهی کرده است، که ترکیب ژن‌ها، میزان بالاتر زاد و ولدو احساس مسئولیت مشترک برای فرزندان گروه را تزوییج داد. فارج در هر دوزی که استفاده شد، داری خاصیت جادویی اعطای مزایای سازگار با مصرف کنندگان قدیمی و گروه آنها شد. افزایش قدرت بینایی، تحریک جنسی، و دسترسی به بعد متعالی منجر به موفقیت در به دست آوردن غذا، قدرت و استقامت جنسی، فراوانی فرزندان و دسترسی به قلمرو قدرت‌های ماوراء طبیعی شد. تمام این مزایا را می‌توان به راحتی از طریق دستکاری دوز و دفعات مصرف تنظیم کرد. در فصل ۴، جزئیات خاصیت قابل توجه سیلوسایبین در تحریک ظرفیت زبان‌زایی مغز توضیح داده خواهد شد. قدرت آن چنان خارق العاده است که سیلوسایبین را می‌توان به عنوان کاتالیزوری برای توسعه زبان در انسان دانست.

هدایت‌های روشن لامارک

اعتراض به این ایده‌ها ناگزیر مطرح می‌شود و باید با آنها برخورد کرد. به نظر می‌رسد این سناریو ظهور انسان بوی لامارکیسم می‌دهد و این نظریه را پیشنهاد می‌کند که خصوصیات بدست آمده توسط ارگانیسم در طول جیاش می‌تواند به فرزندان خود منتقل کند. مثال بارزش، طول گردن زرافه‌هایست؛ چون برای دسترسی به شاخه‌های بالاتر، گردشان را کشیده‌اند. این ایده قابل فهم و کاملاً عقلانی در بین نو داروینی‌ها، که در حال حاضر در تئوری تکامل جایگاه بالایی دارند، منفور است. موضع آنها این است که جهش‌ها کاملاً تصادفی هستند و تنها پس از نشان دادن جهش‌ها به عنوان صفات در میان موجودات، انتخاب طبیعی بدون ذهنیت و با بی‌تفاوتی وظیفه‌ایش را برای حفظ افرادی که به آنها امتیاز تطبیقی داده شده، انجام داده است. اعتراض آن‌ها را می‌توان این‌گونه بیان کرد: اگرچه ممکن است پس از خوردن قارچ‌ها بینایی، میزان باروری، و زبان بهتری به ما بدهند، اما چگونه این تقویت کننده‌ها وارد ژنوم انسان شده و به ذات و فطرشان تبدیل می‌شوند؟ پیشرفتهای غیرژنتیکی عملکرد ارگانیسم که توسط عوامل خارجی ساخته شده‌اند، مخازن ژنتیکی مربوطه را از این امکانات عقب می‌اندازد و آنها را اضافی می‌کند. به عبارت دیگر، اگر متابولیت لازم در مواد غذایی موجود شایع باشد، هیچ فشاری برای ایجاد صفتی درون‌زایی وجود نخواهد داشت. بنابراین استفاده از قارچ باعث ایجاد افرادی با دقت بینایی، زبان و شعور کمتری می‌شود. طبیعت این پیشرفتهای را از طریق تکامل آلى فراهم نمی‌کند زیرا سرمایه‌گذاری متابولیکی مورد نیاز برای حفظ آنها، نسبت به سرمایه‌گذاری متابولیکی بسیار کمی که برای خوردن قارچ لازم است، نتیجه نخواهد داد. با این حال امروزه همه ما بدون استفاده از قارچ، این پیشرفتهای را داریم. بنابراین چگونه تغییرات قارچ وارد ژنوم شده است؟

پاسخ کوتاه به این اعتراض، که نیازی به دفاع از عقاید لامارک نیست، این است که حضور سیلوسایبین در رژیم غذایی گونه انسان نخستین با تغییر در الگوهای رفتاری که این انتخاب بر روی آنها انجام می‌شد، پارامترهای روند انتخاب طبیعی را تغییر داد.

آزمایش با بسیاری از انواع مواد غذایی باعث افزایش تعداد کلی جهش‌های تصادفی ارائه شده تا فرآیند انتخاب طبیعی شد، در حالی که افزایش قدرت بینایی، استفاده از زبان و فعالیت‌های آئینی از طریق استفاده از سیلوساپیین نشان داده شده است. یکی از این رفتارهای جدید، یعنی استفاده از زبان، که قبلاً فقط یک ویژگی حاشیه‌ای مهم بود، به طور ناگهانی در زمینه شبک شکار و زندگی اجتماعی بسیار کارآمد شد. از این رو گنجاندن سیلوساپیین در رژیم غذایی باعث تغییر پارامترهای رفتار انسان به نفع الگوهای فعالیتی و درنتیجه پیشرفت زبان شد. پیدایش زبان منجر به گسترش واژگان و افزایش ظرفیت حافظه شد. مصرف کنندگان سیلوساپیین، قوانین اپی ژنتیکی^۳ یا آشکال فرهنگی را تکامل بخشیدند که آنها را قادر به زنده ماندن و تولید مثل بهتر نسبت به افراد دیگر کرد.

سرانجام شبک‌های موقوت در زمینه اپی ژنتیک به همراه ژن‌هایی که آنها را تقویت می‌کنند در میان جمعیت‌ها گسترش یافته‌اند. بدین ترتیب جمعیت هم از نظر ژنتیکی و هم از نظر فرهنگی تکامل یافت. در مورد قدرت بینایی و تیزبینی، شاید نیاز گسترش به لنزهای اصلاحی در میان انسان‌های امروزی، میراث دوره طولانی «تقویت» مصنوعی بینایی از طریق استفاده از سیلوساپیین باشد. گذشته از این‌ها، یک مکتب علمی تصور می‌کند که تحلیل رفتن توانایی بویایی انسان‌ها نتیجه نیاز چیزخواران گرسنه برای تحمل بوها و مزه‌های شدید و حتی لاشه‌ها باشد. از این نوع معاملات در تکامل معمول است. سرکوب طعم و بوی تیز اجازه‌ی ورود غذاهایی را به رژیم غذایی نمی‌دهند، مگر به عنوان «خیلی قوی». یا ممکن است چیزهایی عمیق تری در مورد رابطه فرگشته‌ی ما با رژیم غذایی نشان دهد. برادرم دنیس نوشته است:

تحلیل رفتن آشکار سیستم بویایی انسان ممکن است در واقع نشان دهنده یک تغییر عملکردی تحت عاملی بیرونی و مجموعه‌ای از گیرنده‌های شیمیایی اولیه، به یک عملکرد نظارتی داخلی باشد. این عملکرد ممکن است مربوط به کنترل سیستم یرومونی انسان باشد، که تا حد زیادی تحت کنترل غده پینه آل (صنوبری)، و غیر مستقیم در سطحی نیمه‌هوشیارانه، انبوهی از تعاملات روانی- جنسی و روانی- اجتماعی در بین افراد است. پینه آل تمایل به سرکوب رشد غدد جنسی و شروع بلوغ و عملکردهای دیگر را دارد، و این مکانیسم ممکن است در تداوم خصوصیات نوزادی در گونه‌های انسان نقش داشته باشد. تاخیر در بلوغ و دوران کودکی و نوجوانی طولانی مدت نقش مهمی در رشد عصبی و روانی فرد دارد، زیرا شرایطی را فراهم می‌کند که رشد پس از زایمان مغز را در سالهای اولیه و شکل‌گیری کودکی امکان پذیر می‌سازد..

محرك‌های نمادین، شناختی و زبانی که مغز در این دوره تجربه می‌کند برای توسعه آن ضروری است و عواملی هستند که باعث می‌شوند ما منحصر به فرد، آگاه و به کاربرنده‌ی نماد و زبان تبدیل کرده‌اند. آمینوها و آکالالوئیدهای عصبی در رژیم غذایی نخستینیان ممکن است نقشی در فعال سازی بیوشیمیایی غده پینه‌آل و سازگاری‌هایش داشته باشند.

سلالیق اکتسابی

انسان‌ها توسط موادی جذب و دفع می‌شوند که طعم و مزه آنها در دامنه‌ی طعم‌های پذیرفته شده قرارگرفته باشد. غذاهایی که سیار ادویه‌دار با تلخ یا معطر هستند واکنش‌های شدیدی را از ما بر می‌انگیزند. ما درباره چنین غذاهایی می‌گوییم که باید برایشان «طعم و مزه» مطلوبی حاصل کرد. این در مورد غذاهایی مانند پنیر نرم یا ترشی تخم مرغ^{۳۱} صادق هستند؛ اما در مورد مخدراحتی بیشتر نیز صدق می‌کند. یادآوری اولین سیگار یا اولین شات بوربن^{۳۲}، یادآور ارگانیسمی است که به شدت و با خشونت طعم خاص را رد می‌کرد. به نظر می‌رسد تکرار در معرض قرار گرفتن کلید بدست آوردن طعم و مزه است، که نشانگر پیچیدگی این روند و سازگاری رفتاری و بیوشیمیابی آن است. چیزی که ما در موردش صحبت می‌کنیم به طرز عجیبی مانند روند اعتیاد به مواد مخدر شروع می‌شود. با این وجود چیزی بیگانه با بدن بارها و بارها با تصمیمی هوشیارانه به آن وارد شد. بدن با رژیم جدید شیمیابی سازگار می‌شود و سپس کارهای بیشتری نسبت به تنظیم آن انجام می‌دهد: رژیم شیمیابی جدید را به عنوان درست و مناسب می‌پذیرد و در صورت تهدید سیگنال‌های هشدار را ارسال می‌کند. این سیگنال‌ها ممکن است هم روانشناختی و هم فیزیولوژیکی باشند و هر زمان به هر دلیلی محیط شیمیابی جدید در بدن به خطر بیفتند، یک تصمیم آگاهانه برای قطع استفاده از ماده شیمیابی مورد نظر، ایجاد می‌شود.

در میان تعداد بی‌شمار از مواد شیمیابی که انبیار مولکولی طبیعت را تشکیل می‌دهند، ما در حال بحث در مورد تعداد نسبتاً کمی از ترکیبات متقابل با حواس و پردازش عصبی داده‌های حسی هستیم. این ترکیبات شامل تمامی آمینوهای روانگردان، آلکالوئیدها، فرمون‌ها و توهمندانها است- در واقع، تمام ترکیباتی که می‌توانند با هر یک از حواس از طعم و بو گرفته تا بینایی و شنوایی و ترکیبات همه این‌ها ارتباط برقرار کنند. کسب طعم و مزه برای این ترکیبات، کسب رفتاری و عادت تقویت شده از نظر فیزیولوژیکی، همان چیزی است که سندروم "اعتعیاد شیمیابی بنیادی" را تعریف می‌کند. این ترکیبات توانایی قابل توجهی دارند که هم ضعف و هم ظرفیت ما را برای تعالی یادآوری می‌کنند. به نظر می‌رسد مخدراها، مانند واقعیت، سرنوشت ساز کسانی است که به دنبال مزه‌های مشخص و تقسیم آسان جهان به سیاه و سفید هستند. نحوه ما با این چالش تعریف روابط آینده‌مان با این ترکیبات و ابعاد خطر و فرصتی که آنها ارائه می‌دهند، ممکن است حرف آخر را در مورد توانایی ما برای بقا و تکامل به عنوان یک گونه خردمند بگویند.

^{۳۱} ترشی ترشی سنتی بسیاری از مناطق آلمان.م

^{۳۲} bourbon

ویسکی بوربن، که در جنوب شرقی ایالات متحده به عمل می‌آید و حداقل پنجاه و یک درصد ماده اولیه‌ی آن آرد ذرت است.م

۳

卷之三

هکولی^۱ نزدیک بود؛ او می‌توانست آن را احساس کند. با این فکر موهای پشت گردنش سیخ شدند. صدایی شبیه تکان دادن تخم‌ها در کدویی خشک شده، بود و ناگهان او را دید. شبیه گل، دهان یا اسفنکتر^۲ رنگین کمانی معلق در فضای به نظر می‌رسید. و پشت سرش عده‌ای دیگر بودند، که در تاریکی به آرامی می‌چرخیدند، بعضی به یک طرف و بعضی به طرفی دیگر. آنها مانند یک دسته بزرگ عروس دریایی عجیب و غریب به او نزدیک شدند. وقتی یکی از آنان به او رسید و از بدنش عبور کرد، منفجر شد. در آن لحظه فضای داخلی سرش با نور صورتی رنگ طلوع آفتاب، شعله ور و سرشار از حضورش شد. تصورات خیلی سریع برای درک، یکدیگر را دنبال می‌کردند. زمان از بین رفت و به نظر می‌رسید که ابر مایعات سیال عقیق یخی رنگ از طریق آبریزهای عظیم عبور می‌کنند. او احساس می‌کرد که با خوشحالی خودش را به سوی مرگ می‌کشاند، نوعی پاروکسیسم (فوران) ارگاسم وحشی خود تاییدی^۳. حباب احساسی که قبلاً ذره نیت کرده بود به لب‌هایش آمد. اشک روی گونه‌هایش جاری شد. او قبلاً این کلمات را گفته بود اما هرگز آنها را به این طریق نگفته و درک نکرده بود.Ta wades! Ta wades!

1 hekuli

۲ بافت ماهیچه‌ای، معمولاً صاف، که پیرامون سوراخهای بدن را می‌پوشانند.

³ self-affirmation

توهمزها به عنوان پیوند گمشده‌ی حقیقی

نظریه در حال بررسی ما در این کتاب این است که خانواده‌ای خاص از مواد ترکیبات شیمیایی فعال یعنی ایندول‌های^۴ توهمند، نقش تعیین کننده‌ای در ظهور انسانیت اساسی ما داشته اند که از ویژگی‌های انسانی خودکاوی است. بنابراین مهم است که بدانیم که این ترکیبات چیست و چه نقش‌هایی را در طبیعت ایفا کرده اند. مشخصه ویژگی این توهمندزها ساختاری هستند: همگی دارای یک گروه پیرول پنج ظرفیته که در ترکیب با حلقه بنزن شناخته شده‌تر هستند. این حلقه‌های مولکولی ایندول‌ها را از نظر شیمیایی بسیار واکنش‌پذیر و از این رو مولکول‌های ایده‌آل برای فعالیت متابولیک در دنیای پر انرژی زندگی جانوری فراهم می‌کنند. توهمندزها ممکن است تاثیرات روانگردان و یا فیزیولوژیکی داشته باشند و همچنین ممکن است بسیاری از سیستم‌های درون بدن را هدف قرار دهند. برخی از ایندول‌ها برای بدن انسان عملی درون‌زایی^۵ را انجام می‌دهند که سروتونین مثالی خوب است. بسیاری دیگر برونز^۶ هستند که در طبیعت و گیاهانی که می‌توانیم بخوریم وجود دارند. بعضی از آنها مانند هورمون‌ها رفتار می‌کنند و رشدی یا میزان بلوغ جنسی را تنظیم می‌کنند. بقیه بر خلق و خو و حالت هشیاری تاثیر می‌گذارند.

ایندول‌ها از خانواده ترکیباتی هستند که در توهمندات بصری قوی هستند و همچنین در چهار عدد از گیاهان وجود دارد:

۱. ترکیبات نوع ال‌اس‌دی. در چندین گونه از گل شکوه صبح و ارگوت^۷ یافت می‌شود و در عین حال در طبیعت کمیاب هستند. بدون شک این یک واقعیت است که میلیون‌ها دوز ال‌اس‌دی در دهه ۱۹۶۰ تولید و فروخته شده است. ال‌اس‌دی یک روانگردان^۸ است، اما برای بدست آوردن توهمندزای بهشت مصنوعی، توهمندات زنده و سراسر یکپارچه که با دوزهایی کاملاً سنتی توسط DMT و سیلوساپیین تولید می‌شود، میزان دوزهای زیادی لازم دارد. با این وجود، بسیاری از محققان بر اهمیت اثرات غیر توهمندزایی ال‌اس‌دی و سایر داروهای روانگردان تأکید کرده‌اند.

این تاثیرات دیگر باعث ایجاد حس گسترش ذهن و افزایش سرعت فکر، توانایی درک و ارتباط با مسائل

⁴ indole

⁵ endogenous

⁶ exogenous

⁷ قسمی از قارچ آفت غلات.

⁸ داروهای روان‌گردان به دسته‌ای از ترکیبات شیمیایی گفته می‌شود که موجب تأثیر بر مغز و سلسله اعصاب می‌شوند، و از این رو به این علت که آگاهی و روان فرد را تغییر می‌دهند، در دسته سایکوакتیو جای می‌گیرند. این ترکیبات با اثر آگونیستی روی گیرنده‌های سروتونین تأثیر خود را نمایان می‌کنند. روان‌گردان دسته‌ای از داروهای توهمند است که به صورت تخصصی توهمندزای سروتونرژیکی نیز نامیده می‌شوند. اثر اصلی روان‌گردان تغییر دادن شناخت و ادراف فرد است.

پیچیده رفتاری، الگوی زندگی و شبکه‌های بهم پیوسته‌ی تصمیم‌گیری ارتباطی می‌شود. الس دی همچنان با مقادیر بیشتری از دیگر توهمندانه‌ها تولید و فروخته می‌شود. نشان داده شده است که به روان درمانی و درمان اعتیاد به الكل کمک کرده است: «در هر کجای جهان که آزمایش شده است، ثابت شده است که درمانی جالب برای اعتیادهایی بسیار کهنه است. تاکنون هیچ مخدربه نتوانسته بطور مستقیم به عنوان درمان، یا بطور غیرمستقیم، به عنوان وسیله‌ای برای تولید اطلاعات ارزشمند، با رکوردهای زندگی عذاب‌آور انبوه الكلی‌ها مطابقت داشته باشد. با این حال ممکن است هرگز به عنوان یک پیامد وحشت‌آور عمومی (حمله) توسط رسانه‌ها، هرگز پتانسیل آن شناخته نشود.

۲. توهمندی تریپتامین، به ویژه DMT، سیلوسین و سیلوساپین. توهمندی تریپتامین در خانواده‌های بالاتر از گیاهان، به عنوان مثال، در حبوبات وجود دارد، و سیلوسین و سیلوساپین در قارچ‌ها. DMT همچنین به طور درون‌زا در مغز انسان ترشح می‌شود. به همین دلیل، شاید اصلاً نباید DMT را به عنوان یک مخدر در نظر گرفت، اما مسمومیت با DMT عمیق‌ترین و دیدنی‌ترین دیدگاه توهمندی دیداری است که از نظر مختصراً بودن، شدت و غیر سمی بودن قابل توجه است.

۳. کربن‌های بتا. بتاکربولین‌ها مانند هارمین و هارمالین در سطوح تقریباً سمی می‌توانند توهمند باشند. اینها برای شمنیسم دیداری مهم هستند زیرا می‌توانند سیستم‌های آنزیمی را در بدن مهار کنند که در غیر این صورت می‌تواند مواد توهمندی DMT را از بین ببرد. از این رو بتاکربولین‌ها می‌توانند همراه با DMT برای طولانی‌شدن و تشدید توهمندی دیداری استفاده کنند. این ترکیب اساس تولید توهمندی آیاهواسكا در آمازون استفاده می‌شود. بتاکربولین‌ها قانونی هستند و تا همین اواخر عملاً برای عموم مردم ناشناخته بود.

۴. خانواده مواد ایبوگاین یا ایبوگین^۹. این مواد در دو نوع درخت دانش آفریقایی و آمریکای جنوبی خویشاوند، تابرنانته^{۱۰} و تابرنامونتا^{۱۱}. تابرنانته ایبوگا^{۱۲} بوته‌ای کوچک با گل زرد است که سابقه استفاده به عنوان توهمندا در مناطق گرمسیری غرب آفریقا را دارد. ترکیبات فعال آن رابطه بنیانی با بتاکربولین‌ها دارند. ایبوگاین^{۱۳} بیشتر به عنوان یک داروی افزایش میل جنسی قوی شناخته می‌شود تا یک توهمندا. با این وجود، در دوزهای کافی قادر به ایجاد یک تجربه قدرتمند بصری و احساسی است.

این چند پاراگراف شماره گذاری شده در بالا ممکن است حاوی مهمترین و مهیج‌ترین اطلاعاتی باشد که بشر از زمان تولد فراموش شده علم تاکنون در مورد جهان طبیعی گرد آوری شده است. با ارزش تر از اخبار آنتی نوتريینوی^{۱۴} پرماید برای بشریت، بیشتر از کشف دوراخته‌های جدید، این دانش گیاهان و ترکیبات خاص است که درهای فراموش شده را به دنیای تجربه آئی باز می‌کند، زیرا علم سردرگم‌مان کرده است؛ در واقع ما را بهم

⁹ ibogaine

¹⁰ Tabernanthe

¹¹ Tabernamonta

¹² Tabernante iboga

¹³ ماده بدست آمده از ایبوگایم

¹⁴ ذره بنیادی خنثی، سیک و با سرعتی نزدیک به نور که کشف آن انقلابی در علم فیزیک ایجاد کردم

ریخته است. اگر این اطلاعات به درستی درک شده و به کار گرفته شوند، می‌توانند به قطب نمایی تبدیل شوند که ما را به باغ دنیای گمشده آغازینمان بازگرداند.

در جستجوی درخت دانش

در تلاش برای درک اینکه کدام یک از ایندول‌های توهمزا و کدام گیاهان ممکن است در بروز آگاهی نقش داشته‌اند، باید چندین نکته مهم را به پاد داشته باشیم: گیاهی که ما بدن‌الشان هستیم باید آفریقایی باشند، زیرا شواهد نشان می‌دهند که گونه انسان در آفریقا ظهر کرده است. به طور ویژه‌ای، گیاه آفریقایی باید بومی علفزارها باشد زیرا اینجا جایی است که اجداد همه چیزخوار ما پاد گرفتند که خود را با محیط اطراف سازگار، با دوپایی شدن هماهنگ و روش‌های موجود عالمت گذاری را اصلاح کنند. گیاه نباید به آماده سازی نیاز داشته باشد؛ باید در حالت طبیعی اش، فعال باشد. تصور غیر از این، زود به کار بردن ترکیبات ساده لوحانه، مخدوهای مخلوط، عصاره‌ها و غلاظت‌هایی است که همگی مربوط به مراحل بعدی فرهنگ هستند، زمانی که آگاهی انسان و استفاده از زبان به خوبی تثبیت شده بود. این گیاه باید به طور مداوم در دسترس جمعیت کوچ نشین باشد، به راحتی مورد توجه قرار گیرد و به وفور یافت شود. این گیاه باید فواید آنی و ملموسی به افرادی که از آن مصرف می‌کنند، بدهد. فقط از این طریق گیاه می‌تواند خود را به عنوان بخشی از رژیم غذایی انسانی، تثبیت و حفظ کند.

این الزامات به طور چشمگیری تعداد رقبایان را کاهش داد. آفریقا از گیاهان توهم‌زای کمی برخوردار است. این کمی و تعداد زیاد متضاد چنین گیاهانی در مناطق گرمسیری جهان جدید، هرگز به گونه‌ای رضایت بخش توضیح داده نشده است. آیا می‌توان صرفاً تصادفی دانست که هرچه محیط بیشتری در دسترس انسان قرار داشته باشد، توهم‌زاهای بومی و گونه‌های گیاهی که به طور کلی در آنجا وجود دارد کمتر است؟ امروزه آفریقا تقریباً از هیچ گیاه بومی که کاندیدای خوبی برای کاتالیز هشیاری در بین تبار انسان در حال تکامل باشد، پشتیبانی نمی‌کند. علفزارها نسبت به جنگل‌ها، از گونه‌های گیاهی بسیار کمتری برخوردار است. به دلیل همین کمی، بسیار محتمل است که انسان بوته هر گیاه علف‌زاری را که از نظر پتانسیل غذایی با آن روبرو می‌شود، آزمایش کند. کارل ساور^{۱۵} جغرافیدان برگسته، احساس کرد که چیزی به نام چمن‌زار طبیعی وجود نداشته است. وی اظهار داشت که تمام علفزارها مصنوعات انسانی ای هستند که در نتیجه‌ی اثر جمعی سوزاندن فصلی زمین‌ها حاصل شده اند. وی این استدلال را بر این واقعیت استوار کرد که همه گونه‌های مرتع را می‌توان در زیر آشکوب^{۱۶} جنگل‌های حاشیه علفزارها یافت؛ در حالیکه درصد بسیار زیادی از گونه‌های جنگلی در مرتع وجود ندارند. ساور به این نتیجه رسید که مرتع آنچنان جدید هستند که باید همزمان با ظهور اجتماع انسان استفاده کننده از آتش، دیده شده باشند.

¹⁵ carl saur

¹⁶ لایه‌ای از گیاهان که زیر سایه‌بان جنگل روی لایه‌های سطحی خاک می‌رویند و مقاوم به سایه‌اند.

از بین بردن نامزدهای انتخابی

امروزه تنها می‌توان آئین قبیله بی-وی-تی Bwiti را در میان فنگ‌های^{۱۷} fang گابن و زئیر^{۱۸} به عنوان یک فرقه گیاهی توهمندا در آفریقا نامید. احتمالاً گیاهی که مورد استفاده قرار گرفته می‌شود، ایبوگا است که می‌تواند تاثیری در مردم ماقبل تاریخ گذاشته باشد. با این حال، هیچ مدرکی در مورد استفاده‌ی آن در قبل از اوایل قرن نوزدهم وجود ندارد. به عنوان مثال، در هیچ نقطه‌ای توسط پرتغالی‌ها که ساقبه طولانی تجارت و اکتشاف در غرب آفریقا را داشتند، از آن یاد نکرده‌اند. حتی اگر کسی معتقد باشد که استفاده از این گیاه بسیار قدیمی است، توضیحش با این کمبود شواهد دشوار است.

از نظر جامعه شناختی تحلیل شده است، ایبوگا در بی وی تی نه تنها برای انسجام گروه بلکه برای حفظ ازدواج با یکدیگر است. از نظر تاریخی، طلاق منبع همیشگی اضطراب گروهی بوده است. این امر به این دلیل است که طلاق به راحتی حاصل می‌شود، اما پس از تأیید، باید مذاکرات پیچیده، طولانی و بالقوه پر هزینه‌ای با خانواده شریک طلاق در مورد بازپرداخت بخشی از مهره‌ی داشته باشند. شاید ایبوگا، علاوه بر ویژگی توهمنزایی اش، باعث اتصال پیوندهای فرومون نیز شود. شهرت آن به عنوان افزایش دهنده میل جنسی تا حدودی می‌تواند به ارتقا پیوند جنسی و عاطفی مربوط شود. این گیاه، خود بوته‌ای متوسط و بومی جنگل‌های گرمسیری است و نه علفزارها. به ندرت به صورت خود رو رشد می‌کند. در نتیجه برخوردهای اروپایان با مناطق گرمسیری آفریقا، ایبوگا اولین ایندولی شد که در اروپا رواج پیدا کرد. تمام تقویت کننده‌ها بر پایه عصاره این گیاه پس از تبلیغ ایبوگا در نمایشگاه عمومی پاریس در سال ۱۸۶۷ در فرانسه و بلژیک بسیار محبوب شد. این عصاره خام با نام لامبارن^{۱۹} در اروپا فروخته شد، درمانی برای همه چیز، از ضعف اعصاب گرفته تا سیفیلیس^{۲۰} و بیش از همه به یک داروی تقویت کننده قوای جنسی تبدیل و تا سال ۱۹۰۱ آنکالوئیدش جداسازی نشد.

موج اولیه تحقیقاتی که به دنبال آن انجام شد امیدوار کننده به نظر می‌رسید. درمانی برای ناتوانی جنسی مردان، با اشتیاق پیش‌بینی شده بود. با این حال ایبوگاین، زمانی که از نظر شیمیایی مشخص شد، به سرعت رو به فراموشی رفت. هرچند هیچ مدرکی دال بر اثبات خطرناک یا اعتیاد آور بودن آن ارائه نشد. این ترکیب در دسته‌ی I قرار گرفت که محدودترین و کنترل شده‌ترین دسته دارویی در ایالات متحده است و به دنباله‌اش جلوی تحقیقات بیشتر را گرفت. تاثیرات ایبوگاین تا به امروز تقریباً در انسان مطالعه نشده است. آنچه که از آین ایبوگا می‌دانیم، از مشاهدات مردم شناسان میدانی آموخته‌ایم. قلمه‌های ریشه گیاه به شکل بسیار عجیبی گرفته می‌شود. مردم فنگ باور دارند که این راه سنتی را در طی مهاجرتی چند صد ساله بدست آورده‌اند، جایی که آنها برای مدتی دو مجاورت مردم پیگمی^{۲۱}، به آنها قدرت معنوی ساکن در بی‌وی‌تی را آموختند. پوست

^{۱۷} مردمی که در جنگل‌های بارانی کامرون و گابن و گینه استوایی زندگی می‌کنند.

^{۱۸} نام دیگر جمهوری دموکرات کنگو در گذشته.^{۲۰}

¹⁹ Lambarene

^{۲۰} بیماری در قسمت تناسلی.^{۲۱}

²¹ pygmy

ریشه‌گیاه ایبوگا حاوی روانگردان است. به عقیده مردم فنگ، مقدار زیادی از مواد این ریشه باید خورده شود تا «مغز باز شود». مقادیر کمتر هم برای گذران زندگی فرد، مفید است. با اینکه فرقه ایبوگا بسیار جالب است، من فکر نمی‌کنم که ایبوگا کاتالیزور آگاهی در تکامل انسان‌ها بوده باشد. همانطور که قبلاً ذکر شد، ثابت نشده است که دارای سابقه استفاده طولانی مدت بوده و همچنین گیاه علفزار نیست. علاوه بر این، در دوزهای کم، با تسهیل تصاویر پس زمینه، هاله‌ها و ایجاد رگه‌های بصری، بینایی معمولی را کاهش میدهد. تا کنون هیچ گیاهی که حاوی ترکیبات نوع ال‌اس‌دی باشد، شناسایی نشده است که در آفریقا استفاده شده باشد. همچنین نمونه‌های قابل توجهی از گیاهان وجود ندارد که غنی از این ترکیبات باشند. گیاه اسفند^{۲۲}، سُداب غول پیکرسوری، که سرشار از بتاکربولین‌هارمین است و امروزه بطور وحشی در بخش‌های خشک مدیترانه‌ای شمال آفریقا می‌روید. با این حال، هیچ مدرکی در مورد استفاده‌ی آن در آفریقا به عنوان توهمند وجود ندارد و این در حالی است که باید با DMT تقلیل و ترکیب شده تا پتانسیل دیداری آن فعال شود.

گیاه آغازین

پس با یک فرآیند حذف، همراه با توهمندزاهای -سیلوساپین، سیلوسین و DMT از نوع تریپتامین باقی مانده‌ایم. در محیط چمن‌زار این انتظار می‌رود که این ترکیبات در هر دو قارچ کود دوست (کوبروفیل) حاوی سیلوساپین یا در یک علف حاوی DMT وجود داشته باشد. اما تا زمانی که DMT استخراج و عصاره‌گیری نشود، یعنی چیزی فراتر از توان فنی انسان‌های اولیه، این علفها هرگز نمی‌توانند مقادیر کافی DMT برای تأمین اثر توهمندزایی خود ایجاد کنند. با فرآیند حذف ما شک می‌کنیم که ممکن است قارچی در آن دخیل باشد. زمانی که اجداد دور ما از درختان به مراتع کوچ می‌کردند، به شکلی فزاینده با جانوران سم‌داری رویرو شدند که از گیاهان تغذیه می‌کردند. این جانوران منع اصلی تأمین معیشت شدند. اجداد مانیز با کود همین گاوهای وحشی و قارچ‌هایی که در آن رشد می‌کردند نیز رویرو شدند. چندین مورد از این قارچ‌های مراتع، حاوی سیلوساپین هستند: گونه‌های پانائولوس^{۲۳} و استروفاریا کوبنسیس^{۲۴}، که سیلوسیب کوبنسیس^{۲۵} نامیده می‌شود. (شکل ۱).

این دو مورد آخر «قارچ‌های جادویی» هستند که اکنون توسط علاقه‌مندان در سراسر جهان پژوهش داده می‌شود. از این گونه‌های قارچ، تنها استروفاریا کوبنسیس حاوی سیلوساپین به صورت مقادیر غلیظ زیاد و عاری از ترکیبات تهوع‌آور است. این به تنهایی همه‌گیر است- و حدائق در هر گله‌ی زیبو^{۲۶} در مناطق

نژادی در آفریقا و آسیا بودند که از قد و قامت کوتاهی برخوردار بودند.م

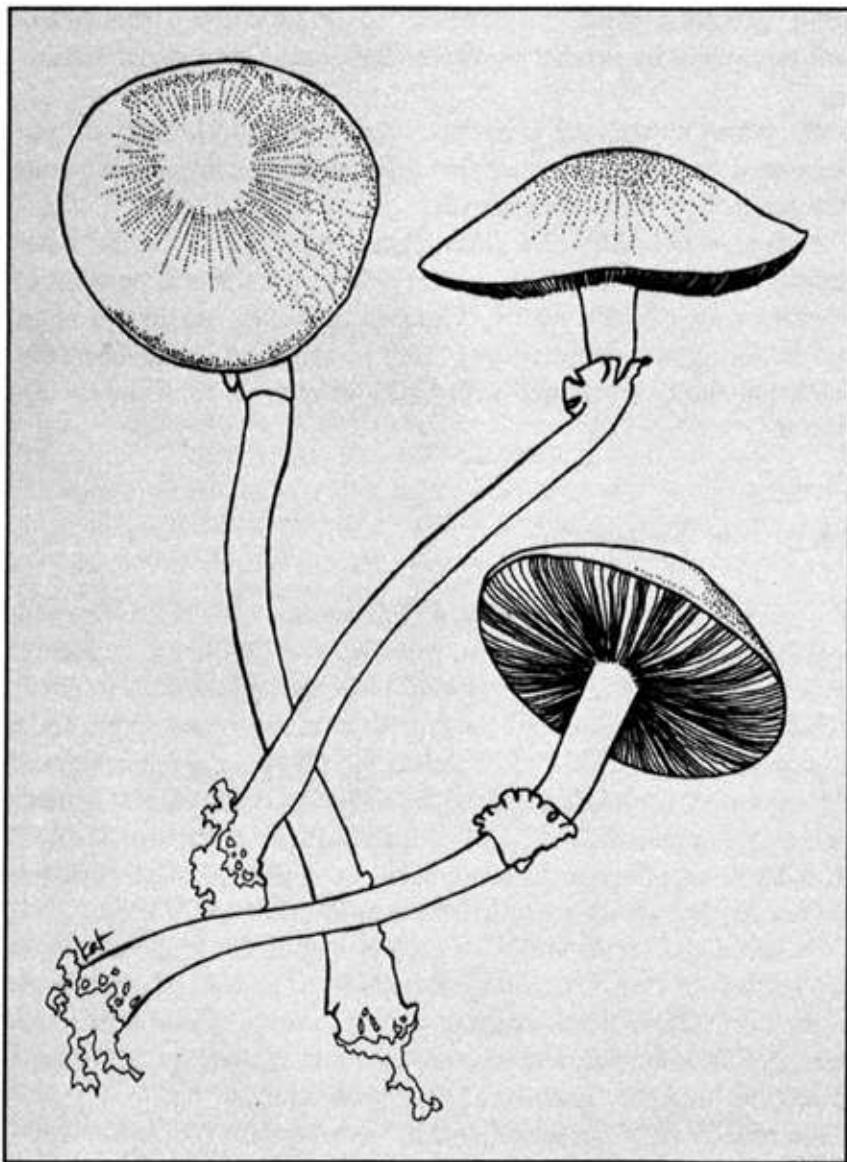
²² *peganum harmala*

²³ *Panaeolus*

²⁴ *Stropharia cubensis*

²⁵ *Psilocybe cubensis*

²⁶ نوعی گاو کوهان دار بومی هند و آفریقا.م



شکل ۱

گرمییری اتفاق می‌افتد. این سوالاتی را بوجود می‌آورد که آیا استروفاریا کوبنیسیس منحصرًا در کود زیبو وجود دارد یا می‌تواند در کود سایر گاوهای نیز رشد کند؟ و اینکه اخیراً چگونه به این زیستگاه‌های مختلف رسیده است؟ اولین نمونه از سیلوسیب کوبنیسیس توسط کنت گیاه شناس آمریکایی در کوبا در سال ۱۹۰۶ جمع‌آوری شد، اما تفکر گیاه شناسی فعلی، محل پیدایش گونه را در جنوب شرقی آسیا قرار می‌دهد. در یک حفاری باستان

شناسی در تایلند در محلی به نام Non Nak Tha ، که قدمت آن به ۱۵۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد، استخوان‌های زیو در محل گورهای انسانی پیدا شده است.

استروفاریا امروزه در منطقه Non Nak Tha رایج است. این مکان حاکی از آن است که استفاده از قارچ یک ویژگی انسانیست که در هر مکانی که جمعیت انسانی و گاوها با هم تکامل یافته است، پدید می‌آید. شواهد فراوان این باور را تأیید می‌کنند که استروفاریا همان گیاه آغازین است؛ ناف ما به ذهن زنانه این کره خاکی گره خورده است، که وقتی آینه آن، آینه پارینه سنگی الهه شاخ بزرگ، دست نخورده بود، دانش را به ما منتقل می‌کرد تا در تعادلی بپویا با طبیعت، بایکدیگر و با خود زندگی کنیم. استفاده از قارچ توهمنزا به عنوان نوعی عادت طبیعی با پیامدهای رفتاری و تکاملی، گسترش یافته بود. رابطه بین انسان و قارچ باید شامل گاوها، تنها سازندگان منبع این قارچ باشد. این رابطه احتمالاً در مجموع بیش از یک میلیون سال نباشد، زیرا دوران انسان عشاپر شکارچی از آن زمان آغاز شده است. در ۱۰۰ هزار سال گذشته احتمالاً زمان زیادی است تا امکان تکامل دامداری از اولین درخشش‌های ضعیفیش تحقق بخشد. از آنجا که کل این رابطه بیش از یک میلیون سال طول نکشیده است، در مورد همزیستی بیولوژیکی که ممکن است میلیونها سال طول بکشد تا شکل بگیرد، بحث نمی‌کنیم. بلکه ما در مورد یک رسم ریشه‌دار صحبت می‌کنیم، یک عادت طبیعی بسیار قدرتمند. تعامل انسانی با قارچ استروفاریا را هر چه بنامیم، مطمئنیم این یک رابطه ایستا نبوده بلکه رابطه‌ای بپویا بوده است که از طریق آن به سطوح هرچه بالاتر فرهنگی و خودآگاهی فردی هدایت می‌شود. من معتقدم که استفاده از قارچ‌های توهمنزا در علفزارهای آفریقا الگویی را برای پیروی از تمام آینه‌ها به ما داده است. وقتی پس از قرنها فراموشی تدریجی، مهاجرت و تغییرات اقلیمی، سرانجام داشت رمز و راز گم شده است، ما در اندوه‌مان شرارت را با سلطه، همگامی با طبیعت را با تجاوز به آن و شعر را با سفسطه و فربیض علم معامله کردیم. بطور خلاصه، ما حق ذاتی فرزندانمان را به عنوان شرکایی در درام ضمیر زنده این کره خاکی با تکه‌های شکسته تاریخ، جنگ، روان پریشی - که باید هرچه سریع تر متوجه این فاجعه سیاره‌ای شویم - معامله کرده‌ایم.

گیاهان توهمنزا چیستند؟

با توجه به اهمیتشان برای تکامل انسان، طبیعی است که درباره‌ی جهش‌ها و سایر محصولات جانی ثانویه بالفعل در گیاهان و کارابی‌شان، تحقیق و پرس و جو کنیم. این یک رمز و راز گیاهی است که حتی امروز نیز در میان زیست‌شناسان تکاملی بحث برانگیز مانده است. گفته شده است که ترکیبات سمی و زیست فعال در گیاهان تولید می‌شوند تا آنها را به عنوان غذا بدمزه کرده و از این رو ناخوشایند سازند. همچنین بر عکس، گفته شده است که چنین ترکیباتی برای جذب حشرات یا پرندگانی که گرده افشانی یا توزیع بذر برآکنی می‌کنند، تولید شده است. یک توضیح محتمل تر برای وجود ترکیبات ثانویه بر اساس شناسایی است که آن‌ها در حقیقت ثانویه یا محیطی نیستند. شواهد این امر این است که آکالوئیدها، که معمولاً به عنوان ثانویه در نظر گرفته می‌شوند،

بیشترین مقدار را در بافت‌های که بیشترین فعالیت را در متابولیسم کلی دارند، تشکیل می‌دهند. آکالالوئیدها که شامل تمام توهمندگاهات بحث شده در اینجا، محصولات نهایی بی اثر در گیاهانی نیستند که در آنها وجود دارند، اما در یک حالت پویا و پرانرژی قرار دارند که هم در غلظت و هم در سرعت پوسیدگی متابولیکی در نوسان است. نقش این آکالالوئیدها در شبیه متابولیسم روشن می‌کند که آنها برای حیات و استراتژی زنده ماندن ارگانیسم ضروری هستند، اما به رویی که ما هنوز قادر به درک آن نشده‌ایم. یک احتمال این است که برخی از این ترکیبات ممکن است اگزوفرومون باشند. اگزوفرومون‌ها پیام رسان‌های شیمیایی هستند که نه تنها منحصر به گونه‌ای خاص نبوده، بلکه در میان قلمرو گونه‌ها عمل می‌کنند به طوری که یک کدام از آنها بر اعضای گونه‌ای دیگر تأثیر می‌گذارد. برخی از اگزوفرومون‌ها به رویی عمل می‌کنند که به گروه کوچکی از اعضا این قابلیت را می‌دهند تا بر روی یک جامعه یا کل زیست بوم تاثیر بگذارند.

مفهوم طبیعت به عنوان موجودی زنده و جهانی بی عیب و نقص که از طریق انتشار پیام‌های شیمیایی کمک به انجام و کنترل گسترش خود می‌کند، ممکن است تا حدودی رادیکال به نظر برسد. میراث ما از قرن نوزدهم یک طبیعت کاملاً «دندان و پنجه»^{۲۷} بوده است، جایی که یک نظام طبیعی بی رحم و بی احساس باعث زنده ماندن افرادی شده‌است که قادر به تداوم حیاتشان با قیمت نابودی رقبا هستند. منظور از رقبا، در این تئوری تمام باقی مانده طبیعت است. با این حال مدت‌هast که اکثر زیست شناسان تکاملی این دیدگاه کلاسیک داروبنی را درباره طبیعت ناقص می‌دانند. اکنون به طور کلی درک شده است که طبیعت، به دور از جنگ بی پایان در میان گونه‌ها، یک رقص بی پایان دیپلماسی است. و دیپلماسی عمدتاً مسئله‌ای زبانی است. به نظر می‌رسد طبیعت همکاری و هماهنگی متقابل اهداف را به حداقل می‌رساند. برای موجوداتی که فرد با آنها محیط مشترک دارد ضروری است - این استراتژی تولید مثل موفقیت آمیز و ادامه بقا را تضمین می‌کند. این یک استراتژی است که در آن ارتباط و حساسیت نسبت به پردازش سیگنال از اهمیت بالاتری برخوردار است. این‌ها مهارت‌های زبانی است. این ایده که طبیعت ممکن است موجودی زنده باشد که اجزای بهم پیوسته آن از طریق انتشار سیگنال‌های شیمیایی در محیط بر روی آن اثر کرده و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند اکنون فقط با دقت مورد مطالعه قرار گرفته است.

طبیعت گرچه تمایل دارد با کارکرد خاصی عمل کند؛ پس از ایجاد تحول، پاسخ تکاملی معین به یک مسئله بارها و بارها در شرایطی که مناسب است بکار گرفته می‌شود.

ماورای دیگر

اگر توهمندگاهات به عنوان پیام رسان‌های شیمیایی بین گونه‌ای عمل می‌کنند، پویایی رابطه نزدیک بین پستانداران نخستین و گیاهان توهمندگاهات نوعی انتقال اطلاعات از گونه‌ای به گونه دیگر است. در مواردی که گیاهان توهمندگاهات اتفاقی را رقم نزنند، چنین انتقال اطلاعاتی با آهستگی زیادی صورت می‌گیرد، اما در حضور

^{۲۷} اشاره به دنیای خشونت‌آمیز دارد.

توهم‌زاهای یک فرهنگ با سرعت بیشتری به اطلاعات، ورودی‌های حسی و رفتاری جدیدتری وارد می‌شود و بنابراین در سطوح بسیار بالاتری از خودکاوی قرار می‌گیرند. من این را برخورد با "ماورای دیگر" می‌نامم، اما این فقط یک عنوان است و نه یک توضیح.

از یک منظر، ماورای دیگر طبیعتی است کاملاً قابل فهم که زنده و هوشمند است. از منظری دیگر اتحاد بسیار ناآشنای تمام حواس با حافظه گذشته و پیش‌بینی آینده است. ماورای دیگر چیزی است که فرد در توهمندی‌زاهای قدرتمند با آن روبرو می‌شود. این امتحان سخت رمز و راز وجودی ماست، هم به عنوان یک گونه و هم به عنوان انسان‌هایی منحصر به فرد. ماورای دیگر طبیعت است بدون نقاب آرامش بخشش از فضا، زمان و رابطه علت و معلولی راچ. البته تصور این حالات والای خودکاوی آسان نیست. زیرا وقتی می‌خواهیم این کار را انجام دهیم، طوری رفتار می‌کنیم که گویی انتظار داریم زبانمان به نحوی چیزی را در برگیرد که در حال حاضر فراتر از زبان شناسی یا فرازبانی است.

سیلوسایین، توهمندی اختصاصی قارچ‌ها، ابزاری موثر در این شرایط است. به نظر می‌رسد که اثر هم‌افزایی سیلوسایین در نهایت در حوزه زبان اتفاق می‌افتد. گفتن را نیرومند و فن بیان را تقویت می‌کند؛ در واقع زبان را به چیزی تبدیل می‌کند که به وضوح دیده می‌شود. این امر می‌تواند در ظهور ناگهانی هشیاری و استفاده از زبان در انسان‌های اولیه تأثیر داشته باشد. به معنای واقعی کلمه ممکن است راهمان را به سوی آگاهی بالاتر خورده باشیم. در این زمینه توجه به این نکته مهم است که قوی‌ترین جهش‌زاهای محیط طبیعی در کپک‌ها و قارچ‌ها اتفاق می‌افتد. قارچ‌ها و دانه‌های غلات آلوده به کپک‌ها ممکن است تأثیر عمده‌ای بر روی گونه‌های جانوری، از جمله پستاندارانی که در علفزارها در حالت تکامل هستند، داشته باشند.

گیاهان و نخستینیان: کارت پستالهایی از عصر حجر



ایفی^۱ اکنون بیش از ده سال سن داشت. اکنون او به سنی نزدیک شده بود که می‌توانست به آتش شکارچیان بیرونند. این گامی عالی برایش بود، یک سفر کوتاه کودکانه که علاوه بر نزدیک بودن به آتش آنها، شاهد شنیدن آوازها و همنشینی با پهلوانان بود. سفر طولانی بود؛ نه میان فضایی بلکه میان زمانی. او سالها منتظر این روز بود – ساعات تمرین پرتاب نیزه با چوب‌های مقاوم در برابر آتش که پسران را برای سلاح‌های مسخره به خدمت می‌گرفت، دستور العمل بی‌پایان دونکو^۲ در رديابی، خواندن علائم آب و هوایی، باخبر شدن از بادها و آموزش جادوی شکار. پسر میل لمس کردن طلسی را که مادرش برای او آماده کرده بود و اکنون به گردنش آویزان کرده بود را پس زد. تکان نخورد. به نظر می‌رسید ذهنش از صحنه دور شده است، گویی که آن را از بالا و کمی دورتر می‌بیند. او بیش از دوازده ساعت به این ترتیب استاده بود. بی‌حرکت، فقط پلک می‌زد. «این به شما سکوت، آرامش و قدرت را هدیه می‌دهد!» او طعم صابونی پوست ریشه خرد شده را به یاد آورد و آن را زیر نگاه مراقب استادش، دوکنو، تحمل کرد. او گفت: «تو با این نامرئی می‌شوی، داداش کوچولو» با صدای آرامی اضافه کرد: «دقیق بُکش. سپس نیاکانمان را سرافراز کن.» ایفی می‌توانست لحظه حقیقت خود، که اکنون تقریباً متوجه آن شده بود را احساس کند. تحت تأثیر توگنا^۳، گیاه قدرت بی تحرک ماندن، او را به این مکان متروک آورده و گفته بودند که در نزدیکی لашه تازه گورخر منتظر بماند. پدرش دوکنو و عموهایش همه آرزوی

¹ Ifi

² Doknu

³ Togna

سلامتی او را کرده بودند، می‌خنیدند، عهد می‌بستند و از کلمات جدید و ناآشنایی برای توصیف نحوه استقبال زنان دهکده از وی در صورت موفقیت استفاده می‌کردند. این سخنان برای مدتی او را به هیجان آورده بود، اما سپس در انتظارش پایدار شد. توگنا این را به انجام کاری فوق العاده آسان برای پسر ساخته است. بدنش در برابر خستگی نفوذناپذیر به نظر می‌رسید و ذهنش از دیدن صحنه‌هایی که در داستانش و تجربه‌هایی که در اطراف آتش شنیده شده بود، لذت می‌برد. ذهن ایفی ناگهان و بدون حرکتی اضافی، کاملاً هوشیارانه شعله ور شد: چیزی در این نزدیکی دوباره صدا درآمد! از سنگریزه‌های فراتر از گل‌های مایل به زرد که منتظر آن بود، صدای خشکی آمد. چف. چف.

ایفی از آنچه می‌خواست ببیند نیز ترس و وحشت داشت. پیش‌بینی می‌کرد، عضلاتش از هوای درخشان، قدرت را به سمت خود می‌کشند. تکان نخورد. ماده شیر غول پیکر، برخلاف پنهان کاری دیگر حیوانات سرزمین شکارچیان بزرگ، محتاط بود. ایفی همانطور که نگاه می‌کرد فکر کرد او چیزی جزیک تخته سنگ یا یک درخت نیست. طول ماده شیر از دو برابر بدنش بیشتر نبود. با رها کردن محافظش، شیر به جلو حرکت کرد تا ران خون آلود گورخر را به صورتش بمالد. در آن لحظه، از مرکز کانون صدها نسل دورتر، ایفی ضربه‌ای دقیق، نزدیک به ستون فقرات و پشت استخوان کتفش زد. فریادی گوش خراش آمیخته با درد و خشم زیاد از ماده شیر بلند شد. آن ضربه چنان قوی بود که برای لحظه‌ای ماده شیر به زمین دوخته شد، تا پسر بتواند از چنگال حیوان در حال مرگ بگریزد. شکم‌های قبیله ایفی در آن شب پر می‌شد و حلقه شکارچیان عضوی جدید را در رده‌های قوی و ممتاز خود می‌پذیرفت.

این نمونه، راهی را مشخص می‌کند که در آن گیاهی مفید، و در این مورد یک محرك قوی، پس از کشف، می‌تواند در رژیم غذایی گنجانده شود و در نتیجه مزیتی تطبیقی ایجاد کند. یک گیاه می‌تواند قدرت و هشیاری به شما بدهد و از این رو موفقیت در شکار و مواد غذایی معین را بیمه کند. در نتیجه فرد یا گروه کمتر توسط عوامل محیطی خاصی تهدید می‌شوند که ممکن است طول عمر افراد و کل جمعیت را تهدید می‌کرده است. درک روش ساده‌ای که گیاهان توهمند مزایای سازشی مشابه و در عین حال متفاوتی داشته باشند، به ندرت آسان است. به عنوان مثال، این ترکیبات سیستم ایمنی را به حالت‌های بالاتر فعالیت کاتالیز نمی‌کنند. حتی اگر اثری ثانویه باشد. بلکه آنها آگاهی، همان توانایی عجیب و درون اندیشه‌ی که به بیشترین بیان آشکار در گونه انسان رسیده است را کاتالیز می‌کنند. با این حال، آنها باعث هشیاری نمی‌شوند، این عملکردی کلیست که ناحدی در تمام اشکال زندگی وجود دارد. کاتالیز سرعت بخشیدن به فرآیندهای موجود است.

به سختی می‌توان شک کرد که آگاهی، مانند توانایی مقاومت در برابر بیماری، به هر فردی که مبتلا به آن است، یک مزیت سازگارانه‌ی عظیم می‌بخشد. در جستجوی عامل علیتی که قادر به هم‌افزایی فعالیت شناختی و در نتیجه نقشی در ظهور گونه انسان باشد، اگر این اجتناب شدید و تقریباً اجباری ما از این ایده که موقعیت متعالیمان را در سلسله مراتب طبیعت ممکن است به نوعی ناشی از قدرت گیاهان یا هر نوع نیروی طبیعی نبود، محققان از مدت‌ها پیش به دنبال کاشت گیاهان توهمند می‌افتدند. حتی همانطور که در قرن نوزدهم باید با مفهوم تبار انسان از میمون‌ها کنار می‌آمدیم، اکنون باید با این واقعیت کنار بیاییم که آن میمون‌ها میمون‌هایی

نشئه باز بودند. به نظر می‌رسد نشنه کردن یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد گونه ما بوده است.

ویژگی منحصر به فرد انسان

جستجوی فهم انسان‌ها به معنای درک ویژگی منحصر به فرد آن‌هاست. تفاوت بینیادی بین انسان‌ها و بقیه طبیعت چنان چشمگیر است که برای اندیشمندان پیش از علم مدرن این اثبات کافی بود که ما بخش مورد علاقه الهی آفرینش هستیم - به شکلی متفاوت و به نوعی به خدا نزدیکتر. از اینها گذشته، انسان‌ها صحبت می‌کنند، خیال‌پردازی می‌کنند، می‌خندند، عاشق می‌شوند، قادر به انجام کارهای بزرگ، ایثارگری یا بی رحمی هستند. انسان‌ها آثار هنری بزرگی را خلق می‌کنند و مدل‌های نظری و ریاضی پدیده‌ها را مطرح می‌کنند و انسان‌ها خود را با تعداد زیادی از مواد مورد استفاده خود را متمایز می‌کنند و در محیط زندگی‌شان به آن وابسته می‌شوند.

قابلیت مغزی انسان

تمام خصوصیات و تمایلات منحصر به فرد انسان را می‌توان تحت عنوان فعالیت‌های شناختی خلاصه کرد: رقص، فلسفه، نقاشی، شعر، ورزش، مراقبه، تخلیقات شهرانی، سیاست و نشئه کردن از طریق خود مسمومیتی. درواقع ما انسان‌های امروزی، حیوان متفکر هستیم. اعمال ما همه محصولی از بعد فعالیت ادراک ماست، بعدی که منحصر به هر انسان است. از فکر و احساس، خاطره و اینده نگری؛ تا روح و روان. بر اساس مشاهداتم از مردم مصرف‌کننده آیاوهاسکا در شمال آمازون، برایم کاملاً روشن شد که شمنیسم اغلب به طور غریزی و ناخودآگاه تصمیم‌گیری‌های گروهی را هدایت می‌کند. شمن‌ها تصمیم‌می‌گیرند که چه زمانی گروه باید حرکت، شکار یا جنگ کند. ادراک انسان پاسخی انطباقی است که عمیقاً انعطاف پذیر است و به ما این امکان را می‌دهد آنچکه در گونه‌های دیگر رفتارها زنگیکی برنامه ریزی شده است را مدیریت کنیم.

ما به تنها بی در محیطی زندگی می‌کنیم که نه تنها با محدودیت‌های بیولوژیکی و فیزیکی که همه گونه‌ها در معرض آن هستند، بلکه با نمادها و زبان نیز خو گرفته‌اند. محیط انسانی ما به معنا مقید شده است. و معنا در ناخودآگاه جمعی گروه نهفته شده است.

نمادها و زبان به ما اجازه می‌دهند در بُعد «فرا طبیعی» - خارج از فعالیت‌های معمولی سایر اشکال زندگی، عمل کنیم. ما می‌توانیم مفروضات فرهنگی خود را جامه عمل بپوشانیم، جهان طبیعی را در جستجوی اهداف ایدئولوژیک تغییرشکل دهیم و مطابق با الگوی داخلی، جهانی که نمادهایمان به ما قدرتش را داده‌اند، خلق کنیم. امروزه این کار را از طریق ساخت آثار و فناوری‌های تاثیرگذارتر، و به تبع آن مخرب‌تر، که احساس می‌کنیم مجبور به استفاده از آن هستیم، انجام می‌دهیم. نمادها این امکان را به ما داده‌اند که اطلاعات را خارج از مغزمان ذخیره کنیم. این به مراد رابطه‌ای بسیار متفاوت تر با گذشته دوستان حیوانی مان ایجاد کرده است.

سرانجام، باید مفهوم فعالیت تغییر شکل یافته خود هدایت شده خود را با هر تجزیه و تحلیلی در تصویر انسان اضافه کنیم. ما می‌توانیم الگوهای رفتاریمان را بر اساس تحلیل نمادین از وقایع گذشته و به عبارت دیگر، در طول تاریخ اصلاح کنیم. از طریق توانایی خود در ذخیره و بازیابی اطلاعات به عنوان تصاویر و سوابق نوشتاری، یک محیط انسانی به همان اندازه مقید توسط نمادها و زبان‌ها و عوامل بیولوژیکی و محیطی ایجاد کرده‌ایم.

دگردیسی میمون‌ها

گریزهای نکمالی که منجر به ظهور زبان و بعداً نوشتار شد، نمونه‌هایی از تحولات بنیادی، تا حدودی هستی شناختی، در مسیر نوع انسان است. فعالیت‌های شناختی علاوه بر اینکه توانایی رمزگذاری داده‌ها در خارج از محدوده‌ی دی‌ان‌ای را برایمان فراهم کرده‌اند، این امکان را نیز به ما داده‌اند تا اطلاعات را در فضای زمان انتقال دهیم. در ابتدا این امر فقط توانایی فریاد زدن یک هشدار یا یک دستور بود. درواقع کمی فراتر از تغییر فریاد هشدار که از ویژگی‌های شناخته شده رفتار حیوانات اجتماعی است. در طول تاریخ بشر، این انگیزه برای برقراری ارتباط با ایجاد تکنیک‌های موثرتر ایجاد شده است. اما در عصر حاضر، این توانایی اساسی به رسانه‌های فراگیر ارتباطات تبدیل شده‌اند که به معنای واقعی کلمه فضای اطراف این سیاره را در بر گرفته است. این کره خاکی در اقیانوسی از پیام‌ها که خود جوش، غرق شده است. تماس‌های تلفنی، تبادل داده‌ها و سرگرمی‌های الکترونیکی، جهانی نامرئی ایجاد کرده‌اند که به عنوان جهان موازی اطلاعاتی تجربه در حال تجربه است. ما به هیچ چیز آن فکر نکرده و آن را به عنوان یک فرهنگ پذیرفته‌ایم. عشق منحصر به فرد و تب آسودمان به کلمه و نماد یک شناخت و درک جمعی از خود و دنیایمان داده است که در طول تاریخ تا همین اواخر باقی مانده بود.

این شناخت جمعی در پشت ایمان قرن‌های گذشته به «حقایق جهانی» و ارزش‌های مشترک انسانی نهفته است. ایدئولوژی‌ها را می‌توان محیط‌هایی با معنای مشخص تعریف کرد. آنها نامرئی هستند، با این وجود ما را احاطه کرده و بر ما حکمرانی می‌کنند، اگرچه ممکن است هرگز متوجه آن نباشیم، اما باید در مورد خود و واقعیت چگونه فکر کنیم؟ در واقع آن‌ها تعیین می‌کنند که چگونه فکر کنیم. ظهور همزمان فرهنگ الکترونیکی در سطح جهانی سرعت هر یک از ما برای دستیابی به اطلاعات لازم برای باقی خود را بسیار سریعتر کرده است. این مسئله و تعداد بزرگی جمعیت انسانها به طور کلی باعث شده است که تکامل فیزیکی ما به عنوان یک گونه، متوقف شود. هرچه جمعیت بیشتر باشد، جهش‌ها تأثیر کمتری بر تکامل آن گونه خواهند گذاشت. این واقعیت، همراه با گسترش شمنیسم و بعداً پژوهشی امروزی، ما را از صحنه نمایش انتخاب طبیعی دور کرده است. در همین حال کتابخانه‌ها و پایگاه‌های داده‌های الکترونیکی جایگزین ذهن فردی انسان شده‌اند که به عنوان سخت افزار اصلی ذخیره سازی پایگاه داده‌های فرهنگی است. نمادها و زبان‌ها به تدریج ما را از سبک سازمان یافته اجتماعی که ویژگی کوچ نشینی نیاکان دور دست ماست، جدا کرده و آن

مدل باستانی را با سازمان اجتماعی بسیار پیچیده‌تری از ویژگی‌های یک جامعه سیارهای الکترونیکی متحده، جایگزین کرده‌اند. در نتیجه‌ی این تغییرات، خود ما تا حد زیادی اپی‌ژنتیک شده‌ایم؛ به این معنا که بیشتر آنچه به عنوان انسان ما را معرفی می‌کند، دیگر در ژن ما نیست، بلکه در فرهنگ ماست.

ظهور ماقبل تاریخی تخیل انسان

ظرفیتمان برای فعالیت ادراکی و زبانی، به اندازه و سازماندهی مغز ما مربوط است. ساختارهای عصبی مربوط به مفاهیم، تجسم، دلالت و ارتباط در گونه‌های ما بسیار گسترش یافته است. از طریق گفتگوی واضح، ما به وسیله‌ی قلمرو تخیل واردیک معاشه شده‌ایم. توانایی پیوند اصوات، یا صداهای کوچک مکالمه، با تصاویر درونی معنی دار، فعالیتی حس آمیز است. نواحی اخیراً تکامل یافته مغز انسان، ناحیه بروکا^۳ و نوکورتکس^۴ به کنترل پردازش نماد و زبان اختصاص یافته است.

نتیجه‌ای که به طور جهانی از این حقایق گرفته شده این است که مناطق عصبی بسیار سازمان یافته زبان شناسی مغز ما کلام و فرهنگ را امکان پذیر کرده است. در مورد جستجوی سناریوهای ظهور انسان و سازماندهی اجتماع، مسئله این است: ما می‌دانیم که توانایی‌های زبانی ما شاید در پاسخ به فشارهای عظیم تکاملی، فرگشت پیدا کرده باشد، اما نمی‌دانیم این فشارها چه بوده‌اند.

در جاهایی که استفاده از گیاهان روانگردان وجود داشت، سیستم‌های عصبی نوع انسان طی هزاران سال تحت تأثیر قلمرو توهمندگاهی زیبایی عجیب و غریبی قرار گرفته بود. با این حال، ضرورت تکاملی، هوشیاری ارگانیسم را به یک کالیبر باریک هدایت می‌کند، جایی که واقعیت عادی از طریق دریچه کاوهش دهنده احساس درک می‌شود. در غیر این صورت، ما می‌دانیم برای این زندگی حیاتی خشن و نامنظم، بطور ناچیزی سازگار شویم. به عنوان موجوداتی با بدن حیوانی، می‌دانیم که در معرض طیف وسیعی از نگرانی‌های ضروری هستیم که می‌توانیم آن‌ها را فقط به عنوان خطری بزرگ نادیده بگیریم. ما به عنوان بشر، از جهان درونی فراتر از نیازهای این بدن حیوانی نیز آگاه هستیم، اما ضرورت تکاملی آن جهان را از آگاهی‌های معمول دور ساخته است.

الگوهای ادراک

خود اشعاری یا ضمیر خودآگاه را هوشیاری آگاهی نامیده و آن را با ارتباطات و پیوندهای جدید بین داده‌های

^۳ ناحیه‌ای در لوب پیشانی نیمکره چپ.م

^۴ لایه خاکستری مغز.م

مختلفی از تجربه، مشخص کرده‌اند. ضمیر خودآگاه مانند یک پاسخ اینمی نامشخص فوق العاده است. کلید کار سیستم اینمی بدن، قابلیت ماده‌ای شیمیابی در تشخیص و توانایی داشتن یک رابطه، کلید قفل ماده دیگر است. بنابراین هر دو سیستم اینمی و خودآگاهی نشان دهنده سیستم‌هایی هستند که یاد می‌گیرند، تشخیص می‌دهند و به خاطر می‌سپارند.

وقتی این مطلب را می‌نویسم، به آنچه آفرید نورث وايت‌هد⁶ درباره ادراک گفت فکر می‌کنم، که برداشت الگویی به همین شکل است. این نیز تعریفی کاملاً قابل قبول از خودآگاهی است. هشیاری از الگو، احساسی را منتقل می‌کند که در ادراک وجود دارد. احتمالاً هیچ محدودیتی در میزان خودآگاهی یک گونه وجود ندارد، زیرا درک طرحی محدود با نتیجه‌های مشخص قابل تصور نیست، بلکه موضع‌گیری نسبت به تجربه‌ای غریزی است. این امر از درون جهانی که خودآگاهی را مشابه منبع نور می‌داند، بدیهی به نظر می‌رسد. هرچه نور قدرتمندتر باشد، میزان تاریکی بیشتری نیز آشکار می‌شود. خودآگاهی، یکپارچگی لحظه به لحظه درک فرد از جهان است. چقدر خوب، تقریباً می‌توان گفت فردی که با ظرافت به این یکپارچگی دست می‌باید، پاسخ انطباقی منحصر به فرد خود را نسبت به هستی تعیین کرده است. ما نه تنها بر فعالیت شناختی فردی تسلط داریم، بلکه هنگام فعالیت دسته جمعی، بر فعالیت شناختی گروهی نیز تسلط پیدا می‌کنیم. فعالیت شناختی در یک گروه معمولاً به معنای شرح و دستکاری نمادها و زبان است. اگر چه این در بسیاری از گونه‌ها رخ می‌دهد، اما در گونه‌های انسانی به ویژه خوب توسعه یافته است. قدرت بی نظیرمان در استفاده از نمادها و زبان، موقعیت ویژه‌ای در دنیای طبیعی به ما داده است. قدرت جادو و علم ما ناشی از تعهدمان به فعالیت ذهنی گروهی، به اشتراک گذاری نمادها، تکرار الگوهای رفتاری (گسترش ایده‌ها) و روایت داستان‌های بلند است. ایده‌ای که در بالا بیان شد، بیان‌گر این است که خودآگاهی رایج محصول نهایی یک فرآیند فشرده‌سازی و فیلتراسیون گسترد و تجربه روانگردان جایگزینی برای این ساخت و ساز است که توسط آلوس‌ها کسلی، فردی که این کار را با تجربه روانگردان مقایسه کرد، مطرح شد.

هاکسلی در تحلیل تجربیات خود با میسکالین نوشت: من فکر می‌کنم که با فیلسوف برجسته کمبریج، دکتر سی دی براد⁷ موافقم که گفته است:

«ما باید به خوبی این پیشنهاد را بررسی کنیم که عملکرد مغز و سیستم عصبی و اندام‌های حسی در اصل، مخرب است و نه مولد.» عملکرد مغز و سیستم عصبی این است که ما را از خسته شدن و گیج شدن با این انبوه دانش عمده‌ای فایده و بی‌ربط، با خاموش کردن بیشتر آنچه که در هر لحظه باید تصور یا یادآوری کنیم، حفظ کند و تنها آن انتخاب بسیار کوچک و ویژه را که احتمالاً مفید خواهد بود، بجا بگذارد. طبق چنین نظریه‌ای، هریک از ما به طور بالقوه ذهن بزرگی داریم، ولی از آنجا که حیوان هستیم، تجارت ما برای زنده

⁶ Alfred North Whitehead

⁷ C.D. Broad

ماندن به هر قیمتی است. برای امکان زنده ماندن بیولوژیکی، ذهن بزرگ باید از طریق دریچه کاهش دهنده مغز و سیستم عصبی هدایت شود. آنچه در انتهاهای دیگر ظاهر می‌شود چکیده‌ای دقیق از نوعی آگاهی است که به ما کمک می‌کند تا در سطح این سیاره خاص زنده بمانیم. برای تدوین و بیان مطالب این آگاهی کاهش یافته، انسان آن سیستم‌های نمادین و فلسفه‌های مطلق را که ما به آن‌ها زبان می‌گوییم، ابداع و شرح داده است. هرفردی به یکباره ذی نفع و قربانی سنت زبانی‌ای است که در آن متولد می‌شود. آنچه به زبان دین «این دنیا» خوانده می‌شود، عالم آگاهی کاهش یافته، مطرح شده، و به اصطلاح متحجر شده توسط زبان است. «دنیاهای دیگر» مختلفی که انسان‌ها با آن ارتباط نامنظمی برقرار می‌کنند، عناصر بسیاری در مجموع آگاهی، متعلق به «ذهن گسترش یافه»^۸ است. گذرگاه‌های موقت ممکن است به صورت خودجوش یا در نتیجه «تمرینات معنوی» عمدی حاصل شوند... یا با استفاده از مخدوها».

آنچه‌ها کسلی از قلم انداخته بود، این است که مخدوها، به ویژه توهیم‌زاهاهای گیاهی، می‌توانند با اطمینان و به طور مکرر دروازه‌های دریچه کاهش دهنده هوشیاری را باز کنند و فرد را در معرض تمام قدرت تأثُّر^۹ بزرگ قرار بدهند. روشی که در آن تأثیر این تجربه ناگفته را درونی می‌کنیم، خواه از طریق روانگردان‌ها یا از طریق دیگر؛ تعمیم و برونویابی از جهان‌بینی مان از طریق اعمال تخیل است. این اعمال تخیل نشان دهنده پاسخ سازگار ما به اطلاعات مربوط به جهان خارج است که توسط حواس پنجگانه به ما منتقل می‌شود. در گونه‌ی بشر، نرم‌افزار ترکیبی خاص موقعیتی - فرهنگی، در قالب زبان می‌تواند با دنیای غریزی حیوانات سفت و سخت رقابت کند و گاهی جایگزین آن شود. این بدان معنیست که ما می‌توانیم تجربه کردن را باد بگیریم و با آن ارتباط برقرار کنیم و از این طریق رفتارهای ناسازگار را پشت سر بگذاریم. می‌توانیم به طور جمعی فضایی صلح بر جنگ، یا همکاری در برابر مبارزه را تشخیص دهیم. می‌توانیم تغییر کنیم و تغییر دهیم. همانطور که دیدیم، زبان انسانی ممکن است زمانی شکل گرفته باشد که پتانسیل سازمانی اولیه آن توسط گیاهان توهیم‌زا، هم‌افزایی شد. تجربه روانگردان در وهله اول ما را به خودکاوی واقعیمان ترغیب کرد و سپس بیشتر ما را واداشت تا افکارمان را در موردش بیان کنیم. دیگران اهمیت این صوراً‌ها را به عنوان کاتالیزور سازمان روانی انسان درک کردند. نظریه جولیان جینز^{۱۰} که در کتاب جنجالی اش با نام «منشاء خودآگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی»^{۱۱} ارائه شد، به این نکته اشاره می‌کند که تغییرات عمدی‌ای در خودشناسی انسان حتی

^۸ عنوان کتابی از هاکسلی.م

^۹ فلسفه حقیقت چینی.م

^{۱۰} Julian Jaynes

^{۱۱} دوجایگاهی یکی از فرضیه‌های بحث‌برانگیز در روانشناسی است که مغز انسان را دارای دو بخش فرض می‌کند که یکی تصمیم‌گیرنده و دیگری فرمان‌برداره است.م

در زمان‌های تاریخی نیز ممکن است رخداده باشد. او پیشنهاد می‌کند که در زمان هومری^{۱۲} مردم از نوعی سازمان روانی داخلی که آن را پذیرفته بدانیم، برخوردار نبودند. بنابراین، آنچه ما نفس یا ایگو می‌نامیم برای مردم هومری «خدا» بود. زمانی که خطری ناگهانی تهدید می‌شد، صدای خدا در ذهن فرد نیز شنیده می‌شد. یک عملکرد روانی سرزده و بیگانه به عنوان نوعی فریبان‌نامه^{۱۳} برای زنده ماندن بیان می‌شود که تحت لحظات استرس شدید به وجود می‌آید. این عملکرد روانی توسط کسانی که آن را تجربه کرده‌اند به عنوان صدای مستقیم یک خدا، پادشاه، یا فرمانروای زندگی پس از مرگ درک شده است. دوره گرдан و بازرگانان در جین گذر از جامعه‌ای به جامعه دیگر، خبر ناخوشایندی را مبنی بر اینکه خدایان در مکان‌های مختلف چیزهای مختلفی می‌گویند و به همین منوال بذرها اولیه شک را ایجاد کرند. در برهه‌ای از زمان مردم این عملکرد مستقل قبلی را ادغام کرند و هر شخص خدا شده و صدای درونی را به عنوان «خود» و بعدها با «ایگو یا نفس» تعبیر کرند. نظریه جینز تا حد زیادی رد شده است. با کمال تأسف کتابش در مورد تأثیر توهمنات بر فرهنگ، اگرچه ۴۶۷ صفحه است، اما می‌تواند تقریباً به طور کامل از بحث در مورد گیاهان توهمنزا یا مخدراها خودداری کند. با این کوتاهی، جینز خود را از مکانیزمی محروم کرد که می‌تواند به طور قابل اعتمادی نوع تغییرات تحول آفرینی که در تکامل خودآگاهی انسان درحال وقوع است را تحریک کند.

کاتالیز خودآگاهی

تأثیر توهمن Zahra در رژیم غذایی بیش از تاثیر روانی آن بوده است. گیاهان توهمنزا می‌توانند کاتالیزورهایی برای هرچیزی که باعث تمایز ما با سایر نخستینان پیشین می‌شود و همچنین برای تمام عملکردهای ذهنی که به انسانیت ربط می‌دهیم، باشند. پذیرش این نظریه در جامعه ما بیش از دیگر جوامع دشوار خواهد بود، زیرا ما از نظر دارویی خلصه یا سرخوشی را تابو اعلام^{۱۴} کرده‌ایم. مانند گرایشات جنسی و حالت‌های تغییر یافته آگاهی نیز تابو هستند؛ زیرا خودآگاه یا ناخودآگاه احساس کرده‌اند که با اسرار مبدأ پیدایشمان عجین شده‌اند - به جایی که از آن آمده‌ایم و چگونگه به شکل امروزیمان تبدیل شده‌ایم. چنین تجاری حد و مرزها را از بین می‌برد و نظام مرد سالاری حاکم و سلطه‌گر جامعه توسط نمود بی‌خرد نفس را تهدید می‌کند. با این حال در نظر بگیرید که توهمنات گیاهی چگونه ممکن است استفاده از زبان، منحصر به فردترین فعالیت‌های انسانی را کاتالیز کرده باشد. شخص در حالت توهمنزا این تصور غیرقابل انکار دارد که زبان دارای بُعدی عینی و قابل مشاهده است که معمولاً از آگاهی ما پنهان می‌ماند. در چنین شرایطی، همانطور که خانه‌ها و محیط عادی خود را

^{۱۲} شاعر نایینی یونانی در ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح م.

^{۱۳} فریبان‌نامه‌ها فرآیندهای ذهنی قدرتمندی هستند که به افراد در مدیریت، راهنمایی و هدایت تجربیاتشان کمک می‌کنند. آنها به ما کمک می‌کنند تصمیم بگیریم به چه چیزی توجه کنیم و بقیه را تحریف، حذف و تعمیم می‌دهیم. با این حال، ضمیر خودآگاه تنها می‌تواند در هر لحظه به بخش‌های متحرك زیادی توجه کند.

^{۱۴} هر چیزی از لحاظ فرهنگی، شرعی یا مذهبی ممنوع باشد = حرام،

می‌بینیم، زبان آشکار می‌شود. در حقیقت، محیط فرهنگی رایج ما به طور صحیح و در طی تجربه حالت تغییر یافته، به عنوان زیرصدای بَم مُمتد در جریان پیشرفت مجسم سازی تخیل در ساز و کار کلامی به رسمیت شناخته شده است. به عبارت دیگر، محیط جمعی فرهنگی طراحی شده که همه ما در آن زندگی می‌کنیم، عینیت بخشیدن به مفهوم زبانی جمعی ماست. توانایی شکل‌گیری زبان ممکن است از طریق تأثیر جهش زبانی توهمندگاهها که مستقیماً روی اندامک‌هایی کار می‌کنند که مربوط به پردازش و تولید سیگنانل‌ها هستند، فعال شده باشد. این زیرساخت‌های عصبی در بخش‌های مختلف مغز، مانند ناحیه بروکا، که بر شکل‌گیری گفتار حاکم است، یافت می‌شود. به عبارت دیگر، باز کردن دریچه‌ای که خودآگاهی را محدود می‌کند قدرت بیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و گویی که این کلمه واقعیت، معنایی است که قبلًا احساس شده اما بیان نشده باقی مانده است. این انگیزه فعال برای صحبت کردن، یعنی «پدیدار شدن کلمه» در جهان بینی بسیاری از مردمان، احساس و توصیف شده است. سیلوسایین به طور خاص مناطقی از مغز را که مربوط به پردازش سیگنانل‌ها هستند فعال می‌کند. یک اتفاق معمولی با مسمومیت سیلوسایین، خود به خود شعر گفتن و سایر فعالیت‌های گفتاری مانند صحبت کردن در زبان‌های مختلف است، گرچه به روشنی متفاوت از غریبه‌گویی^{۱۵} متدالو باشد. در فرهنگ‌هایی با سنت استفاده از قارچ، این پدیده‌ها باعث ایجاد مفهوم گفتمان با پژشکان روح هستی و متحداً ماوراء الطیبیه شده است. محققان مرز و بوم موافقند که سیلوسایین تأثیر کاتالیزوری عمیقی بر انگیزه زبانی داشته است. هنگامی که فعالیت‌های مربوط به بیان نحوه‌ی عادتی در بین انسان‌های اولیه ایجاد شد، ادامه روند تکامل زبان در محیط‌هایی که قارچ‌ها کمیاب یا در دسترس نبود، تمایل به بیان و ظهور نفس را مجاز می‌کرد. اگر نفس به طور منظم و مکرر در آن ابرفضای بی حد و مرز ماورای دیگر حل نشود، همیشه از احساس خود به عنوان بخشی از کل والاتر طبیعت دور خواهیم شد. نتیجه نهایی این رانش، پیامد مهلكی است که در تمدن غرب درحال رخنه است.

هنری مون^{۱۶} در مقاله خود با عنوان «قارچهای زبان» ارتباط بین قارچ و زبان را به طرز درخشانی پیش‌بینی کرده است:

«زبان، فعالیتی به وجود آمده از دلالت است. مسموم شدن با قارچ، تسلط، راحتی و استعداد بیان، فرد را قادر می‌کند به گونه‌ای باشد که از کلماتی که مرتبط با بیان ماهیت تجربه‌اش بیرون می‌آید، شگفت زده شود. خودانگیختگی ناگهانی قارچ‌ها نه تنها ادراکی، بلکه کلامی است. برای شمن، گویی وجود خویش را از طریق او بیان می‌کند.»

¹⁵ glossolalia

¹⁶ Henry munn

جسم، کلمه را ساخت

مزایای تکاملی استفاده از گفتار واضح و دقیق است. بسیاری از عوامل غیرمعمول در بد و تولد زبان بشر، همگرا شدند. واضح است که گفتار، برقراری ارتباط و فعالیت شناختی را تسهیل می‌کند، اما ممکن است تأثیرات پیش‌بینی نشده‌ای نیز بر کل اقدامات مهم انسانی گذاشته باشد.

برخی از متخصصین عصب شناس فرضیه‌ای را مطرح کرده‌اند که ارتعاش صوتی مربوط به استفاده انسان از زبان باعث نوعی پاکسازی مایع مغزی نخاعی شده است. مشاهده شده است که ارتعاشات می‌توانند مولکول‌های کوچک در مایع نخاع را رسوب و غلیظ کنند، که مغز را شستشو می‌دهد و به طور مداوم تصفیه می‌کند. نیاکان ما ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه کشف کرده باشند که ارتعاش صوتی، مواد شیمیایی نهفته در عنکبوتیه^{۱۷} را از سرشاران پاک می‌کرده است. این تمرین احتمالاً بر تکامل ساختار جمجمه نازک امروزی و گرایش زبان تأثیر گذاشته باشد. فرآیندی خودتنظیمی مثل آواز خواندن، اگر باعث حذف مواد زائد شیمیایی از مغز شود، می‌تواند مزایای سازشی مثبتی داشته باشد. گزیده‌ی زیر از این ایده بحث برانگیز پشتیبانی می‌کند: ارتعاشات جمجمه انسان، همانطور که با ایجاد صدای بلند تولید می‌شود، اثری ماساژوری بر مغز می‌گذاردند و پاکسازی محصولات متابولیکی از مغز به مایع مغزی-نخاعی (CSF) را تسهیل می‌کنند. مغز نانادرتال‌ها ۱۵٪ بزرگتر از ما بود، اما در رقبات با انسان‌های امروزی حذف شدند. مغز آنها آلوده‌تر بود، زیرا جمجمه‌های عظیمشان لرزشی نداشت و بنابراین مغز به اندازه کافی تمیز نشده بود. در تکامل انسان مدرن نازک شدن استخوان جمجمه مهم بود.

همانطور که قبلاً بحث شد، گونه انسان و گیاهان توهم‌زا باید برای مدت زیادی در ارتباط نزدیک باهم بوده باشند، خصوصاً اگر بگوییم که تغییرات فیزیکی واقعی در ژنوم انسان ناشی از این ارتباط است. ساختار نرم کام^{۱۸} در نوزاد و آن سازگاری اخیر نژاد بشر که توضیح داده شد، اتفاقاتی است که فراگیری زبان را تسهیل کرده است. هیچ نخستی‌سان دیگری چنین نمودی را از خود نشان نداده است. این تغییر ممکن است در نتیجه فشار انتخابی بر جهش‌هایی باشد که در اصل ناشی از رژیم غذایی جدید همه‌چیزخوار بوده است.

زنان و زبان

زنان، پدید آورندگان همسان شکارچی-گردآورندگان باستانی، برای توسعه زبان تحت فشار بیشتری نسبت به همتایان مرد خود بودند. شکار، حق امتیاز بزرگتر مرد، قدرت، پنهان‌کاری و انتظاری صبورانه به عنوان پاداش

^{۱۷} عنکبوتیه؛ لایه پوشاننده میانی پرده‌های سیستم عصبی مرکزی می‌باشد.

^{۱۸} نرم کام بافت نرمی است که بخش عقب سقف دهان را تشکیل می‌دهد.

عمل نسبت به ماندن شان در قبیله داده شد. شکارچی قادر بود در تعداد بسیار محدودی از سیگنال‌های زبانی عملکرد خوبی داشته باشد، همانطور که هنوز در بین افراد شکارچی، مانند کونگ یا ماکو مشاهده می‌شود.^{۱۹} اما اوضاع برای گردآورندگان متفاوت بود. آن دسته از زنانی که بزرگترین مجموعه تصاویر قابل انتقال از غذاها و منابع و رازهای تهیه آنها را دارند بدون شک در موقعیت برتری قرار داشتند. زبان ممکن است به عنوان قدرتی اسرارآمیز بوجود آمده باشد که عمدتاً توسط زنان که بیشتر اوقات بیداری خود را با هم می‌گذرانند- معمولاً با گفتگو- نسبت به مردان، که در همه جوامع، برخلاف تصور عموم از مرد تنها، که نسخه رمانیک شده آلفای مرد گروه نخستین است، بطور گروهی دیده می‌شوند. دستاوردهای زبانی زنان، ناشی از نیاز به یادآوری و توصیف مکان‌های مختلف و دیدنی و همچنین جزئیات طبقه‌بندی و ساختاری متعدد در مورد گیاهانی بود که باید جستجو یا اجتناب می‌شد. مورفولوژی (واژه شناسی) پیچیده جهان طبیعی، تکامل زبان را به سمت مدل‌سازی جهان مشهود سوق داد.

تا به امروز توصیف طبقه‌بندی یک گیاه، به شرح زیر است که آن را می‌خوانید: «بوته‌ای به ارتفاع ۲ تا ۶ فوت، تماماً بدون پر. بیشتر برگ‌ها مخالف یکدیگر، بعضی از آنها بصورت سه‌تایی یا در قسمت‌های بالایی یک درمیان، بی‌پایه، نوک تیز یا خطی و ساده یا لکه دار. گل‌های منزوی زیر بوته‌ای، زرد، معطر، ساقه‌ای. گل کاسه‌ای شیپوری، گلبرگ‌های زودبیز، و برای بسیاری از تیره‌ها، بیضی شکل واژگون و...».

عمق زبانی که زنان به عنوان گردآورندگان به دست آوردن سرانجام منجر به کشف مهمی شد: کشف کشاورزی. من این دستاورد را به دلیل پیامدهایی که در پی داشت، مهم می‌خوانم. زنان دریافتند که می‌توانند به سادگی تعداد محدودی از گیاهان را پرورش دهند. در نتیجه، آنها فقط نیازهای چندگیاه را یاد گرفتند، از زندگی یکجانشینی استقبال کردند و مابقی طبیعت را که پیش از این خیلی خوب می‌شناختند، فراموش کردند. در این مرحله، عقب نشینی از جهان طبیعی آغاز و دوگانگی انسانیت در برابر طبیعت متولد شد. همانطور که ما به زودی مشاهده خواهیم کرد، یکی از مکان‌هایی که فرهنگ الهه قدیمی در آنجا از بین رفت، چاتال هویوک^{۲۰}، در آتنولی ترکیه امروزی، همان مکانی است که ممکن است کشاورزی برای اولین بار در آنجا پدید آمده باشد. در مکان‌هایی مانند چاتال هویوک و آریحا^{۲۱}، انسانها، گیاهان و حیوانات اهلی آنها برای اولین بار از نظر جسمی و روانی از زندگی طبیعت رام نشده و زوجه ناشناخته جدا شدند. استفاده از توهمندزاها فقط در جوامع شکارچی و گردآورنده مجاز بود. وقتی کشاورزان از این گیاهان استفاده می‌کردند، قادر نبودند سحرگاه صبح بیدار شوند و به مزارع بروند. در آن مرحله، ذرت و غلات به خدایانی تبدیل شدند که نماد خانه زیستی و سخت کوشی بود.

^{۱۹} عضوی از افراد قبیله کونگ بوشمن در صحرا کالاهاری.

^{۲۰} چاتال هویوک از آثار مهم دوره نوسنگی در دشت قونیه آناتولی است که تاریخ آن به ۶۵۰۰ تا ۵۷۰۰ پ.م بر می‌گردد و آن را می‌توان از نخستین تلاش‌های بشر برای پیریزی زندگی شهری دانست. چاتال هویوک بزرگترین و پیچیده‌ترین مناطق باستانی بازمانده از دوران نوسنگی است که تاکنون توسط باستان‌شناسان کشف و حفاری شده.

^{۲۱} Jericho

این‌ها جایگزین الهه‌های قدیمی سرمستی ناشی از گیاهان شدند. کشاورزی پتانسیل تولید بیش از حد را به همراه آورد که منجر به ثروت مازاد، انباشتن و تجارت شد. تجارت منجر به ایجاد شهرها و شهرها ساکنانشان را از دنیای طبیعی جدا کردند. به طور متناقضی، استفاده کارآمدتر از منابع گیاهی از طریق کشاورزی منجر به قطع رابطه همزیستی که انسان‌ها را به طبیعت پیوند داده بود، شد. منظور من این استعاره نیست. نیاز مدرنیته نتیجه یک رابطه شبه همزیستی بی نظیر بین خودمان و طبیعت شده است. فقط ترمیم این رابطه به نوعی قادر است تا ما را به درک کامل از حق ذاتی و احساس خود به عنوان انسان کامل برساند.

۵

رشدگرایی به عنوان فرهنگ و آئین



در فواصل منظم قمری، فعالیت‌های عادی گروه کوچک عشاپری چوپانان کنار گذاشته می‌شدند. باران‌ها معمولاً به دنبال ماه نو در مناطق گرمسیری می‌بارند و باعث می‌شوند که قارچ‌ها به وفور یافت شود. گرد همایی‌ها شبانه انجام می‌شد. شب زمان برون فکنی و تجسمات جادویی است، و در تاریکی راحت‌تر دیده می‌شوند. تمام قبیله از پیرترین تا جوانترین آن‌ها حضور داشتند. بزرگان، به ویژه شمن‌ها، معمولاً زنان اما اغلب مردان، دوز هر فرد را تقسیم می‌کنند. هر یک از اعضای قبیله قبل از گروه می‌ایستادند و بدن الهه را قبل از بازگشت به جایگاه خود در حلقه، می‌جویندند و می‌بلعیدند. فلوت‌های استخوانی و طبل‌ها در آوازخوانی تنیده می‌شدند. رقص‌های خطی^۱ با پایکوبی سنگین و محکم، انرژی موج اول تصویرهای ذهنی را هدایت می‌کردند. ناگهان ریش‌سفیدان با اشاره، فرمان سکوت دادند.

در تاریکی بی‌حرکت، هر ذهن دنباله‌ی جرقه‌های خود را تا درون جنگل دنبال می‌کند در حالی که برخی از افراد تازه به آرامی مشتاق می‌شدند. آن‌ها احساس ترس می‌کنند و از طریق قدرت گروه بر ترس پیروز می‌شوند. احساس راحتی آمیخته با شگفت‌زدگی ای که بوسیله زیبایی وسعت خیال اندیشه ایجاد شده است. برخی خود به خود با انگیزه و علاقه‌ای خالص برای تمایلات شهوانی برای نزدیکی، به سراغ نزدیک ترها می‌روند. یک فرد هیچ فاصله‌ای بین خودش و بقیه اقوام یا بین قبیله و جهان احساس نمی‌کند. هویت در حقیقت اعلای بی‌کلام

^۱ رقص خطی، رقصی با توالی مکرر گام است که در آن گروهی از مردم در یک یا چند خط یا ردیف می‌رقصند، همه رو به روی هم یا در یک جهت هستند و همزمان مراحل را اجرا می‌کنند. برخلاف رقص دایره‌ای، رقصان خط با هم تماس فیزیکی ندارند. رقص خط نوعی رقص است که با گروهی از افراد بزرگ‌زار می‌شود.

خلصه، حل می‌شود. در آن جهان، تمام جداسازی‌ها برطرف می‌شوند. فقط یک زندگی بزرگ وجود دارد؛ اینکه «خود» را شادان و در حال بازی ببینند.

تأثیر گیاهان در تکامل فرهنگ و خودآگاهی به طور گستردگایی بررسی نشده است، اگرچه شکلی محافظه کارانه از این مفهوم در کتاب «جادهی الوسیس» اثر گوردون واسون^۲ ظاهر شده است. واسون در مورد ظهور خودکاوی در گونه انسان توضیحی نداده، اما قارچ‌های توهمندا را به عنوان عامل ایجاد کننده در ظهور انسان‌های آگاه معنوی و پیدایش دین بیان کرده است. واسون احساس می‌کند که انسان‌های همه‌چیز خوار در جستجوی غذا دیر یا زود با قارچ‌های توهمندا یا سایر گیاهان روانگردان در محیط زندگی خود روپوش شده اند؛ انسان، هزاران سال پیش، پس از گذشته وحشیانه‌اش مرحله‌ای از تکامل آگاهی در او بوجود آمد که علت آن، کشف قارچ (یا گیاهی بالاتر؟) با خواص معجزه آسایش بود؛ این کشف، یک چاشنی انفجار واقعی برای روحش بود که در او احساساتی که بشر قادر به دستیابی به بالاترین درجات آن است، از جمله هیبت و احترام و لطفت و عشق را برانگیخت. تمام آن احساسات و فضایلی که بشر از آن زمان تا به حال به عنوان بالاترین صفات در نوع خود قلمداد کرده است. این باعث شد او ببیند آنچه را که این چشم فانی ساخت، نمی‌توانست ببیند. چقدر یونانی‌ها حق داشتند که این رمز و راز و مراسمات نوشیدن معجون را با پنهانکاری و تحت نظر داشتن، محافظت کنند! ... شاید با همه دانش امروزیمان دیگر به قارچ مقدس احتیاجی نداشته باشیم یا حتی برعکس، بیش از هر زمان دیگری به آن‌ها نیاز داریم؟ برخی ممکن است از دانستن اینکه کلید پیدایش آین ممکن است حتی به یک مخدر خلاصه شود، شکه شوند. از طرف دیگر، این مخدر مانند همیشه مرموز مانده است: «مانند بادی که می‌آید اما، نمی‌دانیم از کجا و چرا می‌آید». از یک مخدر صرف‌آوصف ناپذیر، شعف بوجود آمده است و این تنها مورد در تاریخ بشریت نیست که فروتنانه، امر الهی را به دنیا آورده اند.

این قارچ‌ها در سرتاسر علفزارهای آفریقا پراکنده شده بودند، به ویژه به دلیل بوی جذاب و شکل و رنگ غیرمعمول‌شان مورد توجه چشمان گرسنه آنها قرار می‌گرفتند. هنگامی که سطح هشیاری ناشی از قارچ را تجربه کردند، انسان‌های خوارک‌جو بارها و بارها به سویشان بازگشتند تا تازگی جذابشان را تجربه کنند. این فرآیند می‌تواند چیزی را ایجاد کند که ودینگتون^۳ آن را «کریود»، مسیری از فعالیت رشدی، چیزی که ما آن را عادت می‌نامیم، نام گذاری کرد.^۴

² R. Gordon Wasson

³ C. H. Waddington

⁴ creode

⁵ کریود یا مسیر مشخص، اصطلاح است که اولین بار توسط ودینگتون، زیست‌شناس انگلیسی قرن ۱۹-۲۰ می‌سری سلول در حال رشد که بخشی از یک اندام تخصصی را تشکیل می‌دهد، نام گذاری شد. هنگامی که رشد از مسیر اصلی خارج می‌شود سلول تلاش می‌کند که خود را به مسیر رشد اصلی برگرداند.

خلاصه

قبلاً به اهمیت خلسه در شمنیسم اشاره کردیم. در میان انسانهای اولیه، اولویت برای اطمینان به تجربه مسومومیت، صرفاً به دلیل خلسه‌آور بودنش حاصل می‌شد. «خلسه» واژه‌ای اساسی در این بحث و در درجه اول شایسته توجه بیشتر است. این مفهومی است که هر زمان بخواهیم تجربه یا حالتی از ذهن را در مقیاسی کیهانی نشان دهیم، به ما تحمیل کرده اند. یک تجربه به وجودآمده، فراتر از دوگانگی است. تجربه‌ای همزمان ترسناک، مسرت بخش، اعجاب انگیز، آشنا و باورنکردنی و همانی که فرد آزو دارد بارها و بارها تجربه‌اش کند. برای گونه‌های دارنده ذهن و زبان مانند ما، تجربه خلسه نه تنها به عنوان الذی ساده تلقی نمی‌شود بلکه به طرز شگفت انگیزی شدید و پیچیده است. این با طبیعت، واقعیت، زبان‌ها و تصوراتی که از خودمان داریم، گره خورده است. بنابراین شایسته است که در مرکز رویکردهای شمنی نسبت به هستی ثبت شود. همانطور که میرچا الیاده خاطرنشان کرد، شمنیسم و خلسه در یک نگرش ریشه دارند:

این مجموعه شمنی بسیار قدریمی است و به طور کامل یا تا حدی در میان استرالیایی‌ها، مردم باستانی آمریکای شمالی و جنوبی، در مناطق قطبی و غیره یافت می‌شود. عنصر اساسی و تعیین‌کننده شمنیسم وجود یا خلسه است. شمن یک متخصص مقدس است که قادر به رها سازی بدن خود بوده و سفرهای کیهانی را «با روح» (در خلسه) انجام دهد. «تصرف» توسط ارواح، اگرچه در بسیاری از شمنیان ثبت شده است، اما به نظر نمی‌رسد عنصری اصلی و اساسی باشد. بلکه پدیده‌ای از انحطاط را نشان می‌دهد. زیرا هدف اصلی شمن این است که بدن خود را رها کرده و به بهشت برود یا به جهنم فروید آید نه اینکه اجازه دهد بوسیله ارواح کمک کننده‌اش، توسط «شیاطین» یا «روح مردگان» تسخیر شود. ایده‌آل شمن تسلط بر این حس و حال‌ها است، نه اینکه اجازه دهد خودش توسط آن‌ها «تصرف» شود.

گوردون واسون این مشاهدات را نیز راجع به خلسه اضافه کرد:

شمن در خلسه خود به سفری دور و دراز می‌رود - به محل نیاکان درگذشته یا دنیای دیگر یا جایی که خدایان در آن زندگی می‌کنند - و من می‌گویم این سرزمین عجایب دقیقاً همان جایی است که توهم‌زاها، آن دروازه‌های ورود به خلسه، باعث شان هستند. خلسه به خودی خود نه دلپذیر است و نه ناخوشایند. سعادت یا وحشتی که شما را در آن غرق می‌کند، پیشامد خلسه است. وقتی در حالت وجود هستید، به نظر می‌رسد روح شما از بدنتان خارج شده و می‌رود. چه کسی این پرواز را کنترل می‌کند: آیا این شما هستید یا «ناخودآگاه» یا «یک قدرت برتر»؟ شاید آن سیاهی مطلق، به هر حال واضح‌تر از آنچه قبلاً دیده یا شنیده‌اید، می‌بینید و می‌شنوید. شما سرانجام با حقیقت اصلی رو در رو می‌شوید: این تصور (یا توهم) شدیدی است که شما را تحت تاثیر قرار می‌دهد. می‌توانید از جهنم، یا مزارع بهشتی سوسن‌های سفید، یا صحرای گُبی⁶ یا ضایعات قطب شمال دیدن کنید. شما حیرت، سعادت، ترس و حتی وحشت را می‌شناسید. هرکسی خلسه را به روش خود تجربه می‌کند، و

⁶ Gobi

هیچگاه تجربه‌ای مانند دیگری نیست.^۷ خلسه اکثر شمنیسم را شامل می‌شود. نواموز جهان بزرگ قارچ‌ها در درجه اول به تصویر ذهنی وابسته است، اما برای کسانی که زبان سرخپوستی شمن را می‌دانند قارچ‌ها از طریق شمن «صحبت می‌کنند». همانطور که اورلیو^۸ به من گفت: قارچ کلمه و گفتار است و به قول لویی رنو^۹ این قارچ به کوراندرو^{۱۰} چیزی را می‌دهد که یونانیان لوگوس، آریایی‌ها و ک (ایزد سخن)^{۱۱}، و کتاب کاویا و دایی^{۱۲}، را «قدرت شاعرانگی» می‌نامیدند. مجالس شعر الهی، هدیه آن تجربه معنوی به انسان است. البته مفسر این متون، فقط در موشکافی بخش‌های مهم ایاتی که پیش روی اوست مهارت دارد و امری ضروری است که مشاهدات زیرکانه وی باید توجه کامل ما را در برداشته باشد، اما اگر به کاویا استعداد نداشته باشد، بهتر است که در حوزه بحث‌های بالاتر شعر محتاط باشد. او ایات را موشکافی می‌کند اما خلسه را که روح این ایات است، نمی‌شناسد.

شمنیسم به عنوان کاتالیزور اجتماعی

واسون با ادعای اینکه دین از زمانی آغاز شده است که گونه انسان با آکالوئیدهای توهمزا روبرو شده‌اند، با میرجا ایاده اختلاف پیدا کرد. ایاده آنچه را که واسون شمنیسم «تخدیر کننده» خواند را فرمایه دانست. وی احساس کرد که اگر افراد بدون مخدراها نتوانند به وجود دست یابند، فرهنگ آنها احتمالاً در مرحله‌ای رو به زوال قرار دارد. استفاده از کلمه «مخدر» - اصطلاحی که معمولاً مخصوص خواب‌آورهاست^{۱۳} - برای توصیف این شکل از شمنیسم خیانت به یک بی‌ریایی گیاه‌شناسی و دارویی است. دیدگاه واسون را که من نیز به اشتراک می‌گذارم، دقیقاً بر عکس است: وجود توهمزا نشان‌دهنده اعتبار و زنده بودن شمنیسم است. مرحله

^۷ نه تنها مانند شخصی دیگر نیست، بلکه هر تجربه نیز با تجربه‌ی قبلی هر شخص تفاوت دارد. ممکن است تشابهاتی صورت بگیرد، آنهم در چند مورد خاص اما هر تجربه متفاوت بوده و دستاوردی جدید است.^۸ Aurlio

^۹ Louis Renous: برجسته‌ترین هندشناس قرن بیستم.م

^{۱۰} Curandero: در زبان اسپانیایی به حکیمباشی می‌گویند.م

^{۱۱} ودا نوع اول دین آریایی‌هاست که به اشتباه ادیان هندویی نامیده می‌شوند در حالیکه خود دین هندو زیرشاخه ادیان ویدایی است دین برهما یی هم از ادیان ویدایی است و ادیان غیر ویدایی نوع دوم ادیان غیر آریاییست.م

^{۱۲} کاویا، سبک ادبی سانسکریت بسیار هنری که در حماسه‌های درباری هند از قرون اولیه پیش از میلاد به کار می‌رفت. شعری استادانه از چهره‌های گفتاری را ایجاد کرد که در میان آنها استعاره و تشبیه غالب است. ویژگی‌های دیگر این سبک عبارتند از: هذل انگاری، استفاده دقیق از زبان برای دستیابی به یک اثر خاص، نمایش گاه مظاهرانه دانایی، و استفاده ماهرانه از متریال‌های متتنوع و پیچیده که همه در مورد موضوعات سنتی و مضامین برگرفته از حماسه‌های رایج آنزمان به کار برده شده است.م

^{۱۳} منظور مرفین و تریاک، هروئین و از این قبیل مخدراهاست.م

مرده و منحث شمنیسم با تشریفات پیچیده، آزمایشات سخت^{۱۴} و اعتماد به شخصیت‌های بیمارگونه مشخص شده است. در جاهایی که این پذیده‌ها مهمن هستند، شمنیسم صرفاً در مسیر تبدیل شدن به «دین» است. و در کامل‌ترین حالت، شمنیسم صرفاً دین نیست، بلکه پیوندی پویا با کل زندگی روی کره زمین است. اگر همانطور که قبلاً پیشنهاد شد، توههم‌زاها در محیط طبیعی به عنوان مولکول‌های انتقال پیام، یعنی اگروفرمونها عمل می‌کنند، پس رابطه بین نخستینیان و گیاهان توههم‌زا بیانگر انتقال اطلاعات از گونه‌ای به گونه دیگر است. بهره‌مندی از قارچ پس از اهلی شدن احشام و گسترش جایگاه آنها ناشی می‌شود. در جایی که از گیاهان توههم‌زا استفاده نمی‌شود، نواوری فرهنگی بسیار کند رخ می‌دهد و اگر هم مصرف شود، دیده‌ایم در حضور توههم‌زاها، یک فرهنگ به طور منظم و با اطلاعات جدیدتر، ورودی‌های حسی و رفتار جدیدتر معرفی شده و درنتیجه به سطوحی والاًتر از درون نگری منتقل می‌شود. شمن‌ها پیشناز این پیشرفت خلاقالنه هستند. چگونه ممکن است ویژگی کاتالیزوری آگاهی گیاهان به شکلی خاص در ظهور فرهنگ و آینین نقش داشته باشد؟ تاثیر این روش سنتی که باعث پیشرفت استفاده از زبان و نظرکار با وجود انسان عصر حجری در طبیعت وحشی شد، چه بود؟ من معتقدم که ترکیبات روانگردان طبیعی به عنوان عواملی زنانه عمل می‌کنند که ارزش‌های خودمحورانه‌ی غیراجتماعی فرد شکارچی را با نگرانی‌های زنانه برای تربیت کودک و بقای گروه، آمیخته و متداول می‌کنند. قرار گرفتن طولانی مدت و مکرر در معرض تحریب روانگردان، گسستگی کاملاً متفاوت سطح روزمره‌ی ناشی از خلسه تشریفاتی توههم‌زا، به شکلی پایدار برای حل کردن آن قسمت از روان که ما امروزی‌ها آن را نفس یا ایگو می‌نامیم، عمل می‌کند. هر جا و هر زمان که عملکرد نفس شروع به شکل‌گیری می‌کند، شبیه توموری آهکی یا انسداد انژری در روان عمل می‌کند. استفاده از گیاهان روانگردان در زمینه آغاز شمنی-همانطور که امروزه- ساختار گره خورده ایگو را در یک احساس یکپارچه مبدل حل می‌کند؛ چیزی که فلسفه شرقی آن را تائو می‌نامد. این اتحلال هویت فردی در تائو^{۱۵} هدف بسیاری از اندیشه‌های شرقی است و به طور سنتی به عنوان کلید سلامت روان و تعادل هم برای گروه و هم برای افراد، شناخته شده است. برای ارزیابی درست معضل خود، باید بستجیم که این از دست دادن تائو، این از دست دادن ارتباط جمعی با زمین، برای انسانیت ما چه معنایی دارد.

^{۱۴} مثلاً رفتن با پای برخene از میان آتش و زغال سوزان برای اثبات بی‌گناه؛ چون باور داشتند که آدم بی‌گناه صدمه نخواهد دیدم.

^{۱۵} واژه تائو در فارسی به معنای راه و فضیلت ترجمه شده است. راهی که پیروان این آینین باید در آن حرکت کنند. تائوئیست‌ها اعتقاد دارند که تفکر فقط در مباحث بکار می‌رود و بی‌ارزش است. تفکر قبل از هر سودی دارای زیان است. آن‌ها اعتقاد دارند که برای راه درست زندگی باید عقل را طرد کرد. به همین دلیل آن را حقیر دانسته و می‌گویند انسان باید به سادگی و گوشه‌گیری و غرق شدن در طبیعت بپردازد. آن‌ها می‌گویند دانش فضیلت نیست بلکه هر چه علم بیشتر شود برشمار رذائل افروده می‌شود. دانش از خرد به دور است و میان یک خردمند و عارف دانشمند تفاوت زیادی وجود دارد.

یکتاپرستی

ما در غرب، وارث درک بسیار متفاوتی از جهان هستیم. فقدان ارتباط با تأوی به این معناست که رشد روانی تمدن غرب به طور قابل توجهی با شرق متفاوت بوده است. درغرب تمکن مداوم بر نفس و خدای نفس بوده است_آرمان یکتاپرستی. توحید چیزی که اساساً یک الگوی شخصیتی بیمارگونه طراحی شده بر روی آرمان خداوند است را نشان می دهد: الگویی گزیندار، سلطه گر و شیفته قدرت خودخواهانه‌ی مردانه. این خدا کسی نیست که دوست داشته باشید او را به مهمانی باع دعوت کنید. همچنین جالب اینجاست که ایده‌آل غربی تنها فرمول معبدی است که هیچ ارتباطی با زن در هیچ نقطه‌ای از اسطوره الهیات ندارد. در بابل باستان، آن‌و با همسر خود اینانا چفت شد. مذهب یونانی به زئوس یک زن، بسیاری همنشین و دختر اختصاص داد. این جفت شدن‌های آسمانی در بین خدایان یونان باستان رایج است. فقط خدای تمدن غرب هیچ مادر، خواهر، همسر و دختری ندارد.

هندویسم و بودیسم سنتهای فنون خلسه را حفظ کرده‌اند؛ همانطور که در کتاب باستانی یوگا سوترا، اثر پاتانجلی^{۱۶} قید شده است، «گیاهان دارویی پر نور» را شامل می‌شود و تشریفات این آیین‌های بزرگ دامنه وسیعی برای بیان و قدردانی از مادینه یا زنانگی دارند. متأسفانه، سنت غربی دچار گستاخی طولانی مدت و پایدار از رابطه اجتماعی همزیستانه با جنس موئی و اسرار زندگی ارگانیک شده است که می‌تواند از طریق استفاده شمنی از گیاهان توهیم‌زا تحقق یابد. آینین مدرن در غرب مجموعه‌ای از الگوهای اجتماعی، یا مجموعه‌ای از اضطرابات و نگرانی‌ها با یک ساختار اخلاقی خاص و دیدگاه تعهد و وظیه است. آینین مدرن به ندرت تجربه کنار گذاشتن نفس را تجربه می‌کند. از دهه ۱۹۶۰، گسترش فرقه‌های معروف ترنس و رقص، مانند دیسکو و رگا^{۱۷}، تقابلی اجتناب ناپذیر و سالم در برابر شکل کلی مذهبی است که در فرهنگ غربی و فناوری پیشرفته، به خود گرفته است.

ارتباط بین راک اند رول و روان گردان‌ها، ارتباطی شمنیست. خلسه، رقص و مستی فرمولی باستانی را برای هر دو جشن مذهبی و اوقات خوش تضمین شده تشکیل می‌دهند. پیروزی جهانی ارزش‌های غربی بدان معناست که ما به عنوان یک گونه، به دلیل فقدان اتصال به ناخودآگاه، در یک حالت روان رنجوری بلند مدت، سرگردان شده‌ایم. دستیابی به ناخودآگاه از طریق استفاده از توهیم‌زای گیاهی پیوند اصلی ما با این سیاره زنده را تأیید می‌کند. دور شدن از طبیعت و ناخودآگاه، تقریباً از دو هزار سال پیش، در طول تغییر از عصر خدای

^{۱۶} پاتانجلی، پتنجلی یا پاتانجا ریاضیدان، زبانشناس، و فیلسوف هندی است که زمان زیست او بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح برآورد می‌شود. وی مولف یوگه سوتراهای سنت هندوان او همان نویسنده‌ی مهاباسیه (کتابی در زمینه‌ی دستور زبان سانسکریت) و کتاب ناشناخته‌ای در زمینه‌ی آیوروژن (پزشکی سنتی هند) است. محل تولد پتنجلی گمان می‌رود که گونرده (به معنای کشوری در شرق) باشد. او در طول زندگی خودش را به عنوان اهل گونرده معرفی می‌کرد.

^{۱۷} موسیقی مردم جامائیکا که توسط باب مارلی گسترش پیدا کرد.

بزرگ پن^{۱۸} به دوران حوت^{۱۹} که با سرکوب رموز غیر مسیحیان و ظهور مسیحیت اتفاق افتاد، ریشه دوانده است. تغییر روانی بوجود آمده، تمدن اروپا را خیره به دو هزار سال شیدایی مذهبی و آزار و اذیت، جنگ، مادی گرایی و عقلگرایی^{۲۰} کرد. نیروهای هیولایی صنعتگری علمی و سیاست جهانی ای که در دوران مدرن متولد شده‌اند، در زمان از هم پاشیدگی روابط همزیستی با گیاهانی که ما از آغاز تیره و تارمان به طبیعت پیوند داده بود، شکل گرفتند. این باعث وحشت، احساس گناه و تنهایی هر فرد شد و در نتیجه انسان اگریستانسیال (هستی‌گرا) متولد. وحشت بودن، جفتی بود همراه با تولد مسیحیت، فرقه نهایی سلطه توسط نفس نامحدود مردانه. کنار گذاشتن مناسک از بین برند نفس از طریق گیاهان الهام آور، اجازه داده بود که آنچه به عنوان یک سبک ناسازگار به صورت جداگانه آغاز می‌شود، به تصویر راهنمای کل ارگانیسم‌های اجتماعی تبدیل شود. از چارچوب رشد کنترل نشده ارزش‌های سلطه‌گر و تاریخ گفته شده از دیدگاه آن، ما باید توجه را به سمت روش باستانی گیاهان الهام آور و الهه معطوف کنیم.

یکتاپرستی و سوسائی

انگیزه تمامیت واحد در روان، که تا حدی غریزی است، اگر در زمینه‌ای دنبال شود که در آن انحلال مرزها و کشف مجدد زمینه هستی غیرممکن شده باشد، می‌تواند بیمارگونه جلوه کند. یکتاپرستی ناقل الگوی سلطه‌گر شد، الگویی آپولونی از خودش به عنوان خورشیدی و کامل در بیان مردانه آن. نتیجه این مدل بیمارگونه، ارزش و قدرت احساسات و دنیای طبیعی تحلیل رفته، با نوعی شیدایی و خودشیفتگی انتزاعی و متابفیزیکی جایگزین ماقبل خود شد. این نگرش، شمشیری دو لبه را به ارمغان آورده است که به علم قدرت توجیهی و ظرفیتی برای وازدگی اخلاق مداری را داده است. فرهنگ سلطه‌گر توانایی قابل توجهی در طراحی مجدد خود برای دستیابی به سطوح متغیر فناوری و خودشناسی جمعی نشان داده است. در همه نمودهای آن، تنها یکتاپرستی سرسخت‌ترین نیرو بوده است که در مقابل درک تقدم جهان طبیعی مقاومت می‌کند. یکتاپرستی به شدت نیاز بازگشت به سبکی فرهنگی که به طور دوره‌ای نفسانیت و ارزش‌های آن را در چشم اندازی از طریق تماس با یک از بین برندۀ‌ی حد و مرز و غوطه‌وری در رمز و راز ناشی ازگیاه باستانی، یعنی واسیته به منشأ، خلصه روانگردانی و یکپارچگی، دارد. چیزی که جویس^{۲۱} آن را «مرموزترین رحم مادر» نامید.

^{۱۸} خدای طبیعت، حیات وحش، کوهها، باروری، شیوه‌های نرینه و تمایلات شهوانی در دوران اساطیری یونان باستان بوده است. پن مورد علاقه خدایان دیگر نبودم.

^{۱۹} دوران مسیحیت حدود ۲۰۰۰ سال قبل آغاز گردید، یعنی زمانی که نقطه اعتدال بهاری از برج حمل به برج حوت انتقال یافت. عیسی مسیح، در دوران ابتدایی مسیحیت با این صورت فلکی ارتباط داده می‌شد.^{۲۰}

نقشه مقابل خردگرایی.^{۲۱}

^{۲۱} جیمز آگوستین آلوسیوس جویس نویسنده ایرلندی که گروهی رمان اولیس وی را بزرگ‌ترین رمان سده بیستم خوانده‌اند.

تمایلات جنسی باستانی

این بدان معنا نیست که زندگی دامدار کوچ نشین عاری از نگرانی بوده است. فقط اگر به عنوان ردپایی از نهادی سلسله مراتبی در اشکال اجتماعی انسان‌های نخستین باشد، حسادت و مالکیت بدون شک در بین انسان‌های باستانی که از قارچ استفاده می‌کردند، وجود داشت. مشاهد نخستی سانان امروزی - از بازی‌های سلطه‌گری و ساختار سلسله مراتبی اعمال شده با خشونت آنها - نشان می‌دهد که جوامع انسان‌های نخستینی که پیش از مصرف قارچ بودند از نظر ساختار جامعه ممکن است حکم فرما بوده باشند. بنابراین، در مغایرت با گذشته نیاکان پستاندارمان که به سرعت زیر چرخ‌های اربابه گذر تاریخ خرد شده‌اند، شاید چیزی بیش از ترک مختصر ساختار سلطه‌گرایانه - گرایشی کوتاه مدت - به سمت یک تعادل پویا و آگاهانه واقعی با طبیعت را تجربه نکنیم. از زمان کنارگذاشت زندگی زودگذر مشترکمان با مصرف قارچ در عدن آفریقا^{۳۲}، ما فقط به تدریج در رفتار با یکدیگر حیوان‌تر شده‌ایم. رویکردی باز و غیرتصرفی با تمایلات جنسی در یک الگوی مشارکتی، واجب است. اما این گرایش با رفتار سرمستانه‌ای که قطعاً بخشی از آئین الله / قارچی آفریقایی بود، هم‌افزایی و تقویت شد. فعالیت جنسی گروهی در قبیله‌ای کوچک از شکارچیان و تجارب گروهی به وسیله‌ی توهم‌زاها، اقدام به حل مرزها و اختلافات بین مردم و ترویج تمایلات جنسی باز و بدون ساختار که به طور طبیعی بخشی از قبیله‌نشینی عشاير است، عمل کرد. (علیرغم آنچه قشر عاطفی و حریص کوچکی از مردم تمایل به باورش دارند، این بدان معنا نیست که مراسم‌ات معاصر قارچ "سکس‌های گروهی" است.)

ایبوگایین در میان قبیله‌فُنگ

فرقه‌های بی وی تی در آفریقای غربی، که در فصل ۳ مورد بحث قرار گرفت، مثالی آموزندۀ را ارائه می‌دهند: استفاده از یک گیاه حاوی ایندول توهمند، نه تنها خلسه الهام‌بخشی را فراهم می‌کند بلکه آنچه مصرف کنندگان «قلب پاک» می‌نامند را فراهم می‌کند. اعتقاد بر این است که این کیفیت، آگاهی مهربانانه معتلی، انسجام درونی جامعه فنگ و توانایی بی وی تی‌ها، فنگ را برای مقاومت در برابر تهاجمات تجاری و تبلیغاتی به یکپارچگی فرهنگی خود توضیح می‌دهد:

نه بی وی تی‌ها و نه فنگ احساس نمی‌کردند که می‌توانند گناه یا شیطان آیینی را از بین ببرند. این ناتوانی به این معنی است که مردان باید جشن بگیرند. خوب و بد با هم قدم می‌زنند. همانظور که فنگ به اندازه کافی به مبلغان مسیحی می‌گفتند: «ما دو قلب داریم، یک قلب خوب و یک قلب بد.» مبلغان قبل‌تر با آگاهی به این تناقضات معتبرانه، با اطمینان «قلب پاک» را در مسیحیت تبلیغ می‌کردند. اما فنگ در کل آن را در مسیحیت پیدا نکرد. از نظر بسیاری، قلب پاک مسیحی حاصل محدودسازی و تحت فشار گذاشتن خودشان بود. در حالی

^{۳۲} منظور همان حیات وحش آفریقاست.م

که «قلب پاک» در Bwiti جشن گرفته می‌شود، این قلب واحد است که از جریان بسیاری از خصوصیات از یک حالت به حالت دیگر منعقد می‌شود. این خوبی است که در صورت وجود پلیدی محقق می‌شود، یک برتری در حضور آن دیگری پدید آمده است که در مقابل عکس آن انرژی می‌گیرد.

ایبوگایین به شکلی متناقض و گستردگی، هم به عنوان عامل حفظ ییوند زوج‌های قبیله در برابر رسم‌های فنگ مانند طلاق آسان و هم به عنوان یک داروی تقویت قوای جنسی، شناخته شده است. این گیاه شاید یکی از معدود گیاهان از بین دهها مورد درخواستی به عنوان تقویت کننده‌های جنسی باشد که در واقع همانطور که تبلیغ می‌شود عمل می‌کند. بیشتر نامزدهای این عنوان در واقع صرفاً محرك‌هایی هستند که می‌توانند باعث برانگیختگی کلی و نعروظ مداوم شوند. به نظر می‌رسد که ایبوگایین در واقع مکانیسم‌های روانشناختی نهفته در پس انگیزه جنسی را تقویت، تغییر و تعمیق می‌کند؛ فد یک احساس جداسدگی و درگیری همزمان را تجربه می‌کند که قدرت بخش است. با این حال در شرایطی که فعالیت جنسی نه مجال و نه مناسب است، ایبوگایین باعث ایجاد یا حتی احتمال رفتار جنسی نمی‌شود. در این شرایط، این عملکردها تقریباً شبیه آیاوهواسکا در بین مصرف کنندگان سنتی خود؛ به عنوان توهمند زای روپایی از بین برندۀ حد و مرز عمل می‌کند. در اینجا یک مثال دیگر پژوهشی نهفته است که فقط منتظر تغییر نگرش‌های اجتماعی است تا انجام شود. اگر مشخص شود که تأثیر ایبوگایین بر اختلال عملکرد جنسی با فرنگ عامیانه آن متناسب است، تحقیقات بیشتر ممکن است امیدوار کننده باشد. این گیاهان قدرتمند که رابطه‌مان را با ارتباط جنسی و دیدگاه ما نسبت به خود و جهان تغییر می‌دهند، قلمرو ویژه مردمی هستند که عادت داریم آن‌ها را بدوى بدانیم. این فقط یک نشانه دیگر از آن میزانی است که نگرش‌های تسلط یافته ناخودآگاه ما را از حضور در جهان گستردگر و غنی‌تر اروس^{۲۳} و روان سلب کرده است.

به دلایلی که به راحتی قابل تشخیص بود، جوامع سلطه‌گر که جایگزین جوامع مشارکتی شدند، بیشتر از سرکوب آینین قارچ توهمند، مشتاق سرکوب فعالیت‌های جنسی گروهی بودند. فعالیت جنسی گروهی بدون انحلال نفس سلطه طلب به بیشتر مردان شیفتنه میل جنسی کمک می‌کند تا قدرت پیدا کرده و در سلسله مراتب اجتماعی رشد کنند. از آنجا که سلطه بر دیگران در نهایت شامل سلطه جنسی نیز می‌شود، این تداوم مجالس عیش و فعالیت‌های جنسی گروهی را در بسیاری از آینین‌های رازآلود، در جشنواره‌های دیونیسوس^{۲۴} و ساتورنالیا^{۲۵} رومی، و در غیر مسیحیت به طور کلی مدت‌ها پس از این‌که قلب جهانشان از تپیدن ایستاد، توضیح می‌دهد. با این حال، سرانجام، نگرانی سلطه‌گر در مورد ایجاد راههای واضح برای پدر بودن مردان، ارجح تر از موضوعات دیگر بود. سپس سلطه نفس سرانجام به برتری کامل دست یافت. از طریق نابودی بی‌رحمانه توسط مسیحیت هرگونه ارتداد و فعالیت سکس گروهی به عنوان فعالیت‌های خرابکارانه و از بین برندۀ حد و مرزها، شناخته و سرکوب شدند.

^{۲۳} eros: خدای عشق در یونان باستان.م

^{۲۴} Dionysus: خدای شراب و خوش گذرانی.م

^{۲۵} Saturnalia: جشنواره‌ای که در روم باستان حدود ۱۷ دسامبر با افراط در عیش و نوش برگزار می‌شد.م

تضادها در سیاست‌های جنسی

چندین تفاوت مهم از مقایسه جامعه سلطه طلب و جامعه مشارکتی منعطف و روانشناختی بی‌حد و مرز پدیدار می‌شود. نگرش انحصاری مردان نسبت به زنان که در مرکز همکاری با بخشی از ساختار سلطه‌گری است که در ساختار اجتماعی مشارکتی بسیار کمزنگ شده است و تمایل کمتر زنان به دنبال تمهد گستردگی برای پیوند زناشویی با مردان در جهت دستیابی به امنیت و رتبه بندی اجتماعی ناعادلانه، کمتر نمایان است. سازمان خانواده، سفت و سخت و سلسه مراتبی نیست. فرزندان توسط خانواده‌ی گستردگی از عموزاده‌ها و خواهر و برادرهای تنی و ناتی، خاله‌ها و عموهای شرکای جنسی سابق و فعلی والدینشان تربیت می‌شوند. در چنین محیطی، کودک روابط مختلف و الگوهای متنوعی دارد. ارزش‌های گروهی معمولاً با ارزش‌های فردی یا همسر و شوهر و فرزندان آنها مغایرت ندارد. آموختن رابطه‌ی جنسی نوجوان، مورد انتظار و تشویق آن‌ها قرار می‌گیرد. زوجین ممکن است به هر دلیلی که به خودشان و بهزیستی گروه مربوط باشد، پیوند برقرار کنند. چنین پیوندی ممکن است انجام شود اما لزوماً مادام العمر نمی‌ماند. تمایلات جنسی در چنین جوامعی به ندرت حرام می‌شود، و فقط در اثر تماس با ارزش‌های سلطه‌گرایانه درخور می‌شوند. در جامعه سلطه‌گرایانه، مردان تمایل دارند شریک جنسی جوان، سالم و قادر به باروری بسیاری را انتخاب کنند. و استراتژی زنان در جامعه سلطه‌گرایانه غالباً پیوند با مردی بزرگتر از خودشان است که با کنترل منابع گروهی (غذا، زمین یا سایر زنان) می‌توانند اطمینان حاصل کنند که ارزششان بوسیله پیرتر شدن و گذشتان از سن باروریشان کم نمی‌شود. در جامعه مشارکتی ایده‌آل، مردان مسن ممکن است روابط جنسی با زنان جوان داشته باشند، اما بدون تمدد پیوند‌هایی که با زنان مسن تر ایجاد شده است. با این حال، زنان تحت حمایت مردان مسن به دنبال امنیت تولید مثلی نیستند. این وضعیت به این دلیل بوجود آمده است که قدرت منحصر به مردان مسن و قدرتمند نیست. بلکه قدرت بین تمام مردان و زنان و گروههای سنی توزیع شده بود. قدرت نهایی در چنین جوامعی، قدرت ایجاد و تداوم زندگی بود و بنابراین به طور طبیعی به عنوان زن-قدرت الهه بزرگ-تصور می‌شد.

جين بیکر میلر^{۲۶} اظهار داشت که به اصطلاح نیاز به کنترل و تسلط بر دیگران از نظر روانشناختی عملکردی است نه تنها از روی توانایی و قدرت، بلکه از ناتوانی نشأت می‌گیرد. وی با تمایز قائل شدن بین «قدرت برای خود و قدرت بر دیگران» می‌نویسد: «اساسا، هرچه رشد هر فرد بیشتر باشد، توانایی، اثربخشی و نیاز به محدودیت یا منحصر کردن دیگر زنان یا مردان را بیشتر می‌کند.» جوامع مشارکتی به راحتی زن سالاری را جایگزین مردسالاری نمی‌کنند. چنین مفاهیمی بیش از حد محصور و محدود کننده جنسیتی است. تفاوت واقعی بین جامعه‌ای مبتنی بر مشارکت با نقش‌های متناسب با سن، اندازه و سطح مهارت و جامعه‌ای که در آن سلسه مراتب سلطه‌گری به قیمت نمود کامل و استفاده اجتماعی از افراد درون اجتماع حفظ می‌شود، است. در شرایط مشارکتی، فقدان مفاهیم مبتنی بر بزرگنمایی مالکیت و نفس، حسادت و انحصار طبلی را کمتر مشکل ساز می‌کنند.

²⁶ jean baker miler

جين بیکر میلر، روانپژوه، فمینیست و نویسنده.م

نگرش خصم‌انه جامعه سلطه طلب نسبت به نمود جنسی را می‌توان در وحشتی که نفس سلطه‌گر در هر موقعیتی که محدودیت‌ها از بین می‌رود، حتی در خوشایندترین و طبیعی‌ترین موقعیت‌ها، احساس کرد. مفهوم فرانسوی ارگاسم به عنوان مرگ کوچک^{۲۷}، ترس و جذبه‌ای را که ارگاسم از بین برندۀ حد و مرزها برای فرهنگ‌های سلطه‌گر بطور کامل دربرگرفته است را در خود گنجانده است.

²⁷ petit mort

۶

مناطق مرتفع عدن



آنچی^۱ و خواهرش به همراه برخی دیگر از دختران خویشاوندان، در اطراف درب ورودی عبادتگاه جمع شده بودند. پوشش چرمینی که معمولاً فضای داخلی را از دید پنهان می‌کرد، برداشته شده بود. این زمانِ جشنواره پاییزی بود که بزرگداشت الهه بزرگ را جشن می‌گرفت. زنان بزرگ شهر، موهاشان را چرب، سینه‌ها و ران‌های خود را به رنگ آبی خاکستری که از خاکستر تشریفاتی بود، پوشانده و در حال زانو زدن و آواز خواندن در اطراف شکل ترتیبن شده الهه بودند. او باشکوه، روی نوعی صندلی متحرک شاخ، لمیده و دسته‌های گل و نذورات دانه‌های کاج در اطرافش انباسته شده بود. از میان تماشای سوسوی بسیاری از فانوس‌ها، ناظران جوان هرگز تصور نمی‌کردند آنچه را که دیده‌اند خود الهه نیست، شکل باردارش در خواب عمیق بالا و پایین می‌شود، اما تندیسی چوبی که دارای یک ابُسیدین^۲ ناب است که شهر بخارش معروف بود و با چندین طیف از مواد رنگی و چربی مالیده شده تا پوست او با همان برآثیت آبنوسی عمیق همانند مردم شهر بدرخشد. در یک فضای باز کوچک در پای الهه، سه نفر از شمن‌های عالی رتبه و بسیار مخفی با لباس‌هایی کرکس‌مانند به آرامی می‌رقصیدند، که سایه‌هایشان به شکل هیپنوتیزم کننده‌ای با کرکس‌های مشابه نقاشی شده روی دیوارهای سفیدرنگ آمیخته می‌شد. در پایان رقص، ظروف چوبی کاملاً نقاشی شده و درب دار را از طاقچه در دیوار آورده و روکش پارچه‌های رنگ شده و بافته شده‌اش را باز کردند. تمام افراد حاضر، حتی جاسوسان کوچک

¹ Angi

² یک نوع ماده که از سرد شدن مواد مذاب آتشفسانی یا برخورد آن با آب تشکیل می‌شود و بسیار مقاوم است.

ما در آستانه، می‌دانستند که قارچ، او با نام‌های فراوان^۳، درونش است و هدیه مقدس آورده و توزیع شد تا در میان زنان حاضر خورده شود. این امتیازی نادر برای دختران بود که برگزیده شوند و بنابراین به افراد منتخب اجازه داده می‌شد تا شاهد اسرار مادر^۴ برداشت^۵ باشند که واقعاً نشانه‌ای از ارتقا وضعیت آن‌ها بوسیله زنان است. هر کدام می‌دانستند که پس از چند سال او جای خود را به عنوان آغازگر آئینی خواهد گرفت که اکنون مشاهده می‌کنند اما متوجه آن نبودند. اگرچه او فقط هشت سال داشت و خواهرش سلینگا^۶ شش سال، اما آنجی می‌دانست آنچه را که آنها دیده‌اند، هیچ مردمی از شهر ندیده است. اسرار مردان متفاوت و مخفیانه بود و هرگز از آن‌ها صحبت نمی‌شد.

فلات تاسیلی

شواهد باستان‌شناسی برای این ایده‌های تواری را می‌توان در صحرای ساهارا در جنوب الجزایر در منطقه‌ای به نام فلات تاسیلی نَجْرُ^۷ یافت. این سازه زمین‌شناسی عجیب و غریب، مانند یک هزارتوی، زمین‌های بدبو و لم بزرع پهناوری از توده‌های سنگی است که توسط باد به بسیاری از دلان‌های باریک عمودی تبدیل شده است. عکس‌های هوایی تصور وهم انگیزی از یک شهر متروکه ایجاد می‌کند (شکل ۲). در آنجا، سنگ نگاره‌هایی که قدمت آن‌ها از اواخر دوره نوسنگی تا حدود دو هزار سال پیش است، وجود دارند. اینجا اولین تصاویر شناخته شده از شمن‌ها با تعداد زیادی گاوچران است. شمن‌ها با مشت‌های پر و همچنین بدن‌های روییده از قارچ در حال رقص هستند (شکل ۳). در یک نمونه دیگر آنها را که با شادی در حال دویدن هستند و توسط ساختارهای هندسی توهمندان احاطه شده‌اند، به تصویر درآمده‌اند (شکل ۴). شواهد تصویری، غیرقابل انکار به نظر می‌رسد.

تصاویر مشابه با تاسیلی در منسوجات پُرپویی پیشاکلمبی^۸ وجود دارند. در این منسوجات شمن‌ها اشیایی را

³ She of Many Name

در واقع این جمله‌ای است که بسیاری از اسطوره‌شناسان الهه این نام را به آتنا الهه یونانی نسبت داده‌اند چون از چنین الهه‌ای در بسیاری از فرهنگ‌های مختلف با نام‌های مختلفی مانند: فریبا در فرنگ و ایکینگ الهه بز، پوتیبا به معنای بانو یا معشوقه و به تعییری نماینده ذهن آگاه، بریتمارتیس به عنوان ملکه جانوران و حشی، الوثیا الهه مادران و زایمان، دیکتینا الهه ماهیگیران یا تور که بعداً با آرتیسیس ادغام شد، خوانده شده است.

⁴ harvest

⁵ slinga

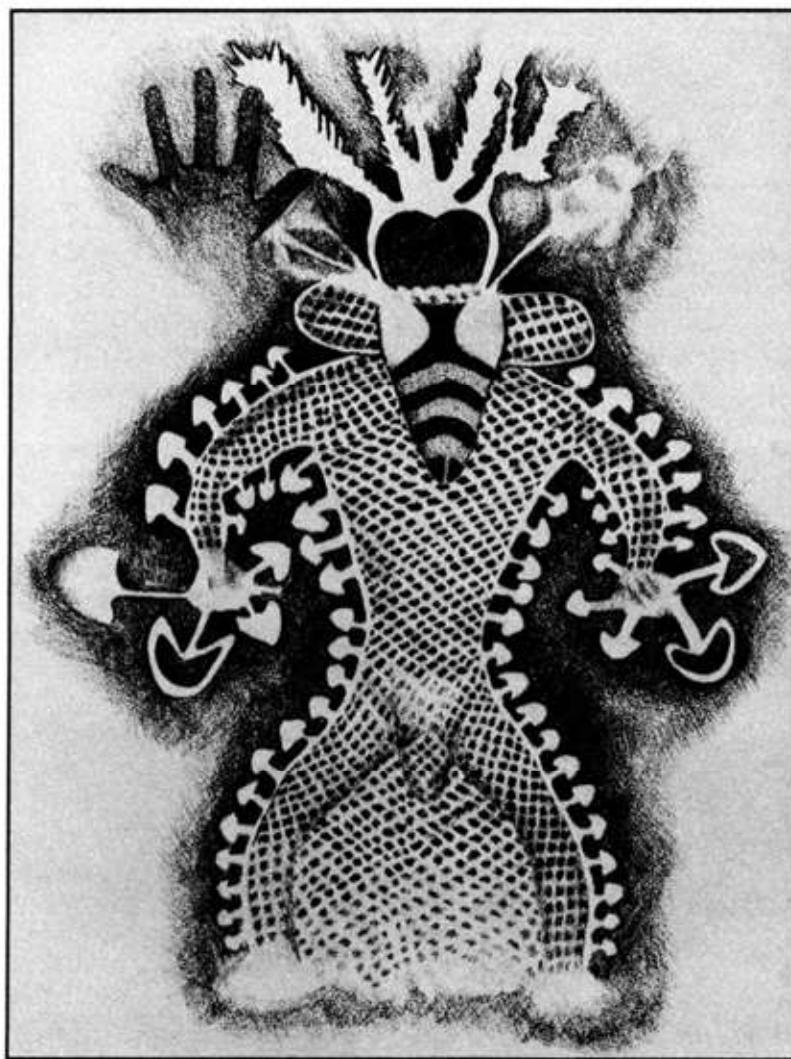
⁶ Tassili-n-Ajjer

⁷ pre columbian

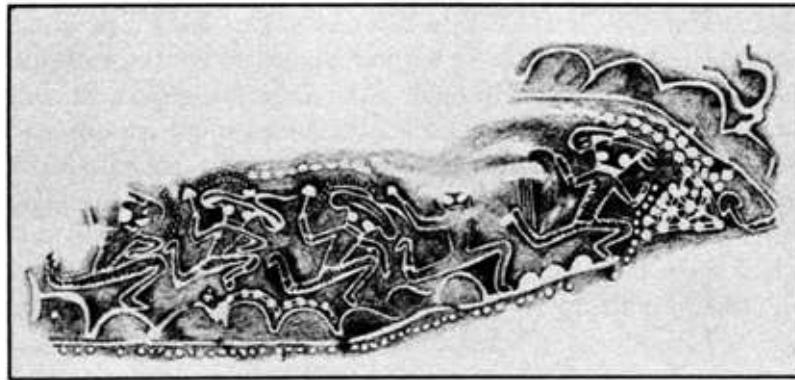
دوران پیشا-گُلمبی به برده‌ای از تاریخ قاره آمریکا اطلاق می‌شود که هنوز مردم اروپایی به این قاره وارد نشده بودند. م



شکل ۲. عکس هوایی از منطقه Tamrit ، Ti-n-Bedjadj از فلات
از یافته‌های نقاشی‌های دیواری Tessili Henri Lhote (نیویورک: E. P.
185-184) شکل ۷۱، ص ۱۹۵۹ Dutton



شکل ۳. شمن قارچ صورت زنبوری Tassili-n-Ajjer. طراحی شده توسط کیت هریسون-مک کنا. از O. T. Oss and O. N. Oeric، Psilocybin: The Magic Mushroom Grower's Guide ۱۹۸۶، ص. ۷۱. نقاشی‌های صخره‌ای تاسیلی طراحی شده از نسخه اصلی فیلمی به نام تاسیلی نجیر ساخته ژان دومینیک لازو (نیویورک: انتشارات جهانی، ۱۹۶۳)، ص. ۷۱.



شکل ۴. دونده‌های قارچ Tassili. طراحی شده توسط کت هریسون-مک کنا. از O. N. ، Oeric ، Psilocybin: The Magic Mushroom Grower's Guide و T. Oss ص. ۶. ۱۹۸۶. از نسخه اصلی در فیلمی، ساخته‌ی ژان دومینیک لاژو به نام تاسیلی نجر، نقاشی‌های صخره‌ای Tassili ، ۱۹۶۳ ، ص ۷۲-۷۳.

در دست دارند که ممکن است قارچ و حتی ابزارهای خرد کننده^۸ نیز باشند. با این حال، با نقاشی‌های دیواری تاسیلی قضیه روش و واضح است. در مناطق ماتالن آمازار^۹ و تین تازریفت^{۱۰} (تاسیلی، شمن‌های در حال رقص به وضوح قارچ در دست دارند و از بدنشان قارچ روییده است.

مردم چوبانی که آن نقاشی‌ها را ایجاد کرده‌اند، به ترتیج و در زمانی طولانی یعنی طی بیست هزار سال، از آفریقا خارج شدند. هفت هزار سال پیش با شن‌ها پخش شدند. هر کجا که می‌رفتند، سبک زندگی معنویشان همراهشان بود. در بیشتر این مدت دریای سرخ محصور در خشکی بود. پایین آمدن سطح دریا به این معنی بود که شبه جزیره عربستان در برایر قاره آفریقا مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته است. برخی از این دام پروران کوچگر آفریقایی از پل‌های زمینی در دو سر دریای سرخ برای ورود به بین‌النهرین و آسیای صغیر استفاده کردند، جایی که آن‌ها با جمعیت گردآورندگان شکارچی در حال حاضر درهم آمیختند.

دوازده هزار سال پیش روش دامداری عشايری در سراسر خاور نزدیک باستانی به خوبی تثبیت شد. این مردم چوبان و عشاير با خود یک آئین گاو و کیش الهه بزرگ را آورند. شواهد نشان می‌دهد که آن‌ها چنین پرستش‌هایی را از نقاشی‌های سنگی در تاسیلی که ناشی از دوره‌ای است که دانشمندان آن را دوره‌ی سرگرد^{۱۱}

^۸ chopping tool: این نوع ابزار از قدمت بسیار بالایی در گونه انسان برخوردار است به شکلی که قدیمی‌ترین شیء در موزه بریتانیاست.

^۹ Matalen-Amazar

^{۱۰} Ti-nTazarift

^{۱۱} Round Head

نامیده‌اند، گرفته‌اند. این دوره بخاطر سبک به تصویر کشیدن شکل انسان در این نقاشی‌ها [که همگی دیواری هستند] نامگذاری شده است - سبکی که از هیچ موقعیت مکانی دیگری گرفته نشده است.

تمدن سرگرد

اعتقاد بر این است که دوره سرگرد خیلی زود آغاز شده و احتمالاً قبل از هزاره‌ی هفتم پیش از میلاد به پایان رسیده است. هنری لوت^{۱۲} تخمین می‌زند که دوره سرگرد چندین هزار سال به طول انجامید و آغاز آن را در جایی تزدیک به شروع هزاره‌ی نهم قرار داد. اینکه الهه بزرگ^{۱۳} بخشی از دیدگاه جهانی نقاشان سبک سرگرد بود، جای بحث ندارد. یک نقاشی از منطقه ایناؤنرت^{۱۴} در تاسیلی شامل تصویری شگفت‌انگیز از یک زن در حال رقص است (شکل ۵). در حالی که بازوها و شاخ‌های کشیده‌اش به صورت افقی در دو طرف سر او کشیده شده است، مظهر الهه شاخ بزرگ است. کاشفانش او را در رابطه با الهه بزرگ مصری، آیسیس^{۱۵}، محافظ اسطوره‌ای کشت غلات، دیدند.

این نگاره‌ی چشمگیر یکی از بی‌شمار مسائل مطرح شده توسط یافته‌های تاسیلی را روشن کرد. چرا، بسیاری از نقاشی‌های دوره سرگرد تأثیری مصری را در محتوا و سبک نشان می‌دهند؛ اگر در زمانی اتفاق افتاده که چینه شناسی دره نیل نشان داده است، آیا این منطقه در آن زمان تقریباً خالی از سکنه بوده است؟ نتیجه‌گیری منطقی این است که این نقوش و تصورات سبک شناختی‌ای که مرتبط با مصر باستان می‌دانیم برای اولین بار توسط ساکنان صحرای غربی به مصر وارد شده‌اند. در صورت اثبات این نظریه، ساها رای مرکزی را منع آنچه بعداً به تمدن عالی مصر پیشاپسله‌ای تبدیل شد، نشان می‌دهد.

بهشت پیدا شد؟

tasili hzrdeh dawazdehm قبل از میلاد ممکن است بهشت مشارکتی‌ای باشد که از دست دادن آن یکی از ماندگارترین و تکان دهنده‌ترین درونمایه‌های اساطیری - درد جدایی از بهشت، تصور گمگشته‌ی دوران

^{۱۲} Henri Lhote: هنری لوت یک سیاح، مردم‌نگار، کارشناس در هنر پیش از تاریخ و انسان‌شناس اهل فرانسه

بود.م

^{۱۳} الهه مادر یا متعال هم گفته شده است.م

^{۱۴} Inaouanrhat

^{۱۵} Isis



شکل ۵. نقاشی اواخر دوره سر گرد در Inaouanrhat در Tassili شامل یک تصویر فوق العاده از یک الپه شاخدار در حال رقص است. از جستجوی نقاشی‌های دیواری آثار هنری لوته، ۱۹۵۹، صفحه ۳۵، ص. ۸۸

طلایی فراوانی، مشارکت و تعادل اجتماعی ما را ایجاد کرده است. در اینجا بحث این است که پیدایش زبان، جامعه‌ی مشارکتی و عقاید مذهبی پیچیده ممکن است در فاصله کمی از منطقه ظهور انسان‌ها – مکانی مملو از شکار، قارچ و دشت‌های هموار با درختان پراکنده‌ی گرم‌سیری و نیمه گرم‌سیری آفریقا، رخ داده باشد. در آنجا جامعه‌ی مشارکتی پدید آمد و شکوفا شد. فرهنگ شکارچی گردآورنده به تدریج جای خود را به اهلى سازی حیوانات و کشت گیاهان داد. در این محیط قارچهای حاوی سیلوسایبین مشاهده، مصرف و مورد پرستش قرار گرفتند. زبان، شعر، آیین و اندیشه از تاریکی ذهن گونه بشر پدیدار شد. عدن برای مردم ماقبل تاریخ فلات مرتفع تاسیلی افسانه نبود؛ بلکه عدن میهن و خواستگاه آن‌ها بود. پایان آن داستان ممکن است سراغ داستان خود ما باشد. آیا این تصادفی است که در ابتدای کد منبع تمدن غرب، کتاب سفر پیدایش، گزارشی از اولین تعامل مخدر تاریخ را می‌خوانیم:

۳.۶. هنگامی که زن دید میوه درخت برای خوردن مناسب، چشم نواز و قابل تأمل است،
مقداری برداشت و آن را خورد. او همچنین مقداری به شوهرش داد و او نیز آن را خورد.
بنابراین چشمان هر دویشان باز شد و دریافتند که برهمه‌اند؛ سپس با دوخت برگ‌های انجیر،
پوششی برای خودشان ساختند.

۳.۲۲ خداوند بزرگ پوشش و لباس‌های کوتاهی برای آدم و همسرش ساخت و به آنها
پوشاند. او گفت: «این انسان مانند یکی از ما شده است، خیر و شر را می‌شناسد؛ اگر اکنون
دست خود را دراز کند و از درخت زندگی نیز میوه بگیرد، آن را بخورد و برای همیشه زنده بماند
چه؟» پس خداوند بزرگ او را از باغ عدن بیرون راند تا در آن زمینی که از او گرفته شده بود،
شروع به زراعت کند. سپس در قسمت شرقی باغ عدن، کروبیان^{۱۶} و شمشیری^{۱۷} که چرخان
و درخشان است را برای محافظت از درخت زندگی مستقر کرد.

داستان سفر پیدایش داستان زنی است که بانوی گیاهان جادویی است (شکل ۶). او میوه‌های درخت زندگی
یا درخت داشت را می‌خورد و به اشتراک می‌گذارد، میوه‌هایی که «چشم نواز و قابل تأمل هستند». توجه داشته
باشد که «چشم هردوی آن‌ها باز شد و آنها فهمیدند که برهمه هستند». در سطح استعاره، آنها از خود به عنوان
افراد و از یکدیگر به عنوان «دیگری» به آگاهی رسیدند.
بنابراین میوه درخت داشت دقيقی داد، یا شاید باعث افزایش درک آنها از شهوانیت یا نفس گرابی شد. در
هر صورت، این داستان قدیمی از اجداد ما که توسط یهوهی^{۱۸} بی‌رحم و سست بنیان، خدای طوفان، از باغ بیرون

^{۱۶} کَرْوَبِيَان نام گروهی از فرشتگان در دین یهودیت و مسیحیت است. به صورت کلی کروب به صورت یک شیر
یا گاو با بال‌های عقاب و صورت انسان نمایش داده می‌شود.

^{۱۷} منظور همان شمشیر عدالت است.

^{۱۸} یهوه، خدای بنی اسرائیل.



شكل ٦. حوا اثر لوکاس کرناخ،.. Galleria delgi ۱۵۲۰. از فلورانس. با تشکر از کتابخانه فیتز هیو لودلو. Uffizi

رانده می‌شود، داستان جامعه‌ای الهی و مشارکتی الهه‌گرا است که توسط قسمت‌های متوالی به دلیل دوره‌های مداوم خشکسالی که بر ظرفیت حمل و نقل و آب و هواهای دامپوران عشاپر صحرای عدن تأثیر گذاشته است، به عدم تعادل رسیده است. به نظر می‌رسد فرشته‌ای با شمشیر درخشنان که از بازگشت به عدن محافظت می‌کند نمادی واضح از خشونت غیر قابل بخشش خورشید صحراء و شرایط شدید خشکسالی همراه آن است. تنش بین جنس مذکر و موئث در این داستان ظاهرا نزدیک است و نشان می‌دهد که در زمان ثبت داستان تغییر فرهنگ از مشارکتی به سلطه‌گری از قبل پیشرفت کرده بود. زن از میوه درخت داشت خورد؛ این میوه مرموز، قارچ حاوی سیلوساپین استروفاریا کوبنیسیس است که عدن شراکتی با تاسیلی را کاتالیز می‌کند و سپس آن را از طریق آئینی حفظ کرد که از انحلال مکرر حد و مرزهای شخصی در حضور پهناور الهه‌ی بزرگ، که او را، Geo، Gala و زمین نیز می‌نامند، پاداش والای می‌داد. جان فایفر¹⁹ در مورد غار نگاره دوران پارینه سنگی شمال اروپا، مشاهدات زیادی را انجام داده است که برای این نظریات مهم است. او معتقد است که قرار دادن هنر در غارها در نقاط غالباً غیرقابل دسترس، مربوط به استفاده از مکان‌هایی برای مراسم تشریفاتی است که تأثیرات نمایشی کاملاً پیچیده‌ای را دربر می‌گیرد. وی همچنین پیشنهاد می‌کند آنچه او «سطح تفکر گرگ و میشی» می‌نامد پیش شرط آشکار شدن حقایق بزرگ تحريم شده فرهنگی است. سطح تفکر گرگ و میشی با ازین رفتان عینیت، آشنازی زمانی و تمایل به توهمنات خفیف مشخص می‌شود و چیزی بیش از یک تالالو برانگیختگی روانگردان غیرخودخواهانه و بی حد و مرز است:

نفوذ سطح تفکر گرگ و میشی و تأثیر پذیری بالای ما نسبت به این حالت، اهمیت تکاملی آن را اثبات می‌کند. در موارد شدید منجر به آسیب، اختلالات و کژپنداری، توهمنات و خرافه پرستی مداوم می‌شود. اما همچنین نیروی محركه تلاش‌ها برای دیدن همه‌چیز است، برای دستیابی به انواع پیوندها از نظریه‌های میدان یکپارچه در فیزیک گرفته تا طرح‌هایی برای آرمان شهرهایی که در آن مردم در کنار هم و در صلح زندگی خواهند کرد. باید برتری انتخابی ای از این سطح در دوران پیش از تاریخ وجود داشته باشد. اگر محدودیت‌های دوران پارینه سنگی شمالی به خاطر بقا خواستار عقاید متعصبانه و پیروی از رهبران باشد، افرادی با چنین ویژگی‌هایی که توانایی سقوط در خلصه‌ها را با میل خود دارند، از مقاومت پیشتری برخوردار می‌شوند.

فایفر از پرداختن به گیاهان روانگردان و هر نقشی که ممکن است در ایجاد پندار گرگ و میشی داشته باشد غافل می‌شود و بحث خود را محدود به اروپا می‌کند. با این حال، قرارگیری سنگ نگاره‌های تاسیلی و مشابه آن نگاره‌ها را در بسیاری از مناطق اروپایی یافت و بنابراین می‌توان تصور کرد که این نقاشی‌ها برای اهداف کلی مشابهی کشیده شده‌اند. به احتمال زیاد آئین‌های مذهبی یکسانی در جنوب اروپا و شمال آفریقا انجام

¹⁹ John Pfeiffer

می‌شده است. عقب‌نشینی یخچال‌ها از اقلیم اوراسیا و افزایش سرعت همزمان خشکی در مراتع آفریقایی، سرانجام «بیرون راندند از عدن» را با تمثیل منتقل شده در کتاب سفر پیدایش به ارمغان آورد. مردمان قارچی تاسیلی شروع به مهاجرت به سمت «شرق عدن» کردند. و در واقع اثر این مهاجرت را می‌توان در شواهد تاریخی جستجو کرد.

فرهنگ پیوند گشته

در اواسط هزاره دهم پیش از میلاد، فلسطین، که فقط جمعیت کمی داشت، محل ظهور ناگهانی فرهنگی پیشرفته شد که با خود انفجاری به بزرگی سکونتگاه‌ها و هنرها، صنایع دستی و فن آوری‌هایی که مانند آن هرگز تاکنون در خاور نزدیک یا در هر جای این کره خاکی دیده نشده بود. این فرهنگ ناتوفیان^{۲۰} بود، فرهنگی که سنگ چخماق‌های هلالی شکل و تخته سنگ‌های تراش خورده طبیعت‌گرایانه آن با هیچ چیز هم دوره‌اش در اروپا یافت نمی‌شود. همانطور که جیمز ملارت^{۲۱} نوشته است: «در اوایل دوران ناتوفیان عشق به هنر وجود داشت؛ گاهی اوقات طبیعت‌گرایانه و گاهی دارای ابتکاری بیشتر. مجسمه‌های سنگ آهکی خمیده از غار امژوپتینه^{۲۲} یا دسته داس از لواز^{۲۳} که بچه آهوبی را نشان می‌دهد، نمونه‌هایی عالی از هنر طبیعت‌گرایانه که لایق فرانسه در دوران پارینه سنگی است. (شکل ۷)

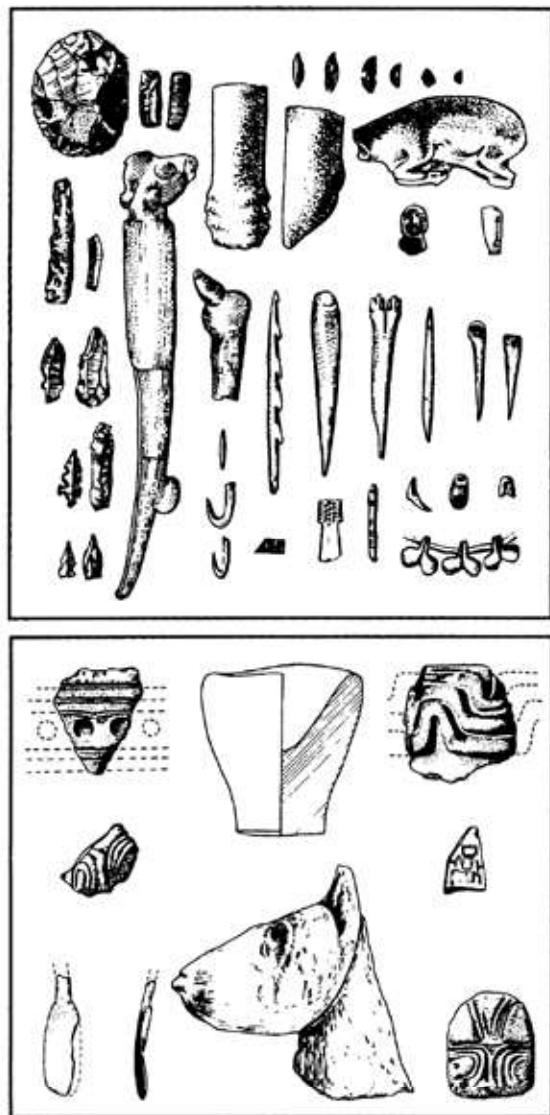
علی‌رغم تصور باستان‌شناسی دانشگاهی اروپا که باید چنین فرهنگی با شهرک‌های اروپای قدیم ارتباط داشته باشد، شواهد اسکلتی اریحا، جایی که فرهنگ ناتوفیان به اوج خود رسید، به وضوح نشان می‌دهد ساکنان آنجا که ریشه‌ای اروپایی-آفریقایی داشتند، نسبتاً قوی هیکل و دارای جمجمه‌هایی بزرگ بودند. شواهد سفالی نیز مفهوم این منشاً آفریقایی را تایید می‌کنند: در مناطق ناتوفیانی ظروف سفارشی تیره و مستهلكی وجود دارد که به عنوان ظروف ساهاهارا-سودانی شناخته می‌شوند. این نوع سفال در نزدیکی مرز مصر و سودان در حالی یافت شد که نشان می‌دهد احشام اهلی وجود داشته‌اند. اینها در نزدیکی و داخل منطقه‌ی تاسیلی یافت شده و بدیهی است که در پایان دوره سرگرد پدیدار گشته است. مری ستگست^{۲۴} در این باره نوشته است: «منشا این سفالهای آفریقایی مشخص نیست. در کاوش‌های جدید Ti-n-Torha در صحرا لیبی، ظروف سفالی از نوع ساهاهارا-سودانی با میزان نوعی کربن ۱۴ در سال ۷۱۰۰ قبل از میلاد، که اگر تاریخی معتبر باشد،

^{۲۰} فرهنگ ناتوفیان از مهم‌ترین فرهنگ‌های معرف دوره فرایارینه سنگی در خاور نزدیک است که به عنوان فرهنگ بلافصله قبل از کشاورزی در مناطق شرقی دریای مدیترانه شناخته شده‌است. این فرهنگ را برخاسته از فلسطین می‌دانند.^{۲۱}

²¹ James mellart

^{۲۲} منطقه‌ای در شمال غربی اردن.^{۲۳} کوهی در کوهستان کارمل اسرائیل.^{۲۴}

²⁴ Mary Settegast



شکل ۷. هنر طبیعت گرایانه ناتوفیان در فلسطین. شکل ۵ (ص ۲۵) و شکل ۱۰ (ص ۲۹) از کتاب اولین تمدن‌های خاور نزدیک، نوشته‌ی جیمز ملارت (لندن: تیمز و هادسون ۱۹۶۵،

می‌تواند یک پرسابقگی غربی را ارائه دهد.» چنین جملاتی این باور را تأیید می‌کنند که فرهنگی عالی در غرب رود نیل منشأ فرهنگ پیشرفتنه‌ی جدیدی است که در دره‌ی نیل و فلسطین پدید آمده است. از نکات قابل توجه در این زمینه، درهم آمیختگی فرهنگ ناتوفیان بطرز ویژه‌ای پرقدرت و نزدیک با گیاهان است:

تحقیق در مورد رابطه سیستم‌های زیست محیطی و رفتاری در ۸ تا ۱۰ هزار سال قبل از میلاد، نشان می‌دهد که پایه‌های معيشتی جمعیت ناتوفیان تفاوت چشمگیری با سنت محلی پاربینه سنگی شمالی ندارد. با این حال، تأکید بر منابع گیاهی، در دوره‌ی ناتوفیان، امکان ایجاد مازاد قابل توجهی را فراهم می‌کند که به نوبه خود، بر الگوهای رفتاری ناتوفیان تأثیر داشت. بیشتر فرهنگ مادی ناتوفیان (معماری، سنگ تراشی) و الگوی استقرار، تحت تأثیر بهره‌برداری فشرده از منابع گیاهی قرار گرفت.

سفر پیدایش آفریقایی

اگر منشأ قدیمی‌ترین سفال‌ها در مناطق ناتوفیان، شمال آفریقا باشد، این امر به شدت نشان می‌دهد که منشاء فرهنگ ناتوفیان، بهشت مشارکتی از قبیل مختلط شده‌ای است که در مناطق مرتبط و غربی ساهارا، به ویژه تاسیلی نجر شکوفا شد. علم باستان‌شناسی ممکن است سرانجام پاسخ‌هایی را ارائه دهد، اما تاکنون هیچ کاوش باستان‌شناسی مهمی با در نظر گرفتن این سوالات انجام نشده است. ساهارای غربی به عنوان منبع احتمالی فرهنگ پیشرفتنه‌ای که در اواسط هزاره دهم پیش از میلاد وارد فلسطین شد جدی گرفته نشده است. نتیجه این قصور در اظهارنظرهایی مانند موارد زیر منعکس می‌شود:

«با این حال، آنچه تعجب‌آور است این است که تسلسل فلسطینی به عنوان یک نیا برای مراحل اولیه بسیار اصیل ناتوفیان به هیچ وجه قانع کننده نیست. صنعتی که بلا فاصله مقدم بر آن است ... فرهنگی که نسبتاً جالب نیست و اشتراکات بسیار کمی با جانشین آن دارد. در حقیقت، ناتوفیان اولین چهره‌ی خود را از قرار معلوم کاملاً رشدیافته و بدون ریشه‌ی قابل ردیابی ای در گذشته، نشان می‌دهد.» دقیقاً زمانی که ناتوفیان اولیه فلسطین، غارها و تراشهای جلویشان را مستقر می‌کردند، سنگ نگاره‌ها در تاسیلی انجام درحال نقش بستن بودند. کاوش بیشتر در یافته‌های مهم دیواری دوره‌ی بزرگ سرگرد در تاسیلی ممکن است ردپای تمدن ناپهنگامی را فاش کند که منبع فرهنگ ناتوفیان است.

چاتال هویوک

اگر تاسیلی نجر را بتوان به عنوان عدن اصلی و غربی‌ترین مکان فرهنگ مشارکتی ادعا کرد، مطمئناً چاتال

هویوک، در آناتولی مرکزی، باید به عنوان اوج دوره‌ی نوسنگی و شرقی آن تلقی شود. چatal هویوک را «درخشش و پیچیدگی زودهنگام» و «شهری فوق العاده غنی و لوکس» خوانده‌اند. بر اساس علم چینه‌شناسی، قدمت این منطقه از اواسط هزاره نهم پیش از میلاد آغاز شده است. جزئیات اشکال فرهنگی در لایه VI چینه‌شناسی نشان می‌دهد چatal، در اواسط هزاره هفتم پیش از میلاد، به اوج خود رسیده است. چatal هویوک شهرک عظیمی بود و در ۳۲ هکتار از دشت قونیه گسترش یافته و در اوج خود پیش از هفت هزار نفر جمعیت داشته است. اگرچه به سختی آغاز شده است، اما در حفاری چatal هویوک معبد‌های شگفت‌انگیزی با نقش بر جسته گاو و سرهای نیاگاوهایی منظر شده^{۲۵} و پوشیده و رنگ شده با گل اخرا^{۲۶} از نگاره‌های بسیار تکامل یافته‌ی تمدنی پیچیده خبر داده است. (شکل ۸)

پیچیدگی چatal هویوک باستان شناسان را متوجه ساخته است:

«کمتر از سه درصد از منطقه، مورد بررسی قرار گرفته است. اما چatal هویوک پیش از این، تعداد زیادی از هنرها و نمادهای مذهبی‌ای را ارائه داده است که به نظر می‌رسد سه یا چهار هزار سال جلوتر از زمان خود می‌باشد. سنت‌های موجود در این منطقه نوسنگی، به گفته یکی از کاوشگران، نیایی از پارینه سنگی شمالی که از او اثری نداریم را بیشتر متنضم می‌کند».

من ادعا می‌کنم که «نیای پارینه سنگی شمالی‌ای که هیچ اثری از آن نداریم» فرهنگ تاسیلی نجر است. فرهنگ ناتوفیان، فرهنگی انتقالی بود که مستقیماً فرهنگ سرگرد در آفریقا را با چatal هویوک پیوند داد. در حمایت از این گفته نسبتاً حیرت انگیز، مشاهدات زیر را توسط سایر محققان در نظر بگیرید. ملاحت در مورد کشاورزی در چatal گفت:

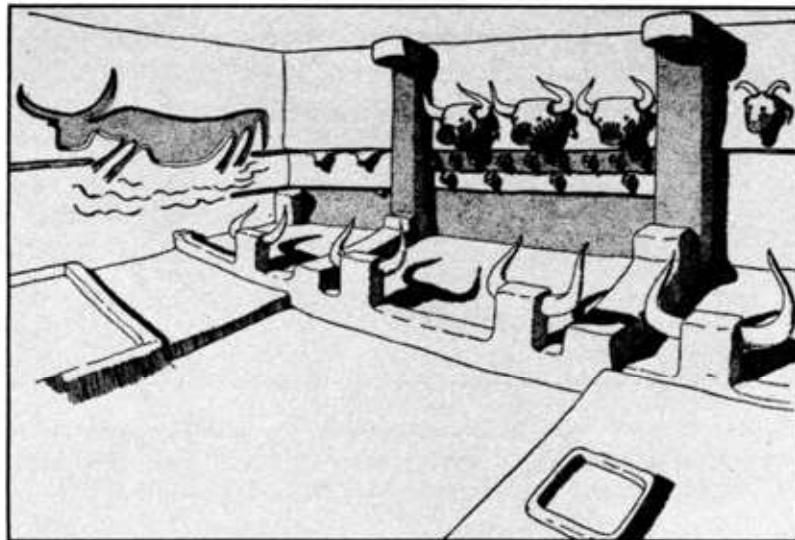
همه چیز نشان می‌دهد که گیاه پروری چatal هویوک باید در جای دیگر، در منطقه‌ای که اجداد وحشی احتمالاً این گیاهان در خانه‌های کوهپایه‌ای، بسیار دورتر از محیط ساخت بشر داشت قونیه بودند ... شروع کار را باید در ناتوفیان فلسطین، آرمایشی که هنوز ناشناخته است و از قبل در فلات آناتولی [ترکیه] و در خوزستان [دورتر از شرق] جستجو کرد.

در اینجا ملاحت در مورد فرهنگ مادی در چatal سخن می‌گوید (شکل ۹):

برخلاف سایر فرهنگ‌های هم دوره‌ی نوسنگی، چatal هویوک تعدادی از سنت‌ها را که به نظر می‌رسد باستان گرایانه باشند را در جامعه‌ای کاملاً پیشرفته نوسنگی حفظ کرد. هنر نقاشی دیواری، نقش بر جسته‌های ساخته شده از خاک رس یا برش خورده از گچ دیوار، نمایش‌های طبیعت گرایانه از حیوانات، شکل‌های انسانی و خدایان، استفاده گاه به گاه از

25 Bos primigenius

26 یک اکسید آهن خاکی سست قرمز، زرد یا قهوه‌ای رنگ که به عنوان رنگدانه یا رنگزا مورد استفاده قرار می‌گیرد.م



شکل ۸. زیارتگاه مذهبی در چاتال هویوک: یک شهر نوسنگی در آناتولی توسط چیمز ملارت (سانفرانسیسکو: McGraw-Hill Book Co، ۱۹۶۷)، شکل ۴۱، ص. ۱۲۸

طرح‌های سفالی ایجاد شده با انگشت، مانند «ماکارونی»، استفاده توسعه یافته از تزئینات هندسی از جمله مارپیچ و پیچ و خم، حکاکی شده بر روی مهر و موم یا انتقال به یک وسیله جدید باقندگی؛ مدل سازی حیوانات زخمی شده در مناسک شکار، شیوه‌های تدفین گل اُخری^{۲۷}، طلسه‌های باستانی به شکل پرنده، مانند الهه استاتوپیگوس^{۲۸} و سرانجام انواع خاصی از ابزار سنگی و ترجیح آنها برای استفاده از پوسته‌های عاجی‌ها^{۲۹} در جواهرات، بقایای میراث پارینه سنگی شمالی را حفظ می‌کنند. کم و بیش، چنین عناصر باستانی در تعدادی دیگر از فرهنگ‌های پسا پارینه سنگی، مانند ناتوفیان در فلسطین نیز قابل رویابی است، اما در هیچ کجا به اندازه‌ی دوران نوسنگی چاتال هویوک برجسته نیستند.

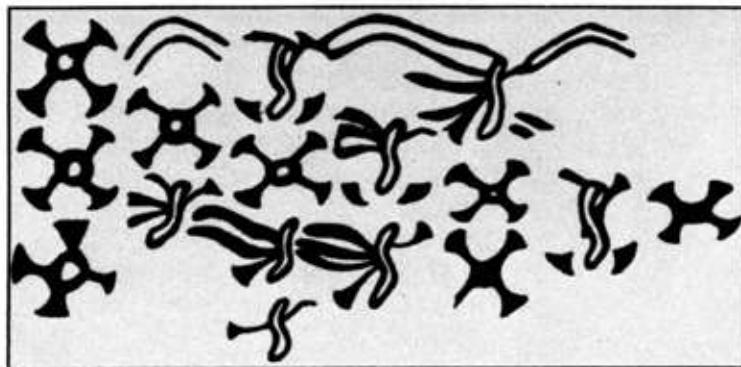
در باره‌ی دیوار نگاره‌های معبد در چاتال هویوک، ستگست^{۳۰} بر اساس مشاهدات خود می‌نویسد: طیف رنگدانه‌های مورد استفاده‌ی هنرمندان چاتال در شرق نزدیک، بی‌نظیر بود (اگرچه

^{۲۷} نوعی از تدفین مرده‌ها با گل اخرب بوده که پس از پوسیده شدن جسد، شکل جسد در قالبی گلی شکل گرفته می‌شد.^{۲۸}

²⁸ steatopygous goddess

^{۲۹} عاجی‌ها نام یک سرده از راسته عاجیان است.^{۳۰}

³⁰ settegast



شکل ۹. نقاشی دیواری از حشرات و گلهای، به سبک طبیعت گرایانه. الگوی تور قرمزی که حشرات و گلهای را نشان می‌دهد، حذف شده است. از کتاب چاتال هویوک: یک شهر نوینگی در آناتولی از جیمز ملارت، ۱۹۶۷، شکل ۴۶، ص. ۱۶۳.

در مقابل هنر دوره‌ی سرگرد در صحرای بزرگ برابر یا فراتر رفته است) نوع سوم تزئینات با بریدن نیم‌رخ حوانات از تجمع عمقی گچ بر روی دیوارها، استفاده‌ای نادر از سطوح داخلی که ملارت [کاوشنگر] معتقد است که شاید از تکنیک‌های مجسمه سازی منتقل شده باشد، انجام شد. «طبیعت گرایی زیبای این هنر در چاتال هویوک بازگویی از ارائه‌های زیبا و حساس گاو است که نمونه‌های کشف شده از هنر تاسیلی را نشان می‌دهد (به عنوان مثال، شکل ۱۰). ملارت در مورد هنر حیوانی الهام گرفته شده از دوره‌ی پارینه سنگی شمالی می‌گوید:

ما قبلاً پایندگی خفیفی [از سبک طبیعت گرایانه] را در ناتوفیان فلسطین دیده بودیم اما در نگاره‌ها و گچ بری‌های دیواری منطقه دوره‌ی نوینگی در چاتال هویوک بسیار مشخص شده تر بود. در آنجا این هنر طبیعت گرایانه تا اواسط قرن پنجماه و هشتاد پ.م پا بر جا مانده است، اما دیگر در فرهنگ‌های بعدی یعنی هاچیلر^{۳۱} یا حسن خان^{۳۲} یافت نمی‌شود؛ فرهنگ‌هایی که در یک منطقه دنبال شدند.»

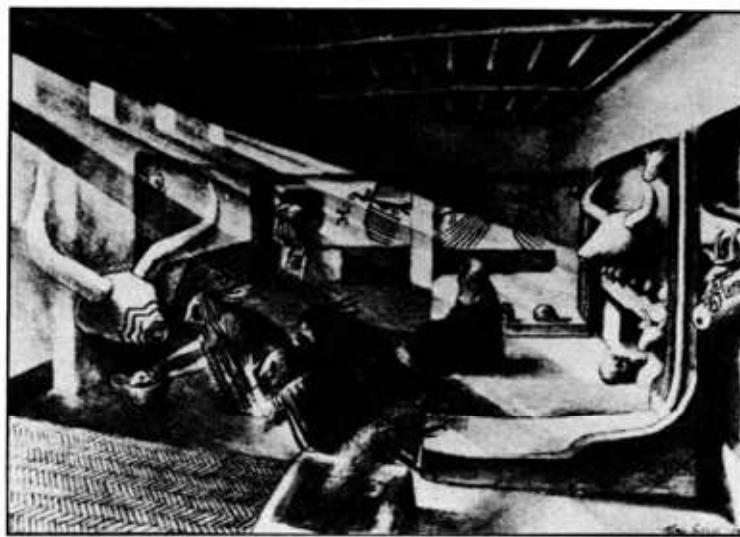
چه چیزی می‌تواند سبب زوال روحیه طبیعت گرایی در هنر باستانی باشد که با تغییر حالت از شکارچی - گردآورندگی، به کشاورزی همراه بوده است؟ با اینکه عدم وجود قارچ الهام‌بخش و دقت بینایی به آن وارد است اما نمی‌تواند دلیل اصلی آن باشد، بلکه

³¹ Hacilar

³² Can Hasan



شکل ۱۰. نمایبردازی زیبای طبیعت‌گرایانه هنر تاسیلی گونه‌ای از احشام، این نمونه از نقاشی‌های منطقه‌ی *jabbaren* در تاسیلی است. برگرفته از کتاب سنگ نگاره‌های تاسیلی از ژان دومینیک لازو، ۱۹۶۳، ص ۱۰۶.



شکل ۱۱. بازسازی آیین کرکس بوسیله کاهنه‌هایی که به شکل کرکس تبدیل شده بودند. از سطح VI از چاتال هویوک، حدود ۶۱۵۰ ق.م. این بر اساس کشف نقاشی‌های دیواری از کرکس‌ها و جمجمه‌های موجود در سبدهای زیر سر هر گاو بزرگ در دیوارهای غربی و شرقی است. از کتاب قدیمی‌ترین تمدن‌های خاور نزدیک از جیمز ملارت، ۱۹۶۵، شکل ۸۶ ص. ۱۰۱

از دست دادن‌شان از قدرت حیاتی بینش باستانی کاسته است. دامپوران عشاير الهمه‌پرست، عمیق‌تر به طبیعت پی‌می‌بردند و سبک طبیعت گرایانه آن‌ها، غالباً از نوع یک‌ترین‌شان، بازنمایی نمادین رمزآلود را قربانی رئالیسم بصری می‌کردند. رایج‌ترین نقوش در چاتال هویوک احشام و گاوهای نر و در مرحله دوم، کرکس و پلنگ است که همگی حیوانات مراتع آفریقا هستند. (شکل ۱۱) در مورد کرکس‌ها، ستگست می‌گوید:

در هر صورت، اگر مضمون کرکس در سطح VIII چاتال هویوک با خنجرهای سنگ چخماق به سبک قبل از سلسله و سفال‌های احتمالی مربوط به صحرای بزرگ و سودان ثبت شده باشد، همانطور که از کاوش‌های انجام شده در این مورد حکایت دارد، احتمال اینکه برخی از این نمادهای کرکس آنانتویی در واقع آفریقایی باشند، قابل رد نیست.

نتیجه‌گیری اینکه مردم و نهادهای فرهنگی آفریقا برای مدتی در محیط خاور نزدیک وارد و شکوفا شدند، منطقی است و رد آن دشوار است. ملارت متحیر است که چگونه چاتال هویوک هیچ تأثیر بزرگی بر

فرهنگ‌های بعدی در منطقه نگذاشته است، با اشاره به اینکه «فرهنگ‌های نوسنگی آناتولی اولين آغاز کار کشاورزی، پرورش دام و فرقه‌ای از الهه‌ی مادر، اساس تمدن ما را بوجود آورد.» مبنایی که امروزه بسیاری هنوز انکار می‌کنند، ممکن است به نحوی اضافه شده باشد. رایانه آیزلر^{۳۳}، کسی که روانشناسی و مکانیسم‌های حفظ تعادل فرهنگی در جامعه مشارکتی را بررسی کرده است، بطور قانع‌کننده‌ای استدلال می‌کند که الگوی بعدی ظهور، یعنی جامعه‌ی سلطه گر، به همراه هندو- اروپایان اسب سوار و فرهنگ وسایل نقلیه چرخدار از کشور سرديسر شمال دریای سیاه آمد. این افراد «موج‌های کورگان» جنجالی و فرضی جنبش جمعیت هندواروپایی هستند. موضع آیزلر همان موضع ماریا گیمبوتا^{۳۴} است که نوشت:

اصطلاح اروپای قدیم در مورد فرهنگ پیش از «هندو- اروپایی» اروپا به کار رفته است، فرهنگی متکث و احتمالاً در نزدیک به هم، زراعتی و کم تحرک، برابری طلب و صلح جو. این به شدت در تقابل با فرهنگ نیا- هندواروپایی بعدی آن که مردسالارانه، طبقه بندی شده، چوبانی، متحرک و جنگ محور بود و در طی سه موج نفوذ از استپ^{۳۵} روسیه، بین سالهای ۴۵۰۰ تا ۲۵۰۰ پ.م، بر تمام اروپا، به جز حاشیه جنوبی و غربی، سوار شده بود. در خلال این دوره و بعد از آن، خدایان زن یا به عبارت دقیق‌تر، آیزدانو یا الهه‌ی خالق در بسیاری از جنبه‌هایش تا حد زیادی توسط خدایان غالباً مرد هندواروپایی جایگزین شدند. آنچه بعد از گذشت ۲۵۰۰ سال مخلوطی از دو سیستم اسطوره‌ای، یعنی اروپای قدیم و هندواروپایی بود. به طور خلاصه گیمبوتا معتقد است که تمدن مادرانه و یکجانشین اروپای قدیم توسط امواج بی در بی مهاجمان هندواروپایی با فرهنگ و زبان متفاوت مختلط شده است.

کالین رنفو^{۳۶}، باستان‌شناس دانشگاه کمبریج، تفسیری جایگزین از نظریه «موج‌های کورگان» در مورد انتشار زبان هندواروپایی ارائه داد. وی ادعا می‌کند که چاثال هویوک محل پیدایش گروه زبان هندواروپایی و منطقه‌ای است که به احتمال زیاد در پیدایش کشاورزی نقش دارد. رنفو برای حمایت از نظرات نامتعارف خود یافته‌های زبانی ولادیسلاو ام، ایلیچ- سویتیچ^{۳۷} و آرون دولگوپولسکی^{۳۸} را فرا می‌خواهد، که همچنین به سمت آناتولی به عنوان خانه زبان‌های هندواروپایی اشاره دارند. سرگئی اشتاروستین^{۳۹}، دانشجوی دولگوپولسکی اظهار داشت که حدود هفت هزار سال پیش هندواروپاییان تعداد زیادی کلمات را از زبان قفقازی شمال آناتولی، قرض گرفته است. تاریخ این قرض گرفتن تبیجه گیری می‌کند که چاثال هویوک توسط هندواروپاییان تأسیس نشده است، زیرا آن‌ها می‌توانستند در دوره‌ی بعدی به آنجا مهاجرت کنند.

³³ Riane Eisler

³⁴ Marija Gimbutas

³⁵ جلگه وسیع بی درخت- استپ واژه‌ای روسی برای علفزاری که در یک منطقه معتمله قرار گرفته و از گیاهان قدکوتاه و درختچه‌های خاردار، که با فاصله زیاد از هم روییده‌اند، پوشیده شده است. م

³⁶ Colin Renfrew

³⁷ Vladislav M. Illich-Svitych

³⁸ Aron Dolgopolsky

³⁹ Sergei Starostin

به نظر می‌رسد یافته‌های ژنتیکی اخیر لوئیجی کاوالی - اسفورزا^{۴۰} و آلن سی. ویلسون^{۴۱} در برکلی^{۴۲} نیز این نتیجه را نیز تأیید می‌کند. گروه برکلی رده‌های خونی جمعیت‌های زنده را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و ریشه‌های ژنتیکی جمعیت‌ها را دریابی کرد. آنها نتیجه گرفتند که یک رابطه ژنتیکی نزدیک بین گویندگان زبان‌های آفریقایی-آسیایی و هندواروپایی وجود دارد. پژوهش آن‌ها همچنین از این دیدگاه پشتیبانی می‌کند که جمعیت‌های دارای ریشه‌های زبانی‌ای در آفریقا مدت‌ها قبل از ظهور هندواروپاییان در فلات آناتولی زندگی می‌کردند. میراث چatal هویوک دقیقاً به دلیل ارتباط عمیق فرهنگ با الهه‌ی مادر سرکوب شد. آینین روانگردان غول پیکر که الهه مادر را می‌پرسید، فرهنگ چatal را به سبک سلطه‌گرانه‌ی جدیدی از جنگ و سلسه مراتب تبدیل کرد. این سبکی فرهنگی بود که به طور ناگهانی و بدون هشدار وارد شد. اهلی‌سازی اسب و اکتشاف چرخ به مردم عشایری هندواروپایی این اجازه را داد که برای اولین بار در جنوب کوه‌های زاگرس حرکت کنند. غارت با سوارکاری به روش سلطه‌گرانه‌ی آناتولی، آخرین تمدن مشارکتی بزرگ را نیز زیر سُم اسپهایشان لگدمال کردند. غارت جایگزین دامپوری عشایری شد، جرقه‌های مرغزار سرانجام روند پیشرفته‌ی جایگزینی استفاده از قارچ را به اتمام رساند؛ پادشاهان خدا انسانی^{۴۳} جایگزین آئین الهه‌ای شدند.

با این حال، آن فرقه در «چatal هویوک» در اوج خود نمایانگر پیشرفته‌ترین و منسجم‌ترین بیان احساس مذهبی در جهان بود. ما شواهد بسیار کمی در دست داریم که بتوان آن‌ها را بر اساس ماهیت اعمال فرقه‌ای بازسازی کرد، اما تعداد زیاد عبادتگاه‌ها در ارتباط با تعداد کل فضاهای بیانگر فرهنگی درگیر با اعمالی مذهبی است. ما می‌دانیم که این یک فرقه از حیوانات توتمیک - مانند کرکس، گربه‌ی شکاری، و سرآمد همیشگی، گاو نر یا ماده بوده است. ادیان بعدی در خاورمیانه باستانی، گاو نر را در ماهیت آن پرستش می‌کردند، اما ما نمی‌توانیم این موضوع را برای چatal هویوک فرض کنیم. مجسمه‌ی سرهای احشامی که در معابد چهارپایان در چatal هویوک بیرون زده اند، از نظر جنسی مبهم هستند و ممکن است گاوها نر یا ماده یا به طور کلی جمعی از حیوانات اهلی باشند. با این حال، شیع نمادگرایی زن در معابد بسیار زیاد است، به عنوان مثال، سینه‌های پیکره‌ی گچی‌ای که ظاهرًا به طور تصادفی در آنجا قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد که مقامات مذهبی زن بوده‌اند. وجود مجسمه‌هایی به شکل «لمیده» در برخی از معابد حاکی از آن است که معالجه یا ماماپی به سبک شمنی ممکن است بخشی از آداب و رسوم بوده باشد. غیرممکن است که در آئین الهه بزرگ و آین گاو اواخر دوران نوسنگی، به رسیبیت شناختن قارچ به عنوان عضو سوم و پنهان نوعی تثیل شمنی نگریسته نشود. این قارچ که به اندازه شیر، گوشت و کود، محصول احشام است، خیلی زود به عنوان راه ارتباطی فیزیکی با وجود الهه شناخته شد. این رازی است که حدود شش هزار سال پیش در زمان افول چatal هویوک از دست رفت.

⁴⁰ Luigi Cavalli-Sforza

⁴¹ Allan C. Wilson

⁴² Berkeley

^{۴۳} مانند فرعونه‌ی مصری که هم پادشاه بودند و خدام



شکل ۱۲. ترکیب کردن مرهم توسط جادوگران، اثرهانس بالدونگ (۱۵۱۴).
مجموعه‌ی مَنسل. نمایش و عرض اندام در دوران زن سنتیزی قرون وسطایی. با
احترام از کتابخانه فیتز هیو لودلو.

تفاوت بسیار اساسی

من با اساس نظر آیزلر در کتاب جام و تیغه^{۴۴} موافق هستم و امیدوارم تنها با طرح این سوال بتوانم بحث او را گسترش دهم: چه عاملی تعادل جوامع مشارکتی اواخر دوره‌ی نوسنگی را حفظ کرد و سپس با کمرنگ شدنش، زمینه را برای ظهور الگوی سلطه‌گر ناسازگار تکاملی مهیا کرد؟

طبق تفکرم در مورد این موضوع، من بوسیله‌ی باوری هدایت شده‌ام که عمق رابطه یک گروه انسانی، با عرفان متعالی ماورائی و مجموعه زندگی ارگانیک گایان^{۴۵}، قدرت ارتباط این گروه با کهن الگوی الهه و از این رو با سبک مشارکتی سازمان اجتماعی را تعیین می‌کند. این فرض را بر اساس مشاهدات شمن‌های آمازون و مشاهدات تأثیر گیاهان توههم‌زا بر روانشناسی خودم و همسالانم بنامی کنم. جریان اصلی تفکر غربی با عرفان از بین برنده‌ی حد و مرز توسط گیاهان توههم‌زا، مدتها قبل از اتمام عصر مینوی^{۴۶}، حدود ۸۵۰ سال قبل از میلاد متوقف شد. در کرت و در مجاورت یونان، هشیاری از پیام‌آور گیاهی به عنوان یک حضور باطنی و کمرنگ ادامه داشت تا اینکه سرانجام اسرار الوسینیایی^{۴۷} توسط بربران مشتاق مسیحی سرکوب شدند. نتیجه این ارتباط قطع شده، دنیای مدرن است - سیاره‌ای که تحت بی‌حسی اخلاقی در حال نابود شدن است.

سرکوب زنانگی و دانش جهان طبیعی، از ویژگی‌های بارز قرون متمادی بوده است. کلیسا‌ی متأخر قرون وسطی که سوزاندن جادوگران بزرگ را انجام می‌داد، می‌خواست تمام جادوها و اختلالات به شیطان نسبت داده شود. به همین دلیل، تمام دانش گیاهان مانند تاثوره‌ی خاردار^{۴۸}، شاییزک^{۴۹}، اقونیطون^{۵۰} و نقش بسیار گستردگی که این گیاهان در فعالیت‌های شبانه کارآموزان جادوگری داشتند را، سرکوب می‌کرد. پماده‌ای پرنده و مرهم‌های جادویی که از ریشه‌ها و دانه‌های داتورا^{۵۱}، همان قسمت‌های غنی هذیان و توهם آور آلالکولوئیدهای تروپیان، ساخته شده‌اند. هنگامی که این ماده بر روی بدن جادوگر قرار گرفت، حالت‌هایی از بی‌نظمی و توهם فوق العاده زیاد را ایجاد می‌کرد. رفتارهای بالدونگ^{۵۲} با این موضوع (شکل ۱۲) هیچ شکی در مورد رعب و

^{۴۴} Chalice and the Blade

^{۴۵} گایانیسم یک باور فلسفی، جامع و معنوی زمین محور است که عبارات آن را بـا ادیان زمین و بت پرسنی مشترک می‌دانند در حالی که منحصر به یک اعتقاد خاص نیست. این اصطلاح، فلسفه و جهان بینی اخلاقی را توصیف می‌کند، گرچه لزوماً مذهبی نیست، اما دلالت بر یک ارادت فراشخصیتی به زمین به عنوان یک ابر ارگانیسم دارد.م

^{۴۶} یونان باستان - وابسته به تمدنی که در جزیره‌ی کرت شکوفا بود.م

^{۴۷}: آیین الوسین مراسم تشریفاتی آیین دیمتر و پرسفون بود که در الشوس یونان قدیم برگزار می‌شد و مهم‌ترین مراسم دینی مخفیانه در یونان باستان بود.م

⁴⁸ Datura

⁴⁹ deadly nightshade

⁵⁰ monkshood

⁵¹ Datura

⁵² Hans Baldung

و حشت دیگری که ذهن قرون وسطایی بر روی تصویر زنان از مدهوش شده ایجاد کرده بود، ندارد. اما در گزارش‌های نقشی عقاید مذهبی از سوی کلیسا، نقش اصلی گیاهان هرگز تحت فشار قرار نگرفت؛ از این گذشته، کلیسا هیچ علاقه‌ای به شیطانی نداشت که چنان چهره‌ای کمنگ داشته باشد که برای کار با مضامین خود فقط باید به گیاهان دارویی روی آورد تا حیله‌اش کار ساز شود. شیطان باید دشمنی شایسته‌ی کریستوس باشد و از این رو تقریباً برابر است:

ما باید تصور کنیم که نقش گیاهان تغییر دهنده ذهن در پروازهای برخی از جادوگران نه تنها کمتر مورد تأکید قرار گرفت، بلکه به دلیلی کاملاً سرکوب شد. اگر این کار انجام نشده بود، توضیحی طبیعی برای چنین پدیده‌هایی خود، پیشنهاد می‌شد. چیزی که درواقع توسط پزشکان، فیلسوفان و جادوگران در اینجا نقل قول کرده‌اند، مانند پورتا، واپر و کاردانوس. پس از آن شیطان فقط از اهمیت بسیار کمی برخوردار بود. یا اصلاً از اهمیت برخوردار نبود. اگر چیزی جز نقش جادوگران کارناوال، که باعث شعله ور شدن توهمنات ساده در سر جادوگران بود، به او اختصاص داده نمی‌شد، نمی‌توانست وظیفه‌ی محوله، یعنی دشمن قدرتمند و اغواگر مسیحیت بودن را انجام دهد.

ذهنیت گیاهی

با توجه به بن بست فرهنگی فعلی مان نتیجه می‌گیرم که گام بعدی تکاملی باید نه تنها انکار فرهنگ سلطه‌گر، بلکه تجدد باستانی و احیای آگاهی الهه باشد. مفهوم درگیر شدن ما با ظهور مجدد ذهنیت گیاهی در خاتمه تاریخ فجیع و سکولار نهفته است. همان ذهنیتی که ما را تحت تاثیر زبان «درون نگری» قرار داد، اکنون مناظر بی حد و حصر تخیل را به ما ارائه می‌دهد. این همان چشم انداز تحقق انسان از طریق «تخیل ملکوتی» است که قبلًاً توسط ویلیام بلیک^{۵۳} مشاهده شده بود. بدون چنین رابطه بینشی با اگر و فرومون‌های روانگردان که رابطه همزیستی مان را با قلمرو گیاهی تنظیم می‌کنند، خارج از درک هدف سیاره‌ای ایستاده‌ایم و در هدف سیاره‌ای ممکن است سهم عمده‌ای باشد که می‌توانیم در روند تکامل‌مان داشته باشیم. بازگشت به تعادل الگوی اجتماعی مشارکتی سیاره‌ای به معنای تبادل دیدگاه سلطه‌گر خودخواهانه برای درک شهودی و مفهوم زادگاه مادری است. تجدیدنظر در مورد نقشی که گیاهان و قارچ‌های توهمنزا در ارتقای پیدایش انسان از راسته‌ی پستانداران داشته‌اند می‌تواند به ارزیابی جدیدی از تلاقی بی‌نظیر عوامل پاسخگو و ضروری برای تکامل گونه‌ی انسان کمک کند. شهود محسوس وجود متعالی به عنوان یک الهه را می‌توان در غوطه‌وری جامعه در ذهنیت گیاهی جستجو کرد. این حس همسر زن داشتن، نفوذ مداوم مضامین مادر / الهه را می‌توان حتی در مردسالارترین حوزه‌ها توضیح داد. تداوم آینین مریم در مسیحیت و همینطور شور و حرارت اختصاص

یافته به کیش کالی^{۵۳}، مادر ویرانگر^{۵۴} و ایده پوروشاگی الهی^{۵۵} در آیین هندو، نمونه‌ای از این موارد است. روح جهانی^{۵۶}، از انديشه هرمتيك تصوير ديجري از الله‌ي جهان است. در نهايَت، تمام اين تصاوير زنانه قابل تقليل به كهنه الگوي ذهننيت گياهي اصلی هستند. غوطه وري در تجربه روانگرдан زمينه مناسكي را فراهم آورد كه در آن آگاهى انسان درپرتو خود هشيارى، درون نگري و بيان خود درميان نور گايا يعني زمين، ظهرور كرد.

كل نگري گایان^{۵۷}

تجزие ارزش‌های فرهنگی سلطه‌گر به معنای ارتقاء چیزی است که می‌توان آن را احساس کل نگري گایان نامید - يعني احساس وحدت و تعادل طبیعت و موقعیت خودمان در آن تعادل پویا و در حال تکامل. این دیدگاهی گیاهی است. این بازگشت به دیدگاهی از خود و نفس است که آن‌ها را در بستر بزرگتر زندگی سياره‌ای قرار می‌دهد و تکامل، جوهره‌ی احیا باستانی است. مارشال مک لوهان درست دید که فرهنگ انسان‌های سياره‌ای، دهکده جهانی، درواقع قومی قبیله‌ای است. گام بزرگ بعدی به سوی یک کل نگري سياره‌ای، ادغام جزئی دنیای انسانی است که از لحاظ فناوري دگرگون شده، و ماتریس باستانی هوش نباتی، که ماوراء دیگر است. من مردد از توصیف این آگاهی در حال طلوع به عنوان دین هستم؛ اما این همان چیزی است که مطمئناً وجود دارد و شامل کاوش كامل در ابعاد آشکار شده توهمات گیاهی، به ویژه آن‌هایی که از نظر ساختاري مربوط به انتقال دهنده‌های عصبي در مغز انسان هستند. کاوش دقیق توهم‌زاها در گیاهان، باستان‌گرایانه‌ترین و حساس‌ترین سطح درام ظهور آگاهی را بررسی می‌کند: رابطه‌ی شبه همزیستی گیاه و انسان، جامعه و آیین باستانی را مشخص کرده و رمز و راز شگرفش از طريق آن تجربه شده است. و این تجربه امروزه برای ما مرموز نیست، على رغم این تصور عمومی که ما هیبت ساده اجداد خود را با ابزارهای فلسفی و معرفتی، با نهايَت ظرافت و قدرت تجزيه و تحليل جايگزین کرده‌ایم؛ اكنون انتخاب ما به عنوان یک فرهنگ سياره‌ای، انتخابی ساده است: سبز شوید يا بمیريد.

^{۵۴} در هندوئیسم کالی ایزدانوبی است که دهنده و گیرنده زندگی است.م

^{۵۵} يکی از القاب کالی است.م

^{۵۶} پوروشا یک اصل جهانی است که ابدی، تخریب ناپذیر، بدون شکل و همه گیر است.م

^{۵۷} Anima mundi: بر اساس دستگاه‌های فکري مختلف یک ارتباط درونی بین موجودات زنده روی زمین است همان طوری‌كه روح با بدن انسان ارتباط دارد. اين ایده از افلاطون منشأ گرفته و اصل مهمی از مکتب نو افلاطونیان است. آنان باور داشتند که براستی جهان یک موجود زنده است.

^{۵۸} كل نگري، كل گرایی، یا اصالت کل به نگرش و طریقه تفکری گفته می‌شود که بر اساس آن تعیین و تبیین تمامی صفات و ویژگی‌های سامانه‌ها تنها و تنها با مطالعه مؤلفه‌ها و اجزاء متشکله آن‌ها میسر نیست.م